HAMSHAHRIJAVAN ISSN 1735-5818

همشهری جوان

آیه

همشهری جوان • ویژه‌نامه دین و فرهنگ • شهریور ۱۳۸۹ • ۵۰۰ تومان

درس‌هایی از قرآن از گذشته تا حال

سه دهه گچ و تخته

همراه با آثار و گفتارهایی از:

حجت الاسلام سید محمد کاظم ارفع

حجت الاسلام سید محمود ابطحی

دکتر محمد تیجانی

علی موذنی

رضا اسماعیلی

و....

گفت‌وگو با رئیس کمیته انضباطی فدراسیون فوتبال درباره اخلاق و خلا بینش در ورزش

زندگی کردن یعنی دین‌داری

امیر خوراکیان رئیس جدید سازمان فرهنگی، هنری از برنامه‌هایش می‌گوید

پیش به سوی آرمانشهر اسلامی و ایرانی

واعتصموا بحبل‌الله جمیعا و لا تفرقوا

یک اعرابی در میان جمعی از اصحاب از پیامبر(ص) پرسید: در این آیه حبل‌الله چیست؟

پیامبر(ص) دست علی را گرفت و فرمود: «به این مرد بپیوندید که اوست حبل‌الله متین»

احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۵۴۰



تصویرسازی: مجید زارع



همشهری آیه
ویژه‌نامه دین و فرهنگ همشهری جوان
مرداد ۱۳۸۹

شهرداری منطقه ۴
حامی مالی انتشار ویژه‌نامه آیه

گروه مجلات همشهری، ناشر مجله‌های: جوان، سرنخ، مثبت، دانستنیها، دیپلماتیک، ماه، خردنامه و ویژه‌نامه‌های داستان، سرزمین من، صفرویک، پایداری، تماشاگر، آیه، بیست‌وچهار، الف و مجله تصویری قندعسل

گروه مجلات همشهری
صاحب امتیاز: **موسسه همشهری**
مدیر مسئول و رئیس گروه مجلات همشهری: **سیدمجید حسینی**
تحریریه:
سردبیر: **مهدی قزلی**
جانشین سردبیر: **محمدتقی خرسندی**
دبیر اجرایی: **محسن قزلی**

همکاران این شماره:
حامد هادیان، سیدمهدی سیدی، یاسر آئین، علیرضا کمیلی، محمد میرصالحی، حسن مقدمی شهیدانی، احمد ملکی، محمد اکبری، محمود فروزبخش، ایمان شمسایی، رضا احسان پور، فاطمه گیتی پسند، محبوبه شعاعی، مهدی طلایی، سید امید مؤذنی، مسعود جاور، علی صابری، حامد رمضانعلی، علیرضا جمالی، جواد مویدی، محمد مسیح یاراحمدی، محمد فاطمی، سیدعلی پورطباطبائی، محمدرضا وحیدزاده، علی سعیدی و امیر اهوارکی

باتشکر از:
دکتر ابراهیم فیاض، دکتر مجید شاه‌حسینی، دکتر محمدرضا رضوان طلب، حجت‌الاسلام سیدمحمدکاظم ارفع، دکتر مجتبی شریفی، امیر خوراکیان، حجت‌الاسلام سیدمحمود ابطحی، دکتر محمدعلی شامانی، رضا اسماعیلی، علی قندهاری، انسیه موسویان، علیرضا محمودی مظفر، مهدی پرویز، حسین نعمتی، میلاد عرفان‌پور، سیدمحمدرضا شرافت و سیدمحمدجواد شرافت

فنی و هنری:
مدیر ارشد هنری: **علیرضا میرزامصطفی**
سرپرست صفحه‌آرایی: **پوریا امیرزاده، علی محافظت‌کار ابدی**
مدیر هنری: **علیرضا لطیفیان**
صفحه‌آرایی: منصور بلندزاده، سیده سمانه برقی
دبیر عکس: **محمدرضا شاهرخی‌نژاد** / مریم مجد، رومیصا رهبر
دبیر تصویرسازی: **علی عطایی** / محمدعلی حلیمی / بهرام غروی
ویرایش: **محمدعلی امیرپور** / ندا خوشنویس

نشانی: تهران - خیابان کریمخان - شماره ۱۰۱
کدپستی: ۱۵۸۵۶
تلفن: ۸۴۳۲۱۳۱۶
پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹۱۰
www.hamshahrimags.com
ayeh@hamshahrimags.com
روابط عمومی: ۸۴۳۲۱۱۴۰

آگهی: ۸۴۳۲۱۸۱۲
پذیرش اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳
پشتیبانی اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۳۱
چاپ: انتخاب رسانه
توزیع: شرکت پیام‌رسان روزهای سبز
بازرسی توزیع: ۸۸۳۰۵۱۰۱



خدایی در همین نزدیکی

دستم را بالا گرفتم و گفتم خدایا... حال نکردم
سرم را بالا گرفتم و دوباره گفتم خدایا...
باز حال نداد
چشم‌هایم را باز کردم، سقف اتاق را دیدم که
گچ‌بری شده بود، رفتم توی بالکن.
دست‌ها بالا، چشم‌ها رو به آسمان،
باز هم: خدایا...
سحر اول ماه رمضانی با خودم درگیر شده بودم.
یک چیزی یادم رفته بود که صدازدنت
به دلم نمی‌نشست.
قرآن کوچکم را باز کردم، می‌دانی چه آمد؟
«نحن اقرب الیه من حبل الورید»
نمی‌دانم چرا در آسمان دنبالت می‌گشتم!
برگشتم داخل اتاق. نشستم و سرم را پایین
انداختم. چشم‌هایم را بستم و دست‌هایم را هم
روی زانو گذاشتم. اشتباه می‌کردم.
«تو را در درون خودم باید
جست‌وجو می‌کردم!»



عکس: محمدرضا سلطانی

گفت‌وگو با رئیس کمیته انضباطی فدراسیون فوتبال درباره اخلاق و خلا بینش در ورزش

زندگی کردن یعنی دین‌داری

محسن قزلی

خیلی عجیب است روزگار که یک دکترای فلسفه اسلامی را به جای دانشگاه می‌کشاند به قضاوت و به جای مسند دادگاه. جای می‌دهدش در فدراسیون فوتبال؛ هر چند که اصلا روحیه فوتبالی نداشته باشد.

دکتر شـریفی برای خیلی‌ها که اطلاعات کمی هم از بازی فوتبال دارند نامی آشناست. این آشـنایی به خاطر نوع عملکرد و موضع‌گیری‌های این قاضی مهربان در کمیته انضباطی فوتبال است.

البته دکتر شـریفی چند ماهی بود که به مطبوعات کارت قرمز نشـان داده بود و با هیچ مطبوعـه‌ای مصاحبه نکرده بود ولی به خاطـر رویکرد متفاوت آیه حاضر به مصاحبه با ما شـد. مصاحبه زیر گپ و گفتی است درباره اخلاق، سبک زندگی و بینش اخلاقی در ورزش.

◆ ورزش قهرمانـی در نگاه دینی ما یـک کار فرعی است ولی اخلاق یک اصل است! حالا به نظر شما این دو موضوع چطور می‌توانند با یکدیگر جمع شوند؟!

وقتی ما کارکـرد دین را ،نماز، روزه و اعمـال عبادی‌ای که در ذهنمان اسـت مثل اعتکاف و... تعریف مـی کنیم، این نگاه دین را محدود می‌کند به چند عمل عبادی و در سـایر فرازهای زندگی از آن غافل می شـویم در حالی که دیدگاه دین این است که زندگی باید به معنای دینداری باشد.اصلا زندگی کردن یعنی دینداری کردن. این نگاه غلطی است که انسان زندگی کند و در کنارش دین‌داری.

در ابتدا باید ببینیم زندگی یعنی دینداری؛ به چه معناست؟! من چند تا مثال می‌زنم تا ببینیم دین چیست؟! کلمه دین در زبان عربی به معنای پاداش اسـت. پس چرا به مجموعه دستورات و تکالیف گفته‌اند دین؟ چون اگر ترس از عقوبت خدا و امید به پاداش‌های الهی نباشـد انسان به این وظایف و دسـتورات عمل نخواهد کرد. حالا ما می‌گوییم دین‌داری یعنی زندگی بر مبنای دین. شـما یک حوزه پیدا کنید که عمل باشد ولی اسـمش دین‌داری نباشد! مثلا من از جایی عبـور می‌کنم و یکی به مـن اهانت می‌کنـد، در اینجا باید بگویم اهانت کرد و من آمدم و یقه‌اش را گرفتم و زدمش.

دین گفته کسـی که به تـو اهانت کرده، منشـأ ناآرامی تو نیسـت. اگر قرار باشـد اهانت را با اهانت کردن پاسخ داد و گناه را با گناه، در حقیقت انسـان دیـن‌داری نکرده و ابتدا به سـاکن معصیت کرده ، ما هم به بهانه‌ای که او گناه کرده گناه می‌کنیم، بنابراین گناه می‌شـود دو قسم؛ گناه در ابتدا به ساکن و گناه در پاسخ به گناه. از طرفی دیگر، اصلا اهانت ابزار دستیابی به آرامش نیسـت. وقتی شرایط و جو محیط برانسـان حاکم می‌شـود زمان ترک دینش فرا می‌رسد. به محض اینکه عصبانی می‌شود اهانت می‌کند، تیمش می‌بازد به داور توهیـن می‌کند و... . در واقع شـرع مقدس فرموده: شروع دین‌داری، هنگامی است که شرایط و حوادث پدیدار می‌شـوند. ما می‌گوییم زمان ترک دین هنگامی است که با شـرایط و حوادث روبه‌رو شویم. اصلا شرایط بسترساز عمل به آموزه‌های دینی است.

تیم محبوب من عقب اسـت،در این جا چـه کار باید کنم؟! جواب خیلی ساده اسـت، به جای اینکه بیایی از فوتبال که نوکرت اسـت حمایت ناروا کنی، از خودت حمایت کن. بگو فوتبال را فدای خودم می‌کنم، در سـایه فوتبالی که برایش زحمت کشـیدم، به آن متعصبم، اما از نظر فنی کم‌آورده و نتیجه را واگذار کـرده. می‌توانیم این فوتبال را ابزاری کنیم برای ایجاد شکیبایی برای ۲۰ میلیون نفر. یعنی ۲۰ میلیون نفر در هنگام دیدن بازی تیم محبوب شکست‌خورده‌شـان، می‌توانند تمرین شکیبایی کنند؛ این عین دین‌داری است.

ما نمی‌دانیم دین‌داری یعنی بر مبنـای دین زندگی کردن و هنگامی که شرایط بروز و ظهور پیدا کند ما نسبت به این موضوع ناآگاه هستیم. نمی‌دانیم شرایط، زمینه‌ساز عمل به آن است. بنابراین نباید بین دین و زندگی تفکیک قائل بود. مجموعه زندگی، شرایط، حوادث و موقعیت‌های گوناگون، بسترهای عمل به دسـته‌جات گوناگون آموزه‌های عملی و وظایف و تکالیف دینی است. اگر شما بخواهید روی این کار کنید به این نتیجه می‌رسید که اصلا ورزش حوزه‌ای خارج از دین نیست.

◆ در ورزش حرفـه‌ای به طور مثـال فوتبال که طیف مخاطبان زیادی را دربرمی‌گیرد، این نگاهی که شـما گفتید وجود ندارد، یعنی آن نگاه اخلاقی و مبتنی بر دین، مثلا مربی به بازیکنانش می‌گوید که اگر بازیکن حریف رد شـد پایش را بزن! این را چگونه می‌شود با اخلاق جمع کرد. آیا اصـلا ورزش حرفه‌ای قابل جمع با اخلاق هست یا نه؟!

اصـولا مبانی نیکی و بدی چون امور فطری هسـتند و دین هیئت فطرت را متجلی می‌کند، یقینا با هم مخالفتی ندارند. اگر عملکردی در دنیای حرفه‌ای دیدیـد که با آموزه دینی سازگار نیسـت، یقینا آن عملکرد حرفه‌ای مشکل دارد. من بعضی از مسائل دنیای حرفه‌ای را توضیح می‌دهم تا مسئله روشن شود، اولا ما بحثی داریم به نام اخلاق حرفه‌ای. اخلاق توصیه‌ای که ادبیاتش سفارش اسـت و می‌گوید بهتر است چنین شود ویا چنین نشود، نمی‌تواند افراد را مکلف، موظف و ملزم کند، چون توصیه است.

از طرفی وقتی ادبیات شـما توصیه‌ای بود برای کسی که به توصیه عمل نکند نمی‌توانید تنبیهی در نظر بگیرید. اخلاق حرفه‌ای دراین میان می گوید، من ادبیاتم تکلیفی اسـت و نه توصیه‌ای و برای کسـی که وظایف حرفه‌ای را ترک کند، تنبیه در نظر گرفته ام. در واقع اخلاق حرفه‌ای تکلیف است نه توصیه. اخلاق حرفه‌ای مجموعه وظایفی است که به طور خودجوش در یک شغل معرفی شده.

حالا بیاییم در دنیای فوتبـال؛ بازیکن باید تمرین حرفه‌ای کند، عملکردش هواداران را به رشـته‌ای که در آن رشـته فعالیـت می‌کند جذب کند، تیـم را روز بـه روز نزد اهالی شـهری که در آن کار می‌کنـد محبوب‌تر کنـد، حالا اگر بازیکنی تمرین حرفـه‌ای نکند، اسـتراحت حرفه‌ای نکند در مسـتطیل سـبز، عمل حرفه‌ای از او سـر نزند در اینجا این بازیکن برخلاف اخـلاق حرفه‌ای عمـل کرده.مثلا در بوندسلیگا آمدند فلان بازیکن را چون مست رانندگی کرده بود محروم کردند. کشور آلمان برای اینکه شرب خمر حرام است که چنین کاری را نکرده، در واقع نگاه حرفه‌ای به این امر کرده. اخلاق حرفه ای در این باره معتقداست، فردی که مست اسـت و رانندگی می‌کند برای جان شهروندان ارزش قائل نیست.

مردم اگـر ببینند تیم محبوبشـان برای جان شـهروندان ارزش قائل نیسـت به آن تیم بی‌علاقه می‌شـوند. بازیکنی که کارکردش اهالی آن شـهر را به جای ایـن که به فوتبال جذب کند، دفع کند، در واقع عملکردش حرفه ای نیسـت وبرخلاف اخلاق حرفه‌ای اسـت. آیا شـمابین اخلاق حرفه ای و آموزه‌هـای دینی مخالفـت می‌بینید؟ آمـوزه دینی می‌گوید، مسـتی چون برای دیگران ایجاد مخاطره می‌کند حرام است، چون فرد مست هوشیار نیست که عملکردش را بتواند کنترل کند. به نرخ سلب آسایش از دیگران می‌خواهد راحت باشـد. دین گفته اسـت عملی که تو را راحت کند و دیگران را ناراحت کند حرام است. این رفتار دینی است و آن عملکرد حرفه‌ای است.

ما می‌گوییم ورزشـکار یا باید حرفه‌ای زندگی کند یا دینی. اگر دینی زندگی کند خود به خود منویات رفتار حرفه‌ای را محقق خواهد کرد. اما اگر بخواهد بگوید اصلا من مسـلمان نیستم. در این حالت باید اصول حرفه‌ای حاکم بر این رشته را رعایت کند. می‌گویند دوپینگ ضداخلاق حرفه‌ای است، من سـوالم این اسـت، اگر کسـی برود به کارهای شخصی خودش برسـد، اسـتراحت نکند، صبح سـاعت ده تمرین دارد تا سـاعت هشـت بیدار بوده، خوب کسی که تا هشت صبح بیدار بوده، چطوری می‌تواند سـاعت ده تمرین کند؟! آیا راهی جز رجـوع به دوپینگ وجود دارد؟! بدن خسـته، ناآماده و فرسـوده «خمار» راهی دارد جز دوپینگ؟! باید رو بیاورد به داروهای نیروزا تا اسـتراحت تحقق‌نیافته خودش

می‌توانیم این فوتبال را ابزاری کنیم ایجاد شکیبایی برای ۲۰ میلیون نفر. یعنی ۲۰ میلیون نفر در هنگام دیدن بازی تیم محبوب شکست خورده شان می توانند تمرین شکیبایی کنند؛ این امر عین دین‌داری است. دین‌داری یعنی بر مبنای دین زندگی کردن و هنگامی که شرایط بروز و ظهور پیدا کند ما نسبت به این موضوع ناآگاه هستیم

نکته

مدرنیسم و زایش ورزش

شما مجموعه رشته‌های ورزشی را نگاه کنید. خلق شده تا آن سکون موجود درانسان را از او دور کنند و حالت رخوت و بی نشاطی را از او بگیرند. حالا زندگی دینی را ببینید، رشته‌های توصیه‌شده در دین؛ کشاورزی، دامداری، زراعت و انواع رشته‌های سازنده و تولیدگر. حالتی داشته که کار فرد نفسا ورزش هم بوده، یعنی همان عملی که موجب امرار معاش فرد است، عامل فعالیت جسم او هم بوده. در این حالت مدرنیسم آمده، کار را از فعالیت انسان جدا کرده، فرد را نوعا میزنشین و متمرکز در فعالیت‌های ساکن کرده و او دیگر فعالیت جسمانی ندارد. حالا این کاستی و نقصیه را آمده و با ورزش پوشش داده. بنابراین خیلی‌ها می گویند چرا دین مستقیما حدیثی درباره ورزش ندارد چون همه فعالیت‌های دینی ورزش است. چون فعالیتی را نمی توانید در دین پیدا کنید که آن فعالیت ورزش نباشد. طرف از صبح تا شب خشت می‌زد. از صبح تا شب به دنبال گوسفندان بود و... تمام این عملکردها عین سعی و تلاش بوده، امرار معاشی بود که برای جسم او هم ثمربخش بود. دین تفکیکی ایجاد نکرده و خواسته فعالیت‌های در آمدزا توام با فعالیت بدنی باشد اما مدرنیسم این دو را از هم تفکیک کرد.

خارج از متن

تولیدمصونیت

ما باید دین را زندگی کنیم؛ به‌گونه‌ای که هم خودمان آرامش داشته باشیم و هم دیگران. از هر عمل، از هر رفتار و گفتاری که سبب شود دیگران آسیب ببینند باید پرهیز کنیم. ما دو واژه دینی برای معرفی افراد داریم؛ مسلم و مومن. مسلم کیست؟! «المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه» مسلمان کسی است که سایر مسلمان‌ها از دست و زبان او در امان باشند» این شد تعریف مسلمان، حالا مومن؛ چرا نامیده شده است مومن؟ چون مردم جان، مال، حریم زندگی‌شان ایمن است از دست این فرد. یعنی به مقداری که تولید امنیت می‌کنی مومنی، به مقداری که تولید سلامتی می‌کنی مسلمانی. واحد اندازه‌گیری اسلام و ایمان چیست؟! تولید معنویت و آسودگی برای اطرافیان. آیا می‌شود گفت که من قبل از ورزشگاه مسلمانم ولی در ورزشگاه دیگر مسلمان نیستم؟! در ورزشگاه هم باید تولید معنویت و تولید امنیت کنند. در مستطیل سبز هم باید برای بازیکنان تیم رقیب تولید مصونیت کنند.



را بازیابی کند. بنابراین ما اگر اینجا دینی زندگی کنیم درواقع حرفه‌ای هم کار خواهیم کرد. دین راجع به زمان خواب دستور ندارد؟ چرا!دارد؛ به‌گونه‌ای بخوابید که صبح به نمازتان برسید.

حالا ضمن اینکه به نمازت می‌رسی بلند شو به تمرینت هم برس. دین می‌گوید از کارفرما که پول می‌گیری، پول را حلال کن. اخلاق حرفه‌ای چه می‌گوید،وقتی که در خدمت تیمی، اگر با تیم مقابل کنار بیایی، به نفع تیم مقابل برای تیمی که از آن پول گرفتی کار نکنی برخلاف اخلاق حرفه‌ای است. دین چه می‌گوید؟! دین می‌گوید در ازای این پول باید کار کنی، این پول در ازای کارکرد تو روا و حلال می‌شود، اگر کارکرد نداشته باشی این پول حلال نخواهد بود. بنابراین اگر زندگی دینی کنیم، زندگی حرفه‌ای برایمان سهل و ساده می‌شود. اما حالا می‌گوییم به دین بی‌علاقه‌ای، پس اصول حرفه‌ای حاکم بر این رشته چی؟! نمی‌شود گفت نه زندگی دینی، نه زندگی حرفه‌ای!

نگاه دین به برخی از تفریحات سالم چیست؟ دین می‌گوید این انسان قرار است در برابر ناملایمات صبوری کند. چه کار کنیم که بچه‌ها در نوع رفتارشان در برابر پدر و مادر و جامعه صبور باشند؟! دین می‌گوید نشاط تزریق کنید. تفریحات سالم به جوان نشاط می‌دهد تا او این نشاط را در خدمت وظایفش قرار دهد.

اما نکته در اینجاست. آیا فوتبال به ما نشاط می‌دهد؟! شما شش ساعت قبل از بازی رفته‌اید استادیوم، تو صف بلیت بوده‌اید، رفتی سر جا درگیر شده‌ای، چند نفر را زدی تا بالاخره صندلی پیدا کردی، وقتی رفتی دستشویی دیدی صندلی‌ات اشغال شده، باز زد و خورد کرده‌ای تا دوباره صندلی اشغال‌شده را پس گرفتی. هر بار که یک تصمیم نادرست به ضرر تیمت بوده انواع کلمات زیبا را نصیب داور کردی! با تیم مقابل درگیر شدی و حالا برگشتی! این بازی به تو که نشاط نداده هیچ، با چشم کبود، عصبانیت، خستگی تو را وارد منزل کرده. یعنی تو به جای اینکه نوکری خانواده را بکنی، نوکری فوتبال را کردی. مادری زنگ زده بود و می‌گفت به بچه‌ام که بعد از بازی می‌گویم کجا بودی، حمله می‌کند و مرا می‌زند! این چه فوتبالی است؟! فوتبال یعنی بیایی مادر را بزنی؟! باید به این جوان فهماند که تو نوکر فوتبال نیستی! فوتبال نوکر توست.

در واقع به جای این که فوتبال ظرفیت آدم ها را افزایش بدهد نتیجه معکوسی در بر دارد. این نگاه همان خلاء ورزش است. که به این خلاء می‌گویند خلاء بینش در ورزش. ما باید تزریق بینش کنیم. این تزریق بوسیله اندیشه درست امکان خواهد داشت. اندیشه غلط مولد رفتار غلط است. ما اگر این اندیشه را اصلاح نکنیم،این نگاه در ورزش ما حاکم خواهد شد.این اندیشه دستور غلط صادر می‌کند و اعضای بدن، مجری آن می‌شوند. اما اگر اندیشه غلط به اندیشه درست مبدل بشود، دستور غلط صادر نمی‌شود و ما یک ورزش اخلاقی خواهیم‌داشت.

اگر اندیشه درست بر فرد حاکم باشد می‌رود روی سکو می‌نشیند و نه به بازیکن، نه به مربی ، نه به داور و نه به هوادار توهینی نمی‌شود. اگر در مستطیل سبز هستم نه اهانت می‌کنم نه آسیب می‌رسانم. اندیشه درست درواقع مولد رفتار درست است. اصلا زندگی دینی یعنی زندگی بر مبنای اندیشه درست. ورزش چیست؟ ۱-ورزش یک عمل است که تولید نشاط می‌کند تا خوب بتوانیم اندیشه دینی را محقق کنیم. ۲- خودش بخشی از زندگی است. ما فکر می‌کنیم خارج از مستطیل سبز یا داخل مستطیل سبز، قبل از سکو، بعد از سکو درواقع این‌طور نیست. تمام این جریان زندگی است.

> نگاه دین بر برخی از تفریحات سالم چیست؟ دین می‌گوید این انسان قرار است در برابر ناملایمات صبوری کند. چه‌کار کنیم که بچه‌ها در نوع رفتارشان در برابر پدر و مادر و جامعه صبور باشند؟! دین می‌گوید نشاط تزریق کنید. تفریحات سالم به جوان نشاط می‌دهد تا او این نشاط را در خدمت وظایفش قرار دهد

درواقع ما باید جوری زندگی کنیم که عمل ما باعث سلب آرامش از دیگران نشود. این می‌شود اصول زندگی دینی. خدا در قرآن می‌فرماید: «ان الذین آمنوا و عملو الصالحات» ؛کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل نیک به جای می‌آورند. چرا عمل نیک چسبیده به ایمان؟ به خاطر این است که ایجاد امنیت می‌کند. ایجاد امنیت جز در سایه عمل نیک محقق نمی‌شود. این همان خلاء بینش در ورزش است. به خاطر اینکه ما اندیشه حاکم بر ورزشمان، اندیشه نادرستی است. اگر ما بتوانیم این بینش را اصلاح کنیم، شما هر سوالی بکنید من بر اساس این اندیشه تفسیرش می‌کنم.

◆ بعضی از تیم‌ها در دنیا هستند که به یک چیزی معروف هستند؛ مثلا برزیل به بازی تکنیکی، آلمان به بازی مکانیکی و صبورانه و... . حالا به نظر شما این امکان وجود دارد که با توجه به آموزه‌های دینی ما و صحبت‌هایی که کردید، تیم ملی ما هم به عنوان تیمی که به بازی جوانمردانه معروف است در دنیا مطرح شود؟ البته با توجه به اینکه یک کار حرفه‌ای داریم انجام می‌دهیم و یک عنصری به نام پول وارد این فضا شده!

اگر ما به آموزه‌های دینی توجه کنیم، خیلی راهگشاست. در واژه‌های دینی به کلمه‌ای به نام مقدم دانستن دیگران بر خود یا ترجیح دادن دیگران بر خود برمی‌خوریم. اگر این که آموزه دینی ماست به کار گرفته شود بسیاری از عملکردهای انفرادی از ما دور می‌شود. من می گویم، چون من می‌خواهم دوستم را به خودم ترجیح بدهم، خلق موقعیت می‌کنم تا او گل بزند تا او کسب حیثیت بکند.

خدا می‌گوید آفرین، جبران می‌کنم؛ این آموزه دینی است. اگر شما این آموزه را به کار بگیرید می‌شوید فردی در خدمت تیم، همه می‌خواهند زمینه‌ای فراهم کنند که به تیمی که از آن اجرت و مزد دریافت می‌کنند، خدمت کنند و به نفع دیگری کار کنند؛ مثلا می‌گوید دوست دارم این دوست من موجه شود. بعد خدا هم جبران می‌کند. این برای من خلق موقعیت می‌کند، من برای او خلق موقعیت می‌کنم، این می‌شود (Team work) کار گروهی، اما حالا محوریت را روی خودخواهی بگذارید. همه چیز برای من، سلب نعمت از دیگران و گرفتن تمام آنها برای خود است که می‌شود حسد.

کسی که می‌خواهد دیگران صاحب نعمت نباشند و همه نعمت‌ها برای او باشد حسود است. پس آموزه‌های دینی بستری را فراهم می‌کند که اگر آن را به کار بگیریم می‌شویم فردی در خدمت تیم و از طرفی سخت کوشم تا پولم حلال شود و ... . بنابراین آموزه‌های دینی به راحتی می‌تواند بستر آماده شدن یک تیم تکنیکی، تاکتیکی را مهیا کند. نوع تعامل و رفاقت آثار مثبتی دارد.

◆ یک آمار جالبی چند وقت پیش دیدم که می‌گفت ۲۷درصد جوانان در نوع پوشش و آرایش، مرجعیت‌شان بازیکنان فوتبال است. حالا این تا اینجا، یک پای اساسی مشکلات اخلاقی و انضباطی، رسانه‌ها هستند؛ یعنی رسانه می‌آید و یک بازیکنی که شاید ظرفیتش را ندارد، پررنگ می‌کند و از آن الگوسازی می‌کند. برنامه‌ای دارید برای این نوع الگوسازی‌ها. چرا با رسانه‌ها و صدا و سیما برخورد انضباطی صورت نمی‌گیرد؟

من در سه فراز باید به سوال شما جواب بدهم؛ اول اینکه هر کس زیاد روی آنتن بیاید خود به خود مشهور می‌شود، خود شهرت، ایجاد جاذبه می‌کند و انسان‌ها به طور طبیعی به فردی که مشهور است یک نوع تمایل نشان می‌دهند . این نفس شهرت ایجاد تمایل می‌کند در افراد که این همانی است که در تلویزیون می‌بینیمش.

> تختی انسان محبوبی بود، انسانی که دیگران را متاثر از رفتارش کرد، دل‌ها را به سوی خودش جذب کرد. در برابر این آدم، همه چیز منفعل است. رسانه‌ها هم منفعل می‌شوند. سالگردش که می‌شود، روزنامه‌ها نمی‌توانند درباره‌اش ننویسند. تلویزیون نمی‌تواند از اخلاقش نگوید

اما چه بکنیم که این افراد، مشهور باشند ولی الگو نباشند؟! ما باید این موضع را بین مردم جا بیندازیم.لزوما فرد مشهور ، محبوب نیست. الگو وقتی مطرح می شود که فردعملی انجام داده باشد و آن عمل او را مشهور کند. بازیکنی مکرر از طرف بازیکنان رقیب آسیب می‌بیند، سرش را می‌اندازد پایین دست نوازش می کشد و رد می‌شود می‌رود. داور به او کارت می‌دهد، تعظیم می کند و چیزی نمی گوید. الان شما کاکا را درنظر بگیرید، چرا برای خیلی‌ها جذابیت دارد؟ به خاطر اینکه نوع برخوردش با بازیکن تیم رقیب یا داور تنش‌زا نیست. خود این عمل، چون عمل نیکی است، ایجاد جاذبه می کند. ما باید بیاییم بگوییم، جوانان! صرف اینکه در تلویزیون دیدید نباید علاقه‌مند بشوید.

◆ حالا که دارد رسانه‌ای می‌شود و هیچ کاری هم نمی‌شود!

چرا می‌شود، باید یک دستورالعمل و یک تعامل ایجاد شود.

◆ این تعامل کی ایجاد می‌شود؟

اصلا کی مهم نیست. از همین الان. باید یک پیشنهاد کاربردی بنویسید به ۱- وزیر ارشاد ۲- رئیس سازمان صدا و سیما ۳- رئیس سازمان تربیت‌بدنی و ... که معیارهای محبوبیت را تعریف کنید که افراد اگر این معیارها را داشتند، مشهور شوند؛ یعنی کسی که قرار است مشهور شود حتما بایداز این پله‌ها عبور کرده باشد؛ مثلا آقای X به خاطر برخورد صبورانه‌ات، به‌خاطر تحمل‌ات، به خاطر بردباری، به خاطر زندگی سالمت و ... تو لایقی روزنامه‌ها و صدا و سیما از تو حمایت کنند اما اگر این فاکتورها را نداشته باشی خب نباید این‌قدرروی تو تاکید شود ؛ ما اگر تعریف معیاری کنیم و اگر تعامل معیاری داشته باشیم، یعنی بگوییم که این فاکتورها احراز شده، در این فرد موجود است، حالا رسانه ها بیایند و این بازیکن را الگو کنند.

◆ شما قدمی برداشتید؟

هنوز نه و این زمانی محقق خواهد شد که همکاری لازم داشته باشیم. یعنی وقتی ما معیارها را درآوردیم براساس آن معیارها، عیب ندارد، کار می کنیم، بعد خود به خود می‌شود ترویج نیکی‌ها، من وقتی عملکرد نیک شما را مورد تایید و تاکید قرار بدهم، می‌شود ترویج نیکی‌ها. ملاک محبوبیت را باید بچینیم و تعریف بکنیم و براساس آن امتیازات، افراد در رسانه مورد حمایت قرار بگیرند و الگوسازی شود و بگوییم این معیارها همان معیارهایی است که دین و اخلاق حرفه‌ای مورد تایید قرار داده است.

◆ پدیده‌ای به نام تختی، زاییده دل رسانه‌ها نبود اما در دل مردم جای داشت. حالا چرا تختی در ورزش ما شده یک رویا؟!چرا یکی مثل تختی نداریم؟!

معیار ما همین است. خیلی سوال درستی است.تختی انسان محبوبی بود ، انسانی که دیگران را متاثر از رفتارش کرد، دل‌ها را به سوی خودش جذب کرد. در برابر این آدم همه چیز منفعل است. رسانه‌ها هم منفعل می‌شوند. الان سالگردش که می‌شود، تمام روزنامه‌ها به صورت انفعالی نمی‌توانند در برابرش ننویسند. تلویزیون نمی‌تواند از اخلاقش نگوید. مثلا کشتی‌گیر تیم مقابل آسیب‌دیده. او تا آخر به دست کشتی‌گیر تیم مقابل دست نزده برای اینکه آن کشتی‌گیری که دستش آسیب‌دیده به خاطر آن مصدومیت نتیجه را واگذار نکند. خب این عملی نیست که به راحتی بتوان از کنار آن گذشت. اصلا خدا این عمل را

حاشیه

باید معیارها را معرفی کنیم

باید معیارهای محبوبیت را معرفی کنیم. بگوییم هر کسی این معیارها را داشت لایق دوست داشتن است. رسانه‌های ملی و روزنامه‌ها باید همراه شوند. روزنامه‌ای که روزی دو سه صفحه درباره فلان بازیکن مطلب کار می کنید، با چه معیاری این مطالب را کار می کنید؟! آن معیاری که سبب محبوبیت می شود، چیست؟ ۱-صبوری، ۲-برخورد شایسته و... یک بازیکنی داشته باشیم در خیابان اگر تصادف کرد بیاید پایین و یک برخورد محترمانه داشته باشد نه اینکه حمله کند و طرف را بزند و... و در واقع باید کارکرد او را ما بررسی کنیم. بعد وقتی معیارها را انتخاب کردیم بگوییم که این معیارها از طرف باشگاه‌ها، فدراسیون بررسی شود و نمره‌های خود را ارائه کنند.

خارج از متن

منشأ تحریک تویی!

بازیکن مصاحبه می‌کند. بابا وقتی که مصاحبه می‌کنی عملکرد فنی را تحلیل کن، تو می‌آیی شخصیت فرد مقابل را تحلیل می‌کنی. می‌گویی ایشون اصلا ریخت قشنگی ندارد، راستی اصلا بلد نیست صحبت کند. اصلا معلوم نیست برای کدام روستاست. برادر من، همین دوست روستایی تیم شما را برده. حالا اگر نخواهد رعایت کند می‌گوییم مصاحبه جنجالی، تحقیر، توهین، تحریک اظهار نظر خلاف واقع و... از نظر آیین‌نامه انضباطی تخلف است. گوش نمی‌کند و ما هم امسال روی آیین‌نامه تاکید داریم و عملا و الزاما داریم به کار می‌گیریم. مصاحبه‌های جنجالی آسیب‌هایش چیست؟! شما علیه مربی تیم محبوب صحبت می‌کنی، بعد می‌آیی در ورزشگاه و قرار است با هواداران روبه‌رو شوی. هواداران تو را می‌بینند و شروع می‌کنند به هو کردند. می‌گویند هواداران را محروم کنید. آقای مربی، تو وقتی می‌آیی به جای بحث فنی درباره مربی تیم یا خود تیم صحبت می‌کنی، در روزنامه‌ها و رسانه‌ها هواداران می‌شنوند، مقصر تو هستی یا آنها؟ مقصر تو هستی که شروع کننده‌ای. منشا تحریک تویی. بنابراین آیین‌نامه انضباطی را باید در خدمت اخلاق بی‌حامی در بیاوریم.

دوست دارد. معلوم است که این عمل، معیار محبوبیت است. همه هم در برابرش انفعال دارند. من همین را می‌گویم، باید معیارهای محبوبیت به گونه‌ای شـود که نشـود از آن فرد نگفت. ما باید شهرت را از محبوبیت تفکیک کنیم و به دنبال تعریف و جمع‌آوری معیارهای محبوبیت باشیم و بر مبنای میزان محبوبیت، ایجاد مشهوریت کنیم.

◆ یکی مثل تختی، کسـی برایش معیار مشـخص و تعریف نکرد! شما می‌گویید باید بیاییم معیار مشخص کنیم ولی مـن می‌گویم یکی مثل تختـی اصلا آدمی نبود که براسـاس معیارهای تعریف شده فدراسیون یا... تختی شده باشد.

ما الان متاسفانه با امری مواجهیم که در زمان مرحوم تختی با آن مواجه نبودیم. در آن زمان شـما با این تعداد روزنامه، شبکه‌های تلویزیونی و وسایل ارتباط جمعی روبه‌رو نبودید. الان افراد روی آنتن می‌آیند وچـه بخواهیم و چه نخواهیم رسانه ها و وسـایل ارتباط جمعی در اطراف ماوجود دارند، حالا که ما با این محصول روبه‌رو هسـتیم برای اصلاح آنچه کار باید کنیم؟

حالا که قرار اسـت بازیکنان روی آنتن بیایند، حالا که قرار اسـت صفحات روزنامه‌ها از مصاحبه با بازیکنان پر شـود و ... چه می‌توان کرد؟ می‌توانیم معیار اسـتفاده از بازیکنان و روی آنتن آوردن آنها را معیارهـای محبوبیت قرار بدهیم؛ معیارهایی که در مرحوم تختـی موجود بود. به مقداری که این معیارها را داری به همان میزان از امتیاز برخوردار شـو. حالا اگر دوست نداری، اشکالی ندارد از امتیاز خودت به نفع دیگری صرف‌نظر کن.

آقایی که شـما ۱۵۰ محـور محبوبیـت و معروفیت داری، صبور هستی، در خدمت تیم هسـتی، آرام هستی، مهربان هستی و ... تو لیاقت داری در ازای این همه معیارهای خوب الگو بشوی و در رسانه ها مطرح.

◆ جایـگاه ورزش قهرمانی در سـبک زندگی دینی چیست؟ پیامبر(ص) مسابقه برگزار می‌کرد؛ مثلا بعد از جنگ تبوک مسابقه شترسـواری برگزار کرد، خیلی هم جدی. ولی هیچ موقع برنده شـدن ملاک نبود! و در واقع عمل و نفس کار، مهم بـود. الان نقش ورزش قهرمانی در سبک دینی چیست؟

با توجه به اینکه در ورزش حرفه‌ای فدراسـیون‌های جهانی بر فدراسـیون‌های ملی حاکم هسـتند و در حقیقت تلاش همه کشورها این است که در آن رشته نمره ایده‌آل را کسب بکنند تا بتوانند در مسابقات مربوط به آن فدراسیون جهانی شرکت کنند، چاره‌ای جز انفعال در مقابل ورزش قهرمانی به عنوان تابعی از فدراسیون جهانی وجود ندارد.

یعنی شما فدراسیون جهانی را می‌پذیرید؛ فدراسیون جهانی شنا، فدراسیون والیبال، فدراسیون جهانی فوتبال و... . حالا ما می‌گوییم که بر محور و معیارهـای قهرمانی، معیارهای پهلوانی هم اضافه کنیم. حالا بایـد چه کار کرد؟ ما می‌آییم و قهرمان این رشته را معرفی می‌کنیم والا نمی‌توانیم تابعی از فدراسیون جهانی باشـیم. حالا در کنار این بیاییم برای خودمان هم معیارهایی اضافه کنیم.

فـردی عضو تیمی اسـت، این تیـم قهرمان اسـت، حالا می‌خواهیـم ببینیم کدام بازیکنان پهلوان هسـتند. امکان دارد تیم قهرمان باشد ولی بازیکنان پهلوانش دو تا باشند یا فلان تیم قهرمان نیسـت ولی هشت تا از بازیکنانش پهلوان باشند. ملاکی که روی آن زوم می‌کنیم چند درصد مبنایش قهرمانـی و چند درصد پهلوانی اسـت؟! هیچ‌وقت قهرمانی نبایـد پهلوانی را تحت‌الشـعاع خودش قرار بدهـد. باید به گونه‌ای ارزشی باشد.

ما اصولا همیشه دنبال این بودیم که بگوییم کمیته انضباطی و آیین‌نامه انضباطی ابزاری در خدمت اخلاق است. اخلاق امری است که با اندیشه محقق می‌شود. حالا آمدیم و با فردی مواجه شدیم که حاضر به اصلاح اندیشه نشد، خب می‌گوییم که تو دوست داری به نرخ آسیب رساندن به بازیکن تیم رقیب، نتیجه برای تیمت کسب کنی، فعلا تو را حذف می‌کنیم

مردم تختـی بازنده را هم دوسـت داشـتند و برای همین اسـت که وقتی تختـی می‌باخـت گریـه می‌کردند چون پهلوان بود. نکند کاری بکنیم که افرادی که پهلوان هستند بگویند پهلوانی را ولش کن؛ معیار قهرمانی اسـت. نه، معیار پهلوانی اسـت و عشق ما این اسـت که این پهلوان قهرمان بشود، یعنی ما باید بگوییم انسان صبور، بردبار و در خدمت تیم، اهل گذشت و انسان سـالمی که هیچ‌گاه برای دیگران ایجاد آسـیب و ناآرامی و ناآسـودگی نمی‌کند، عشـقمان این اسـت که این فرد قهرمان بشـود. اما اگر ما از آن طرف آمدیم قهرمـان را دیدیم ولی پهلوانـی را ندیدیم، آخر کار هی سرخورده می‌شـویم. می‌گوییم که راستی چرا این کار را کرد؟ چه انتظاری دارید؟ معیارهـای محبوبیت که در او نیست. قهرمان هست، پهلوان نیست.

از روز اول باید پایـه را بر پهلوانی بگذاریم. وقتی فرد پهلوان و محبوب براسـاس ارزش‌هـای دینی‌ای که به آنها اشـاره کردم معرفی شـد، مردم حاضرند پای این پهلوان سـال‌ها صبر کنند؛ هیچ‌وقت مردم از او دلزده نمی‌شوند. این سبب می‌شود که ورزش گریزی بسترش اصلا از بین برود.

◆ کمیته انضباطی برنامه‌ای در راستای اخلاقی کردن یا پهلوانی کردن فوتبال داشته یا نه؟!

ما اصولا همیشه دنبال این بودیم که بگوییم کمیته انضباطی و آیین‌نامه انضباطی ابزاری در خدمت اخلاق اسـت. اخلاق امری اسـت که با اندیشه محقق می‌شـود. حالا آمدیم و با فردی مواجه شـدیم که حاضر به اصلاح اندیشه نشد، خب می‌گوییم که تو دوسـت داری به نرخ آسـیب رسـاندن به بازیکن تیم رقیب، نتیجه برای تیمت کسـب کنی. اسم این ایجاد ناامنی برای دیگران ، به منظور کسـب نفع شـخصی اسـت.اگر فرد این را قبول نکند بنابرایـن حاضر به اصلاح اندیشه نیست.

اگر ما بخواهیم منتظر بمانیم تا این فرد بخواهد اندیشه‌اش را اصلاح کند شاید باید ۲۰ سـال معطل بشویم تا آن وقت این بازیکن هزار تا سـاق شکسته؛ حالا باید چکار کنیم؟ اما آیین‌نامه انضباطـی را در خدمت اخلاق بی‌حامی و بی‌کس درمی‌آوریم. حـالا دیگر حاضر نیسـتی که اندیشـه ات را اصلاح کنی؟! عیبی ندارد! فعلا مـا هم تو را از فوتبال حذف می‌کنیم. بـه ازای آن تخلفی که حاضر نیسـت با اندیشـه غلط از آن دسـت بردارد، او را با تنبیـه مواجه می‌کنیم. در اینجا تنبیه می‌شـود خادم اخلاق. تنبیهی که خادم اخلاق است، دارای قداست اسـت، دارای ارزش است. اما اگر تنبیه کورکورانه باشد و اصلاح اندیشه را هدف قرار ندهد در نهایت نمی‌تواند تولید انضباط کند و در نهایت نمی‌تواند محبوبیت را به عنوان امری برتر از مشهوریت در ورزش حاکم کند. ما این کارکرد مدنظرمان اسـت! اصلاح اندیشـه اما به همراه آن، به کار گرفتن آیین‌نامه انضباطی و تنبیهات برای اینکه اخلاق تنها، بی‌حامی و بی‌کس از بی‌کسی دربیاید.

◆ آسـیب‌های ورزش از جملـه آسـیب‌های اخلاقی بیش از هرکـس دامنگیر هواداران می‌شـود، اینطور نیست؟

مقوله‌ای که مـورد غفلت قرار گرفته این اسـت که رویکرد ورزش دوگونه اسـت: ۱-ورزش را به کار گیریم ۲-نظاره‌گر به کارگیری ورزش می‌شـویم. گاهی اوقـات فوتبال بازی می‌کنیم، گاهی اوقات فوتبال را می‌بینیم؛ خیلی فرق دارد. تمام شور و حالی که در ورزش وجود دارد به اعتبار استفاده مستقیم از خود آن ورزش است. آنهایی که نظاره‌گر هستند، در حقیقت نشاط یک ورزشکار به جسـم درونشان منتقل نمی‌شود. بنابراین میان ورزشـکار و میان نظاره‌گر فعالیت ورزشی باید قائل به تفکیک‌شد.

ما الان می‌گوییم که بـه ورزش علاقـه دارم، فوتبال بازی می‌کنی؟ نه. والیبال بازی می‌کنی، نـه و... پس چطوری به ورزش علاقـه داری. می‌گویـد من نظاره‌گر هسـتم. از نوع نظری بـه ورزش علاقـه دارد، به ورزش علاقـه دارم یعنی ورزشـی را به طور عملی به کار می‌گیرم. امـا نه به فعالیت دیگران می‌نگرم. این دو مقوله با هم فرق می‌کند.درواقع من نوعی باید بدانم به کسـی باید علاقه‌مند شوم که معیارهای پهلوانی را داشـته باشـد. این همان چیزی است که باید به عنوان استراتژی به‌کارش گیریم. یعنی نگذاریم در جوان‌ها علاقه کاذب ایجاد شـود. اگر علاقه کاذب ایجاد شـود بعدا چون آن خواسته‌ها محقق نمی‌شـود ورزش‌گریزی در آنها ایجاد می‌شـود. باید معیاری برای محبوبیت درست کنیم. پهلوان را باید دوسـت داشـت. حالا ایـن معیارها را جلوی جوان قـرار بدهیـم و بگوییم اگر ایـن معیارها را داشـت دوستش داشـته باشید و اگر نداشـت هم دوستش نداشته باشید، در این صورت اسـت که بی‌خود به فردی علاقه‌مند نمی‌شـوند و در آینده اگر خـلاف آن معیـار را از او دیدند ورزش‌گریز نمی‌شوند.

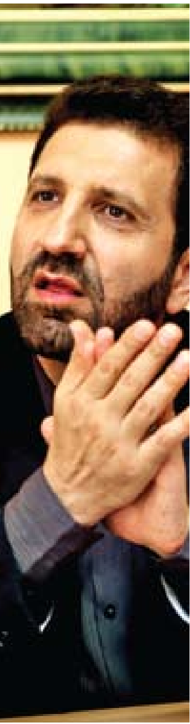
◆ اخلاق در فوتبال فقط مختص بازیکن نیسـت! در فوتبال و اصـلا در ورزش اخلاق، گروه‌های دیگر مثل تماشاگران و دسـت‌اندرکاران را هم شامل می‌شود. چه کارهایی در این حوزه شـده و آیا مثـلا برنامه‌ای هسـت که اخلاق از مسـتطیل سـبز دربیاید و تمام آدم‌ها و مخاطبان فوتبال را شامل شود؟

ما همیشه گفتیم که متاسفانه ابزارهایی که بتوانیم گفتمان ورزشی داشـته باشیم وجود ندارد. من پیشـنهادم این بود که بیاییـم علاقه‌مندان جوان و متعصـب تیم‌های محبوب (اسـتقلال- پیروزی، تراکتور و...) را جمـع کنیم. از زوایای گوناگون عملکردشـان را روی سکوها بررسی کنیم. در یک برنامه رسـانه‌ای، بشـنویم و توضیح دهیم. اگر شما ۴۰ نفر جوان پرشـور، متعصب یا اصطلاحا تیفوسی‌ها را بتوانی در یک شـبکه با گفت‌وگوی منطقی و لبخنـد و مهربانی قانع کنی، همراه با آنها آیا ۳۰ میلیون قانع نمی‌شوند؟ صدها بار من این را گفته‌ام. من تضمین می‌کنم. من حتی حاضرم این برنامه زنده باشد؛ مثلا می‌گوید وقتی به داور توهین می‌کنم آرام می‌شـوم. خیلی آرام و منطقی بـا او صحبت می‌کنیم. می‌گوییم چراوقتی توهین می‌کنی و آرام می‌شوی، دوباره به این توهین ادامه می‌دهی؟ فرد آرام که دیگر آرام اسـت. حرف‌هایش را می‌شنویم، جواب‌هایش را می‌دهیم، صحبت می‌کنیم، آموزه‌های دینی را بـه او می‌گوییم؛ آخر کار این جوان مطمئنا قانع می‌شـود. کی باید این کار را بکنیم؟! به کی باید بگوییم؟! مکررا گفتیم ولی کسی گوش نمی‌کند.

ما گفتیم بعد از بازی‌های مهم مثل بازی شهرآورد، بهترین وقت اسـت. هواداران را زود از ورزشـگاه نرانیم، مسؤولان مختلـف بیایند و بـا هوادارانی که دلخـوری دارند صحبت کنند؛ مثلا گلایه‌های تو از کمیته چیست؟ اصلا به من اهانت کند. بعد ما با آرامش جوابشان را بدهیم. مثلا بگوییم: خوب اهانت کردی. می‌دانی موضوع چی بود؟ اجازه می‌دهی من موضوع را برایت باز کنم؟! آیین‌نامه این را گفته، موضوع این بود. چی کار باید انجام می‌دادیم پسر خوبم؟

من بارها در ورزشگاه صحبت کردم بعدش آمده‌اند و گفته‌اند حاجی ببخشید، من اصل موضوع را نمی‌دانستم.

الان خود شهرداری مگر متولی کارکردهای شهری نیست؟! فرهنگ شـهروندی هم به نوعی به عهده شـهرداری است.



اگر ایجاد التهاب بکنی، بعدا موقع دلیل آوردن که می‌شود یا می‌گویی منظورم این نبوده یا می‌خواهی تکذیب کنی. در اینجا خروجی ادعای تو نه تنها به رفع ناپاکی کمک نمی‌کند بلکه ورزش‌گریزی، فوتبال‌گریزی و اضطراب در اهالی فوتبال ایجاد کرده. بنابراین در فصل جدید مصاحبه‌های جنجالی را با محدودیت شدید همراه کردیم

اصلا این کار را شـهرداری به عنوانی یـک عمل غیرموظف انجام بدهـد. یک گفتمان بـا جوانان. چقـدر این گفتمان می‌تواند تاثیر داشـته باشـد؟ مثلا در یک جمع صمیمانه که با اسـم کوچک همدیگر را صدا کنیم، اصلا در این جمع جوان بیاید بگوید که حاجی شـما زیاد دم از دین می‌زنید! پسرم باید چی کار کنم؟! بالاخره خالق ما زندگی را طراحی می‌کرده. حتی اگر نمی‌خواهیم عمل کنیم راه آشـتی‌کنان را باید بـاز بگذاریـم. می‌گویم خدایا فعـلا حرفت را گوش نمی‌کنم ولی خیلی نوکرتم. به خدا بعدا گوش می‌کنم. یک راه آشتی بین من و تو باشد.

شـب قدر شب آشـتی‌کنان اسـت جوان، یک سـال به تو پشـت کردم خدا، امـا الان می‌خواهم با تو آشـتی کنم. اما من می‌دانم تو بزرگی،با کارهای اشتباه ما با فضل و بخشش برخورد می‌کنی. از بس که تو بزرگی، جرأت می‌کنم گوش به حرفت نکنم، چون تو ستاری.

با جوان کی و کجا صحبت کنیم؟! می‌رویم دنبال حواشـی. ما زمینـه گفت‌وگو با جوان نداریم. به کـی بگیم این زمینه را ایجـاد کنـد؟ بیاییم صحبـت کنیم، بعـد کم‌کم جوان اندیشه‌اش درسـت می‌شـود. فقط هی می‌پرسیم چه‌کار کردیم. خب من توی کمیته انضباطی بنشینم با کی صحبت کنم؟! اصلا یک برنامه تولید کنید فراخوان بدهید هواداران استقلال و پیروزی ثبت‌نام کنند. همانی که یقه‌اش باز است، موهایش فشن اسـت، همان‌ها، آنها خوبند! اوجش باشد. با او صحبت کنی و روشـنش کنی و بعد بگویـی الان نظرت چیست؟

◆ شما یکی از مسؤولانی هستید که در حوزه فوتبال که شـاید جزو پرمخاطب‌ترین رشـته‌های ورزشـی باشـد در کشـور ما، باید جوابگوی یکسـری چیزها باشـید. فوتبال به جای اینکه مفرح باشـد الان برای مخاطبان شده استرس‌زا! شما برای این مساله کاری کرده‌اید؟

اصولا اصلی‌ترین افقی که سبب مشکلات روحی و روانی در مخاطبان می‌شود، همین اظهارنظرها و مصاحبه‌هاست که دین هم می‌گوید وقتی از دو سوم اهل جهنم سوال می‌شود علت اینکه شـما وارد جهنم شدید، چیسـت؛ می‌گویند به خاطر زبان. زبان بیشترین کاربرد را در سلب عاقبت بخیری دارد. ما الان درخصوص اینکه مثلا در فوتبال ناپاکی هست کلا در هر محیطی اگر انسـان ناپاکی باشـد، در هر صورت ناپاکی هم وارد آنجا می‌شـود. نه صددرصد می‌شـود گفت پاک و نه صددرصد می‌شود گفت ناپاک. اگر می‌خواهی ادعا کنی اولا به مرجع بگـو و ثانیا با دلیل. بگـو فلانی این، این این، این هم دلایلش، ما هم مکلفیم به آن رسـیدگی کنیم. اما اگر بیایی ادعـا بیاوری، ایجاد التهـاب بکنی، بعدا موقع دلیل آوردن که می‌شـود یا می‌گویی منظورم این نبوده یا می‌خواهی تکذیب کنی.

در اینجـا خروجی ادعای تـو نه تنها به رفـع ناپاکی کمک نمی‌کند بلکه ورزش گریـزی، فوتبال گریزی و اضطراب در اهالی فوتبال ایجاد کرده. این‌طرف هم افرادی را مورد هجوم قرار داده. ما بنابراین در فصل جدید مصاحبه‌های جنجالی را با محدودیت شـدید همـراه کردیـم و از همه می‌خواهم اگر دلیلی دارنـد آن را به کمیته انضباطـی ارائه کنند. چرا ما می‌خواهیم از طریق ۶۰ میلیون نفـر با کمیته انضباطی صحبت کنیم؟ چرا ما باید از طریق رسانه‌ها بفهمیم؟!

دین گفته کاسـتی‌ها را به خود بگو، خوبی‌هایش را عمومی کن. ما کاستی‌ها را به ۶۰ میلیون می‌گوییم، عذرخواهی‌ها را به طور خصوصی انجام می‌دهیم؛ برخلاف آموزه‌های دینی.

حاشیه

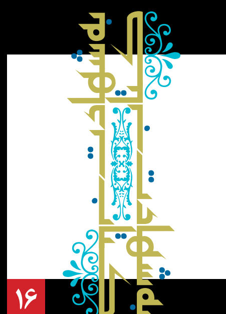
گفتمان ورزشی

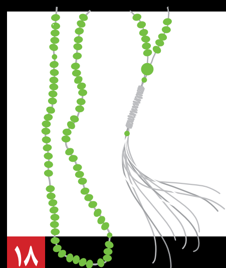
ما باید یک گفتمان ورزشی داشته باشیم. من رئیس کمیته انضباطی که مدعی هستم کارکرد دین در فوتبال تاثیر گذار است بیایم با این جوان‌ها صحبت کنم. نتیجه آن جلسه را شما بیایید ببینید باید با جوان صحبت شود، باید بگوییم که آن کسانی که در سکوها به تو می‌گویند فحش بده، دارند سرت کلاه می‌گذارند. آن پول خودش را می‌گیرد، آن یکی ابقا می‌شود، یکی را بیرون می‌کنند. فقط وبالش برای تو می‌ماند. به این جوان بگوییم که دارند سرش کلاه می‌گذارند. ما جایی برای این صحبت نداریم! به خاطر همین است که با هواداران نتوانسته‌ایم ارتباط برقرار کنیم. این گفتمان ورزشی کارکرد خیلی زیادی دارد و بسیاری از مسائل را جمع می‌کند.

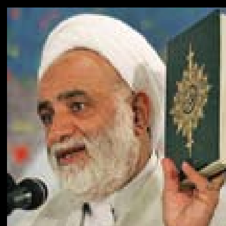


آیه، ویژه‌نامه دین و فرهنگ
همشهری جوان

حالا سحر به سحر می نشینیم پای قرآن و اعوذبالله و بسم الله و غوطه‌ور می شویم در آیات خدا. غنیمتی است در کم‌قرآنی زندگیمان و چه خوب اگر توجه بکنیم به آیات، حتی در حد معنی فارسی. آرامتر که آیات را بخوانیم و چشمی به سطر پائینش بیندازیم و ترجمه‌ها را ببینیم، شیرینی آیات زیر زبانمان مزه می کند. شاید این مزمزه باعث شد قرآن کم کم وارد زندگی‌مان شود. شروع کنیم از خواندنش و خوب خواندنش تا برسیم به فهمیدنش و عمل کردنش. روزهای خوبی است و غنیمت، اگر قدرش را بدانیم. این چنین اگر پیش برود و قرآن بشود چراغ راه زندگی، دیگر گمراهی در کار نخواهد بود. پس یادمان باشد این چراغ راهی که در این ماه به دست گرفته‌ایم را هیچ وقت زمین نگذاریم.







چراغ راه

اللهم رب شهر رمضان الذی انزلت فیه القرآن،
وافترضت علی عبادک فیه الصیام،
صل علی محمد و آل محمد،
وارزقنی حج بیتک الحرام فی عامی هذا و فی
واغفر لی تلک الذنوب العظام، کل عام،
فانه لا یغفرها غیرک یا رحمن یا علام.



نگاهی به فضایل علی(ع) در قرآن

به شهادت کتاب

فاطمه گیتی پسند

جابربن عبدالله انصاری می‌گوید رسول خدا(ص) فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت خدای متعال تو را مامور می‌کند که به بیان فضایل علی‌بن ابی‌طالب(ع) بین اصحاب و یارانت بپردازی تا آنها هم سخنان تو را به آیندگان برسانند. همچنین به ملائک فرمان داده است تا فضایل علی(ع) را که شما بیان می‌کنید گوش کنند. در بیان فضائل و مناقب امیرالمومنین(ع) همین بس که همه آنچه در دیگر پیامبران به عنوان فضیلت گفته شده در ایشان به تنهایی جمع است. از این رو رسول‌اکرم(ص) می‌فرمایند: «هر کس که بخواهد آدم(ع) را در علم، نوح(ع) را در عزم، ابراهیم(ع) را در حلم، موسی(ع) را در هیبت و عیسی(ع) را در زهد نگاه کند به علی(ع) بنگرد.[1] زیرا آنچه در آنان متفرق بوده در علی(ع) جمع شده است. همان‌گونه که آورده شد، فضائل و مناقب آن حضرت بی‌شمار و غیرقابل وصف است. بخشی از این فضائل از جانب پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) و برخی که شمار آنها هم کم نیست از زبان دشمنان آن حضرت بیان شده است. در قرآن کریم نیز خداوند متعال از فضیلت‌ها و منزلت علی(ع)، خود سخن گفته است. فضایل ایشان در قرآن بسیار است که در این مقاله با استفاده از منابع معتبری همچون تفسیرالمیزان، تفسیر نمونه، بحارالانوار و جلد ۱۶ مجموعه آثار شهید مطهری فقط به چند مورد محدود و مورد قبول کلیه مذاهب اسلامی اشاره شده است.

◆خیرالبریه

جابربن عبدالله انصاری می‌گوید روزی پیامبر(ص) علی(ع) را دید که به سوی ایشان می‌آید. فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست اوست. همانا این علی(ع) و پیروان او در روز قیامت همان رستگارانند.» آنگاه آیه خیرالبریه بر ایشان نازل شد: «همانا کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند بهترین مخلوقات خدایند.»[2]

از آن پس هرگاه یاران رسول خدا(ص)، علی(ع) را می‌دیدند، به‌هم می‌گفتند این بهترین مردم است که می‌آید.

تعبیر خیرالبریه نشان می‌دهد میان تمام مخلوقات، موجودی بهتر و مقرب‌تر از علی(ع) وجود ندارد.

از همین‌روست که پیامبر(ص) به علی(ع) فرمود: «ملائکه با دوستی و پذیرش ولایت تو به خداوند متعال تقرب می‌جویند. به خدا سوگند دوستان تو در آسمان بیشتر از زمین هستند.»[3]

◆اطعام مستمندان

ابن‌عباس می‌گوید حسن(ع) و حسین(ع) بیمار شدند. پیامبر(ص) به علی(ع) گفت خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی. علی(ع) و فاطمه(س) و فضه که خادمه آنها بود نذر کردند که اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند. حسنین هم گفتند ما هم روزه می‌گیریم. چیزی نگذشت که آنها شفا یافتند. علی(ع) برای افطار مقداری جو تهیه کرد و فاطمه(س) یک‌سوم آن را آرد کرد و نان پخت. هنگام افطار سائلی به در خانه ایشان آمد و گفت: «ای اهل بیت محمد(ص)! سلام بر شما. من مسلمانی هستم مسکین. غذایی به من بدهید. خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند.» حضرت علی(ع) غذای خود را به آن فقیر داد و به پیروی از آن حضرت همگی سهم خود را به او دادند و آن شب با آب افطار کردند. روز دوم، فاطمه(س) بخش دیگر را برای افطار آماده کرد و هنگام افطار یتیمی بر در خانه آمد. آن روز هم غذای خود را به او دادند و بار دیگر با آب افطار کردند. در سومین روز، اسیری هنگام افطار بر در خانه آمد، باز هم سهم غذای خود را به او دادند. هنگامی که صبح شد، علی(ع) دست حسن(ع) و حسین(ع) را گرفت و خدمت پیامبر(ص) آمدند.

هنگامی که پیامبر(ص) آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند! فرمود: «این حال شما بر من سخت است.» سپس برخاست و با آنها وارد خانه فاطمه(س) شد. دید در محراب عبادت ایستاده و از شدت گرسنگی چشم‌هایش به گودی نشسته. پیامبر(ص) ناراحت شد و در همین هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: «این سوره (سوره انسان) را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید.» پس از آن جبرئیل طبقی از غذاهای بهشتی برای ایشان آورد و آنان را اطعام کرد.

ابن عباس می‌گوید این آیه در شأن علی(ع) و فاطمه(ص) نازل شد: «آنها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شر و عذابش گسترده است می‌ترسند و غذای خود را با اینکه به آن علاقه دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند [و می‌گویند] ما شما را به خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.»[4]

◆اولی‌الامر

«ای کسانی که ایمان آوردید از خدا اطاعت کنید و نیز از رسول و صاحبان امر خود اطاعت ورزید. پس اگر در چیزی نزاع کردید داوری آن را به خدا و رسول وانهید اگر به خدا و جهان آخرت ایمان دارید که این بهتر است و سرانجام نیکویی دارد.»[5]

جابربن عبدالله انصاری می‌گوید وقتی این آیه بر پیغمبر(ص) نازل شد، از ایشان سوال کردم ما خدا و رسولش را شناختیم تا اطاعتشان کنیم. اما اولی‌الامر که خداوند اطاعتشان را با اطاعت شما قرین کرده است چه کسانی هستند؟

پیامبر اکرم(ص) فرمود: «جابر! آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان پس از من هستند که نخستین آنها علی بن ابی طالب(ع) است...» و آنگاه نام تک‌تک امامان(ع) را برد.

این آیه مبنی بر اطاعت اولی‌الامر و قرار گرفتن این اطاعت در ردیف اطاعت پروردگار و رسول(ص) حاکی از عصمت ایشان [اولی‌الامر] است؛ زیرا خداوند مردم را به پیروی و اطاعت از فرد گناهکار و خطاکار امر نمی‌کند. حتی در برخی از منابع معتبر پیروان مکتب خلفا نیز از رسول خدا(ص) نقل شده است که مراد از اولی‌الامر در این آیه تنها امیرالمومنین(ع) و امامان از فرزندان او هستند.[6]

◆لیله‌المبیت

مفسر معروف اهل تسنن، «ثعلبی» می‌گوید وقتی پیامبر(ص) تصمیم به مهاجرت از مکه گرفت، علی(ع) را برای ادای قرض‌های خود و تحویل دادن امانت‌هایی که نزد ایشان بود به جای خویش قرار داد. شب هنگام که می‌خواست به سوی غار «ثور» برود، مشرکان اطراف خانه‌ای را برای حمله به او محاصره کرده بودند. دستور داد علی(ع) در بستر او بخوابد. علی(ع) با کمال میل پذیرفت که جانش را سپر بلا کند.

در این هنگام خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم؛ کدام یک از شما حاضر است زندگی دیگری را بر خود مقدم شمارد؟ هیچ کدام حاضر نشدند. در این حال به آنان وحی شد که هم‌اکنون علی(ع) در بستر محمد(ص) خوابیده و آماده شده که جان خویش را فدای ایشان کند. به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید.

وقتی جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی(ع) نشسته بودند، جبرئیل گفت مرحبا بر تو ای علی(ع)، خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباهات می‌کند. در این هنگام آیه نازل شد: «و از میان مردم کسانی هستند که جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند نسبت به بندگان خود مهربان است.»[7]

◆نجوی

وقتی پیامبر(ص) در جمع مسلمانان حاضر می‌شدند، تعداد زیادی از مردم که بین آنان دنیاطلبان و منافقان و اغنیا نیز بودند که می‌خواستند مسائل شخصی خود را با پیامبر(ص) در میان بگذارند و با آن حضرت گفت‌وگوی سری داشته باشند. در این میان همان گروه منفعت‌طلب اتفاقا گوی سبقت را از دیگران ربودند و با این روش سعی کردند تا به پیامبر(ص) نزدیک شوند و این گونه وانمود کنند که با ایشان سر و سری دارند.

زیاده‌روی در این کار وقت پیامبر(ص) را می‌گرفت و ایشان را اذیت می‌کرد و باعث ناراحتی و نگرانی طبقه مستضعف می‌شد. زیرا آنان که از شدت محبت به پیامبر(ص) می‌خواستند رعایت حال ایشان را کنند، سهم کمتری داشتند. در اینجا آیاتی نازل شد تا چهره منافقان را از دوستداران واقعی پیامبر متمایز کند: «کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی می‌خواهید با رسول خدا(ص) نجوا کنید، قبل از آن صدقه‌ای بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشته باشید خداوند غفور و رحیم است.»[8] دیگر از کسانی که تا چندی قبل در رازگویی با پیامبر(ص) از همدیگر سبقت می‌گرفتند خبری نبود. آیا آنان حتی به کمترین مقدار صدقه هم تن درندادند؟! پس میان مسلمانان آیا فرمانبرداری پیدا نشد؟ کسی که رازگویی با پیامبر را خریداری کرده باشد.

علی(ع) فرمود: «در قرآن آیه‌ای وجود دارد که قبل از من کسی به آن عمل نکرد و پس از من هم کسی بدان عمل نمی‌کند. موجودی من یک دینار بود، آن را به ده درهم تبدیل کردم. پس هر گاه می‌خواستم خدمت پیامبر(ص) بروم و با ایشان نجوا کنم، یک درهم از آن را صدقه می‌دادم. این کار را تا ده بار تکرار کردم تا اینکه فرمان دیگری از جانب خدا آمد و آن حکم را نسخ کرد و بدین‌سان کسی جز من به آن آیه جامه عمل نپوشانید.» تفسیر طبری و الدر المنثور این ماجرا را نقل کرده‌اند.

> امام علی(ع) فرمود: «در قرآن آیه‌ای وجود دارد که قبل از من کسی به آن عمل نکرد و پس از من هم کسی بدان عمل نمی‌کند. موجودی من یک دینار بود، آن را به ده درهم تبدیل کردم. پس هرگاه می‌خواستم خدمت پیامبر(ص) بروم و با ایشان نجوا کنم، یک درهم از آن را صدقه می‌دادم. این کار را تا ده بار تکرار کردم تا اینکه فرمان دیگری از جانب خدا آمد و آن حکم را نسخ کرد»

◆هدایت

«کافران می‌گویند چرا نشانه آشکاری از پروردگارش براو نازل نشده؟ تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر گروه هدایت کننده‌ای است.»[9] فخر رازی از ابن عباس چنین نقل می‌کند: «پیامبر(ص) دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود منم منذر! سپس به شانه علی(ع) اشاره کرد و فرمود تویی هادی! و به وسیله تو بعد از من هدایت یافتگان هدایت می‌شوند.»

پیامبر(ص) برای آنکه راهنما و هدایتگر پس از خود را معرفی کند در گفتاری می‌فرماید: «هر کس که می‌خواهد آن گونه که من زندگی کردم، زندگی کند و آن گونه که من می‌میرم بمیرد و در بهشت برینی که خدای من آن را وعده داده است، جای گزیند باید ولایت علی(ع) را بپذیرد؛ چرا که او هرگز شما را از «راه هدایت» برون نمی‌برد و به گمراهی وارد نمی‌کند.»

◆مباهله

پیامبر(ص) نمایندگانی به سوی گروهی از مسیحیان سرزمین نجران فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. بزرگان نجران به مدینه آمدند و درباره ادعای پیامبری ایشان به بحث و مناظره پرداختند. پس از آن درباره چگونگی میلاد مسیح(ع) با آن حضرت بحث کردند و درباره آن محاجه می‌کردند. تا آنکه پیامبر(ص) به دستور خداوند آنان را به مباهله دعوت کرد:

«هرگاه بعد از علم و دانشی که [درباره مسیح] به تو رسیده [باز] کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند به آنها بگو بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت کنیم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می‌کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»[10]

آنها یک روز مهلت خواستند و پس از مراجعه به روحانی بزرگشان، او به آنها گفت شما فردا به محمد(ص) نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانواده‌اش برای مباهله آمد، از مباهله با او بترسید و اگر با یارانش آمد با او مباهله کنید زیرا چیزی در بساط ندارد.

فردا پیامبر(ص) در حالی آمد که دست علی(ع) را گرفته بود و حسن و حسین(ع) پیش رو و فاطمه(س) پشت سرش بودند. نصاری هم بیرون آمدند در حالی که روحانی‌شان پیشاپیش آنها بود.

با دیدن این صحنه بزرگشان به پیامبر(ص) عرض کرد: «ای ابوالقاسم، با تو مباهله نمی‌کنیم مصالحه می‌کنیم...».

براساس این آیه، علی(ع) نفس، یعنی جان پیامبر(ص) معرفی شده است. زیرا منظور از ابنائنا در آیه حسن و حسین(ع) هستند و منظور از نساءنا فاطمه(س) و منظور از انفسنا علی(ع) است.

◆صراط مستقیم

سلام بن مستنیر جعفی می‌گوید: روزی از امام باقر(ع) پرسیدم معنی این آیه شریفه چیست: «این راه مستقیمی است که برعهده من است».[11]

فرمودند: «آن صراط علی بن ابیطالب(ع) است.»

نکته

مزدی به نفع خودتان

تمامی پیامبران گذشته به مردم می‌گفتند ما از شما اجر و مزدی نمی‌خواهیم، تنها اجر ما بر خداست. در حالی که خدا به پیامبر(ص) می‌فرماید: «بگو مزدی از شما نمی‌خواهم، جز دوستی خویشاوندان نزدیکم.»[12] وقتی این آیه نازل شد، از رسول خدا(ص) سوال کردند خویشاوندانی که محبت آنان بر ما واجب است چه کسانی‌اند؟ فرمود علی(ع) و فاطمه(س) و پسران آنان. در جای دیگر قرآن می‌فرماید: «بگو مزدی را که درخواست کرده‌ام سود آن برای خودتان است، مزد من جز بر خدا نیست.»[13] یعنی این محبت و مودت که بر شما واجب کرد پروردگار، کمندی است برای تکامل و اصلاح خودتان.

پی‌نوشت:

۱- بحارالانوار ج ۹۳، ص ۵۳
۲- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (بینه – ۷)
۳- بحارالانوار ج ۳۹، حدیث ۳
۴- يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا / وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا / إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (انسان – ۷ تا ۹)
۵- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِکَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء – ۵۹)
۶- ینابیع الموده ج ۱ ص ۳۴۲
۷- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (بقره – ۲)
۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِکَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (مجادله – ۱۲)
۹- وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (رعد – ۷)
۱۰- فَمَنْ حَاجَّکَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (آل عمران – ۶۱)
۱۱- قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (حجر – ۴۱)
۱۲- قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (شوری – ۲۳)
۱۳- قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ (سبا – ۴۷)

توصیه‌هایی از رهبر انقلاب در باب فرصت‌های ماه رمضان

بخوانید او را

مهدی‌طلایی

ماه رمضان برای ما مسلمان‌ها گره خورده با دعا و نیایش و خودسازی. ماهی که قرآن‌ها را از کنج طاقچه خانه درمی‌آوریم تا گردی از آن بگیریم و قرآن هم گردی از دل ما. مه سال را روزشماری می‌کنیم تا یک بار دیگر برسد؛ شب‌های قدر، شب‌های دعا، شب‌های توبه و شب‌های استغفار. همیشه هم تصمیمان این است که این حال را تا سال بعد برای خودمان نگه داریم. بگذریم که هنوز چند روز از این ماه مبارک نگذشته که می‌شویم همانی که بودیم. یادمان می‌رود که خدایی هست که ناظر اعمالمان است. یادمان می‌رود که قرآنی هست که مسیر را گم نکنیم. و یادمان می‌رود که دعایی هست که بخوانیم تا او هم جوابمان را بدهد. نگاهی به گفته‌های مقام معظم رهبری در باب دعا و نیایش، بالاخص وقتی رنگ و بوی رمضان دارد، شاید راه را بر این تکرار همیشگی ببندد.



◆ طبیب خود باشیم

طبیب خودتان باشید. بهترین کسی که می‌تواند بیماری ما را تشخیص دهد، خودمان هستیم. بیاورید روی کاغذ. بنویسید «حسد». بنویسید «بخل». بنویسید «بدخواهی برای دیگران؛ وقتی کسی به خیری می‌رسد، ما ناراحت می‌شویم.» بنویسید «تنبلی در کار». بنویسد «روح بدبینی به نیکان و صالحان». بنویسید «بی‌اعتنایی به وظایف». بنویسید «علاقه به خود؛ شدیدا به خودمان علاقه داریم.» ماه رمضان فرصتی است که یکی‌یکی این بیماری‌ها را تا آنجایی که بشود، برطرف کنیم.[۱]

◆ موانع درونی

راه برای ما روشن است، موانع راه هم برای ملت ایران روشن است. باید این موانع را بردارید؛ هم موانع درونی و هم موانع بیرونی را. موانع درونی را باید با تضرع به درگاه پروردگار، با دعا، با توجه، با تربیت و تهذیب نفس، با تقویت اخلاق، با عبادت و با توسل، از پیش پا بردارید. اگر دل ما سالم نباشد، نمی‌توانیم دنیای سالمی درست کنیم. اگر در درون خودمان معیوب باشیم، نمی‌توانیم عیب جامعه و جهان را برطرف کنیم. نماز با توجه، انس با قرآن، دعا و توسل، تضرع، روزه ماه رمضان و عبادات نیمه‌شب، مخصوصا برای جوانان که تأثیرپذیری‌شان زیاد است، می‌تواند مهذب نفس باشد.[۲]

◆ کلید موفقیت

وقتی نماز جماعت می‌خوانید، نماز شما باید همراه با توجه به پروردگار و خشوع در مقابل او باشد. وقتی اعتکاف می‌کنید، وقتی روزه می‌گیرید، وقتی اجتماعات مذهبی تشکیل می‌دهید، باید همراه با توجه به خدای متعال و همراه با اخلاص باشد. کلید موفقیت اینهاست.[۳]

◆ مهار هوای نفس

اگر ما بتوانیم این من درونی، این هوای نفس، این فرعون باطنی، شیطانی را که در درون ماست، مهار کنیم، یا اقلا قدری مهار کنیم، همه امور اصلاح خواهد شد. قبل از هرچیز، خود ما آدم خواهیم شد و به فلاح خواهیم رسید. ماه رمضان مقدمه این است. روزه، نماز با توجه، انفاقات، حتی جهاد فی‌سبیل‌الله، برای رسیدن به چنین دنیایی است که مردم بنده خدا باشند.[۴]

◆ مبارک خواهد شد

فرصت روزه و امساک و فضای عبادت و معنویت را قدر بدانیم و قدری خودمان را به خدا نزدیک کنیم. از گناهان دوری کردن، به قُربات و اعمال عبادی هرچه نزدیک‌تر شدن، اخلاق و رفتار و صفات و خصال انسانی را هرچه در خود زنده‌تر و فعال‌تر کردن، اموری است که در این ماه می‌تواند حقیقتا برای هرکسی و برای هر مجموعه‌ای مایه برکت باشد. [...] قدری در هدف از خلقت خود، در آفرینش خود، در نعمت‌های بزرگ خدای خود و در وظایف عظیمی که بر دوش ماست، تأمل و تدبر کنیم. در مرگ و حساب الهی و ارزش عبادات و اعمال -آن‌گاه که همراه با اخلاص باشد- تأمل کنیم. آن وقت ماه رمضان حقیقتا ماه مبارکی خواهد شد.[۵]

◆ روحانیت بیش از دیگران احتیاج دارد

علاوه بر اینکه هر فرد مسلمانی احتیاج دارد به اینکه در این ماه ذخیره تقوا و پرهیزگاری و تهذیب و تزکیه را برای خود فراهم کند، ما منسلکین در سلک روحانیت، بیشتر از دیگران به این معنا احتیاج داریم. به قول آن عارف معروف که می‌گوید: این جان شما، معارف شما، نصایح شما، بلکه خود قلب و روح شما، همان ماء طهوری است که ناپاکی‌ها را از انسان‌ها می‌زداید، اما خود این ماء طهور به‌تدریج به تصفیه و تزکیه احتیاج پیدا می‌کند و تزکیه و تصفیه آن، جز با یک عروج معنوی، جز با یک گردش معنوی به سمت علویات -که آن هم با ذکر و دعا حاصل خواهد شد- ممکن نمی‌شود. [...] ماه رمضان فرصت این عروج معنوی است.[۶]

◆ مسجد پایگاه

با امام جماعت مسجد، با عبادت‌کنندگان مسجد و با مؤمنینی که در مسجدند، برادرانه صمیمی باشید و آن را حفظ و بیشتر کنید. اول وقت، نماز را به جماعت، پشت سر پیش‌نماز هر مسجدی که در آن هستید، بخوانید. در مراسم دینی مسجد و تبلیغات آن شرکت کنید. در مراسم دعا و قرآن و مراسم مذهبی شرکت کنید. [...] برای مسجد، جاذبه درست کنید.[۷]

◆ از خدا بخواهید

همه‌جور حاجت را می‌شود از خدا خواست و باید خواست؛ حتی حاجت‌های کوچک. اما این درخواست خود را به این حاجات کوچک منحصر نکنید. حاجات بزرگ‌تری هست؛ آنها را از یاد نبرید. بزرگ‌ترین آنها «مغفرت الهی» است. [...] حاجت بزرگ دیگر «محبت الهی» است. [...] حاجت بزرگ دیگر «اصلاح امور امت اسلامی» است.[۸]

◆ برکت‌های دعا

دعا انسان را به خدا نزدیک می‌کند. معارف را در دل انسان ماندگار و موثر می‌کند. ایمان را قوی می‌کند، علاوه بر اینکه مضمون دعا -که خواستن از خداست- إن‌شاءالله مستجاب می‌شود.[۹]

◆ بگذارید در ذهن‌تان حک شود

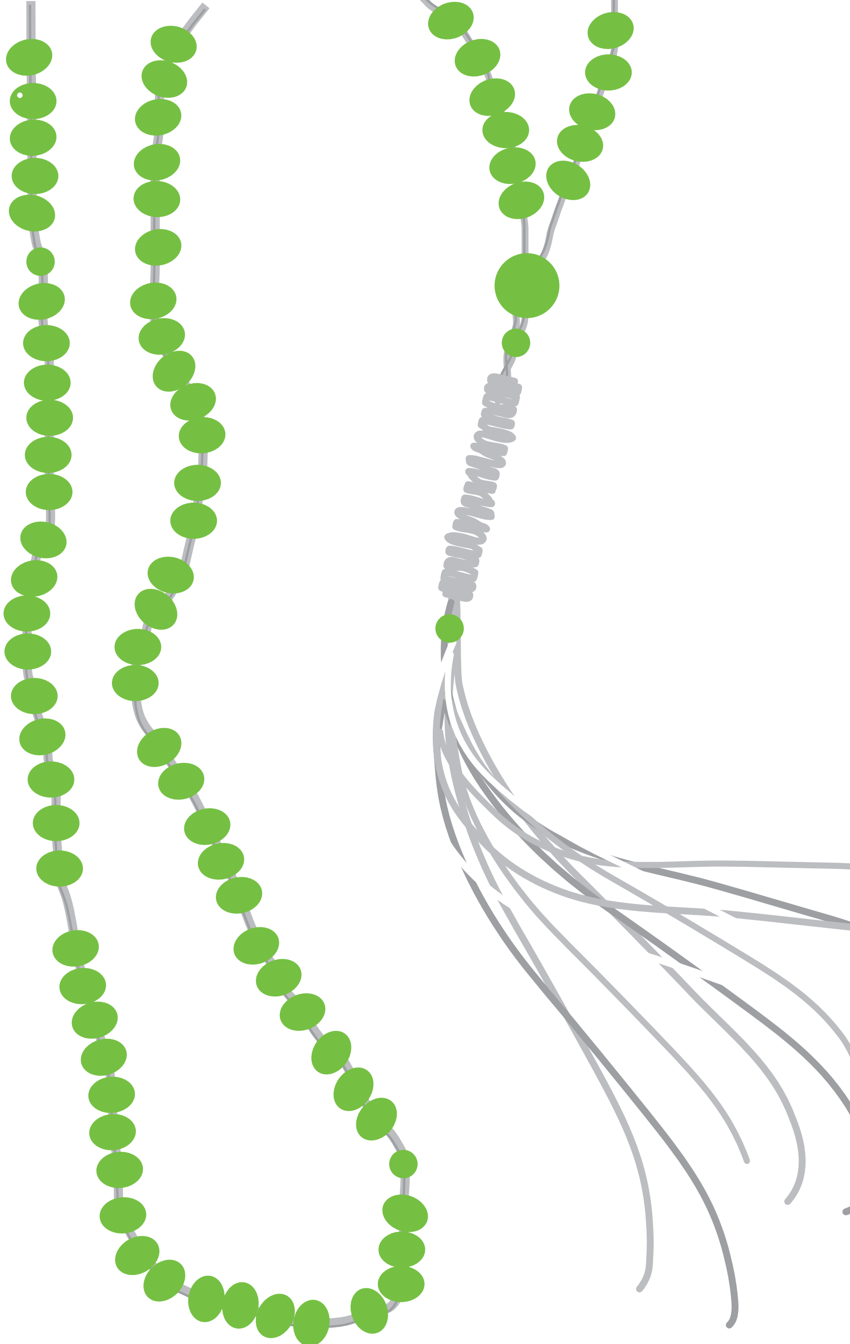
قرآن یک اقیانوس عظیم است. هر چه بیشتر جلو بروید، تشنه‌تر می‌شوید و علاقه‌مندتر می‌شوید و دل شما روشن‌تر می‌شود. در قرآن باید تدبر کرد. من باز هم از شما جوانان خواهش می‌کنم با معانی قرآن انس پیدا کنید و ترجمه قرآن را بفهمید. [...] بگذارید این مفاهیم در ذهن جوان شما حک‌شود.[۱۰]

◆ هنوز فاصله داریم

قرآن، کتاب نور، کتاب معرفت، کتاب نجات، کتاب سلامت، کتاب رشد و تعالی و کتاب قرب به خداست. ما این خصوصیات را چه وقت از قرآن به دست می‌آوریم برادران عزیز؟ همین که قرآن را در جیبمان بگذاریم، کافی است؟ اینکه هنگام سفر، از زیر قرآن رد شویم، کافی است؟ این که ما در جلسه تلاوت قرآن شرکت کنیم، کافی است؟ اینکه حتی قرآن را با صدای خوش تلاوت کنیم یا تلاوت خوش را بشنویم و از آن لذت ببریم، کافی است؟ نه؛ چیز دیگری لازم دارد. آن چیست؟ آن تدبر در قرآن است.[۱۱]

◆ بازگشت به خدا

نباید گناه را کوچک دانست. در روایات باب «استحقار الذنوب» داریم که حقیر شمردن گناهان را مذمت کرده‌اند. علت اینکه خدای متعال می‌فرماید «می‌آمرزیم»، این است که بازگشت به خدا، خیلی مهم است؛ نه اینکه گناه، کم و کوچک است. گناه، عمل بسیار خطرناکی است، منتها بازگشت و توجه به خدا و ذکر او، این قدر اهمیت دارد که اگر کسی این را صادقانه و درست و حقیقی انجام دهد، آن وقت آن بیماری صعب‌العلاج از بین می‌رود.[۱۲]





آن جوان‌هایی که شب‌های قدر در مساجد، حسینیه‌ها و حرم‌های مطهر گرد هم آمدند، گریه کردند، دعا خواندند، قرآن سر گرفتند، احیا گرفتند و دل‌هایشان را با نور محبت الهی نورانی کردند، این رابطه را حفظ کنند که از آن بهره‌مند خواهند شد



◆ همه می‌توانند

همه مردم و به‌خصوص جوانان عزیز، ارتباطی را که به برکت این روزهای مبارک و شب‌های نورانی با خدای متعال پیدا کرده‌اند، نگذارند قطع شود. این رابطه با خدا را حفظ کنید. وسیله حفظ این رابطه هم در اختیار همه هست. اگر همین نماز پنج‌گانه، با توجه، با حضور قلب [...] خوانده شود، بهترین رابطه است و روزبه‌روز دل شما را نورانی‌تر خواهد کرد. آن جوان‌هایی که شب‌های قدر در مساجد، حسینیه‌ها و حرم‌های مطهر گرد هم آمدند، گریه کردند، دعا خواندند، قرآن سر گرفتند، احیا گرفتند و دل‌هایشان را با نور محبت الهی نورانی کردند، این رابطه را حفظ کنند که از آن بهره‌مند خواهند شد.[۱۳]

◆ علامت بد

نمی‌دانم روایت از معصوم علیه‌السلام است یا عبارتی از غیرمعصوم؛ هرچه هست، عبارت حکمت‌آمیزی است. می‌گوید: «اَنَا مِنْ اَنْ اُسْلَبَ الدعاءَ اَخْوَفُ مِنْ اَنْ اُسْلَبَ الإجابَهَ؛ از اینکه دعا از من گرفته شود، بیشتر می‌ترسم تا اینکه اجابت از من گرفته شود.» گاهی حال دعا از انسان گرفته می‌شود. این علامتِ بدی است. اگر دیدیم در وقت دعا، در وقت تضرع و در وقت توجه و تقرب، هیچ نشاط و حوصله دعا نداریم، علامتِ خوبی نیست. البته درستش هم می‌شود کرد. انسان می‌تواند با توجه، با التماس و با خواستن، حال دعا را به طور جدی از خدا بگیرد.[۱۴]

◆ هرچه می‌خواهد دل تنگت

در روایات دارد وقتی برای حاجاتی دعا می‌کنید، دعا و خواسته خود را زیاد ندانید. یعنی هرچه مایل هستید و می‌خواهید، از خدا طلب کنید. نگویید این زیاد است؛ کمتر بخواهم تا بشود. [...] درِ امید به دعا را به روی خودتان نبندید [...] البته باز در روایات دارد «النهیُ مِنْ الإستِعْجالِ فِی الدعاءِ»، یعنی در دعا عجله نکنید. اگر چیزی را خواستید و در زمانی که شما خواستید برآورده نشد، نگویید که خدای متعال دعای مرا مستجاب نکرد، نه. «الامُورُ مَرْهُونَهٌ بِاَوْقاتِها.»[۱۵]

◆ امیدوار باشیم

مردم ما، جوان‌های ما، زن و مرد ما با این شب‌ها حقیقتا قصد پالایش خود را دارند. دل‌ها نرم می‌شود، چشم‌ها اشک‌بار می‌شود، روح‌ها لطیف می‌شود. روزه هم کمک کرده است. ما باید امیدوار باشیم، دعا کنیم و بکوشیم از این شب‌ها برای عروج معنوی خود استفاده کنیم؛ چون نماز معراج و وسیله عروج مؤمن است. دعا هم معراج مؤمن است. شب قدر هم معراج مؤمن است. کاری کنیم عروج کنیم و از مزبله مادی که بسیاری از انسان‌ها در سراسر دنیا اسیر و دچار آن هستند، هرچه می‌توانیم، خود را دور کنیم.[۱۶]

◆ توکل کن و امیدوار باش

در راه‌های طولانی گاهی انسان قوه هم دارد، زانو و پاها اصلا خسته نشده، اما آدم از حرکت خسته روحی می‌شود. این خستگی روحی، انسان را از رسیدن به اهداف باز می‌دارد. برای اینکه این خستگی روحی پیش نیاید -که از خستگی جسمی گاهی خطرش هم بیشتر است- استمداد از پروردگار، توکل به خدا و امیدواری به کمک الهی لازم است.[۱۷]

منابع:
۱.روز اول ماه مبارک رمضان ۷۱/۱۲/۴
۲.روز عید فطر در اجتماع مردم مشهد و زائران امام رضا(ع) ۱۳۷۱/۰۱/۱۵
۳.دیدار دانشجویان و استادان دانشگاه‌های استان کرمان ۱۳۸۴/۲/۱۹
۴.دیدار با اقشار مختلف مردم در آخرین روز ماه رمضان ۶۹/۲/۲۶
۵.خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۷/۱۰/۰۴
۶.دیدار با اعضای هیأت دولت ۱۳۸۴/۰۷/۱۷
۷.دیدار با فرماندهان بسیج سراسر کشور ۷۱/۸/۲۷
۸.خطبه‌های نماز عید سعید فطر ۸۵/۸/۲
۹.خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۷/۱۰/۰۴
۱۰.مراسم اختتامیه مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم ۱۳۷۹/۰۸/۰۹
۱۱.مراسم اختتامیه مسابقات قرائت قرآن ۱۳۷۳/۱۰/۱۴
۱۲.خطبه‌های نماز جمعه تهران ۷۵/۱۰/۲۸
۱۳.خطبه‌های نماز عید سعید فطر ۱۳۸۵/۸/۲
۱۴.خطبه نماز جمعه ۷۳/۱۱/۲۸
۱۵.خطبه نماز جمعه ۷۱/۱۲/۷
۱۶.خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۳/۰۸/۱۵
۱۷.بیانات در دیدار اعضای هیات دولت ۱۳۸۴/۰۷/۱۷

تاریخ القرآن زنجانی، از منابع مهم شیعه درباره پیدایش قرآن است

کتابی برای تمام فصول

محبوبه شعاعی

«تاریخ القرآن» یکی از آثار شاخص علامه شیخ ابوعبدالله زنجانی، مؤلف و از استادان بزرگ دانشگاه تهران است. نویسنده دانشمندی که اثراتش در جهان تشیع، منبعی علمی و قابل اعتماد است و بسیاری از محققان حوزه قرآن با نامش به خوبی آشنا هستند. تاریخ القرآن یکی از منابع اصلی شیعه در باب پژوهش درباره قرآن و پیامبر(ص) است. درست است که نویسنده، ایرانی و فارسی‌زبان است اما زبان اصلی این کتاب عربی است و به کوشش استاد ابوالقاسم سحاب به فارسی برگردانده شده. این کتاب از سه باب تشکیل شده که از ابتدا به تولد پیامبر(ص) و در ادامه به وحی قرآن و کتابت و جمع آوری قرآن پرداخته شده. این کتاب برجسته، از دید بسیاری از ما ناشناخته است و همین قضیه دلیل اصلی این بود که ما نوشتاری در باب معرفی این کتاب و نویسنده و مترجم آن داشته باشیم.



اهمیت تاریخ قرآن

«تاریخ قرآن» اصطلاحی است که اولین بار «تئودور نولدکه» یکی از برجسته‌ترین خاورشناسان آلمانی و از مترجمان قرآن به زبان آلمانی، آن را به کاربرد و مرحوم ابوعبدالله زنجانی در پی این نامگذاری، کتابی تحت عنوان «تاریخ القرآن» نوشت که یکی از مهم‌ترین کتب در زمینه تاریخ قرآن است.

قبل از انقلاب هم رساله‌ای در همین زمینه توسط استاد محمود رامیار با عنوان «پژوهشی در تاریخ قرآن کریم» تألیف شد که برای نوشتن آن زحمت بسیاری کشیده‌شده‌بود.

مباحث این کتاب از عناوین و اسامی قرآن شروع شده و سپس به وحی پرداخته، بعد از آن، تحقیق فشرده‌ای در زمینه نزول قرآن و اولین و آخرین آیات نازله ارائه می‌دهد.

اهمیت تاریخ قرآن نوشتن از آن باب است که تاریخ قرآن راهگشای بسیاری از تفاسیر قرآنی است؛ چون آیات قرآن بر اساس یک حادثه و مقتضیاتی نازل می‌شده اند.

در دانش تاریخ‌گذاری قرآن از تاریخ نزول وحی‌های قرآنی نازل شده برحضرت محمد(ص) بحث می‌شود و این کار، فقط در خصوص قرآن کریم، امکان پذیر است، زیرا سایر کتب آسمانی نزول دفعی داشته‌اند ولی قرآن براساس مقتضیات و نیازهایی نازل می‌شد که به صورت تدریجی در دوران و محل زندگی پیامبر(ص) پدید می‌آمد. (ر.ک: سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۹۴).

بعد از آن، جنبشی تحت عنوان تاریخ قرآن به وجود آمد که از عالمان مطرح زمان هرکس به فراخور وظیفه‌اش کتابی در این زمینه نوشته است؛ از جمله «التمهید فی علوم القرآن» اثر استاد محمدهادی معرفت در چندین جلد، «تدوین القرآن» اثر علی کورانی العاملی، «دراسات القرآنیه» اثر دکتر محمد حسین علی، «البیان فی تفسیر القرآن» اثر آیت الله سید ابوالقاسم خویی(ره)، «القرآن فی مدرسه اهل البیت علیهم السلام» اثر سیدهاشم موسوی، «تاریخ القرآن» ابوعبدالله زنجانی و بسیاری دیگر از بزرگان که این اهمیت تاریخ قرآن در میان جهان اسلام را می‌رساند.

یکی از اهمیت‌های ویژه تاریخ قرآن، بحث زمان و مکان نزول آیات و سوره‌هاست؛ اینکه هر آیه در کجا و براثر چه ماجرایی بر قلب پیامبر(ص) نازل شده و البته این اطلاعات راهگشای عالمان برای تفسیر قرآن است. در واقع شأن نزول هر آیه مشخص می‌شود.

نولدکه در کتاب تاریخ قرآن به وحی قرآن، سبک و سیاق آن و تدوین و جمع‌آوری‌اش پرداخته. رژی بلاشر، هرشفلد، ویلیام مویر هر کدام به گونه‌ای به تاریخ قرآن پرداخته‌اند و اینها همه از جنبه اعجاز قرآن است. یکی به‌ترجمه قرآن و دیگری به‌ترتیب نزول آیات. چیزی که میان اکثر بزرگان مسلمان و اروپایی تفاوت زیادی به وجود آورده توجه آنها به روایات در زمینه نزول قرآن است. دانشمندان مسلمان به روایات توجه بیشتری دارند و همین قضیه متقن بودن اثرات آنها را تایید می‌کند، چون به هر حال روایات راهگشایی برای تفسیر هستند.

تاریخ القرآن

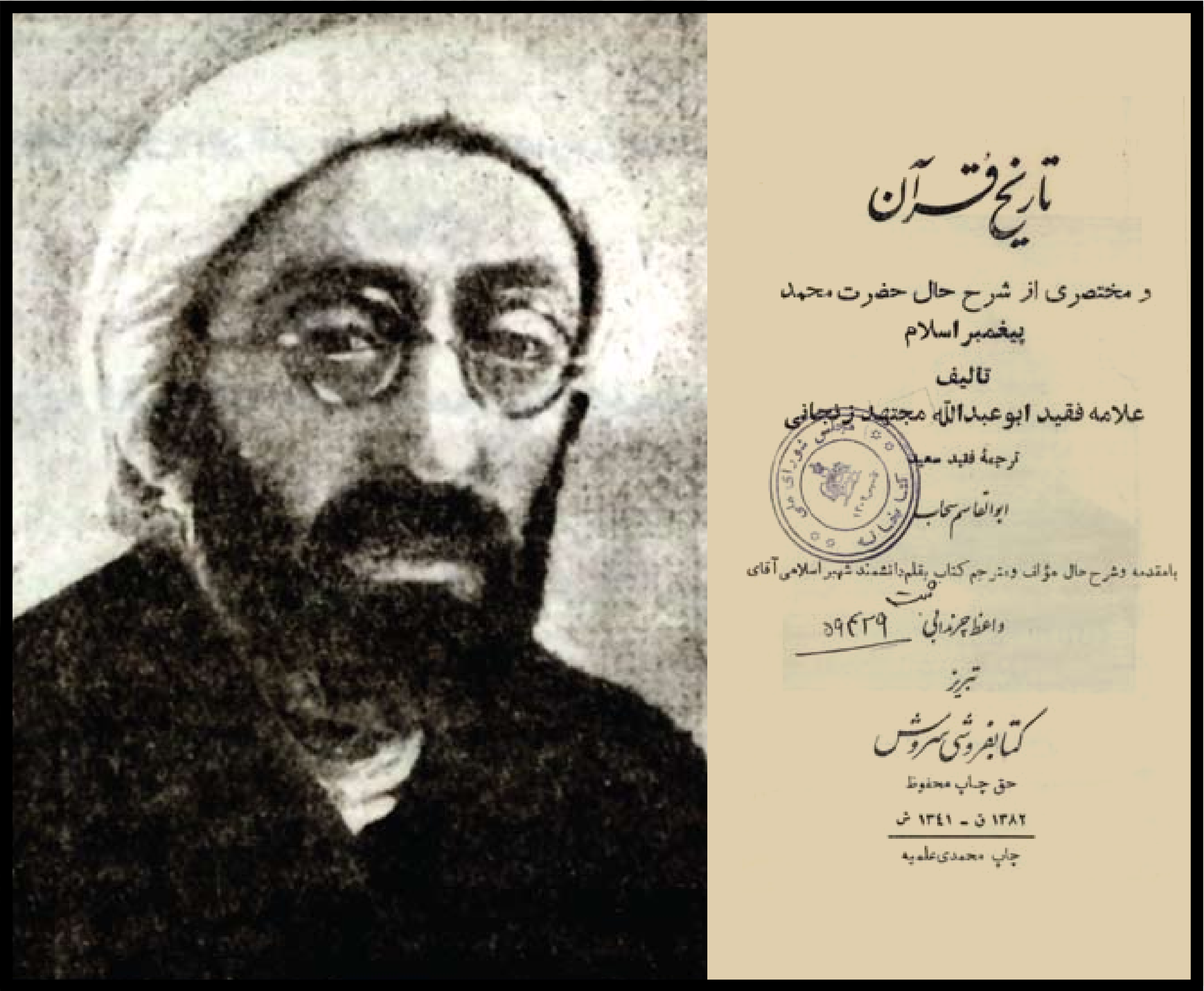
تاریخ القرآن زنجانی در زمان انتشار، در جهان اسلام مورد استقبال فراوانی قرار گرفت و کسانی مانند مرحوم محمد کردعلی و احمد امین در مجله الرساله (شماره ۹۰، ۱۳۵۳ق/ ۱۹۳۵م) مقالاتی در معرفی این کتاب و تقدیر از نویسنده دانشمند آن نوشتند. این کتاب هم مثل کتاب‌های دیگر تاریخ قرآن، به سرگذشت قرآن و مختصری از زندگی پیامبر(ص) می‌پردازد. اصل کتاب به زبان عربی است و ابوالقاسم سحاب در ۱۳۱۷ شمسی آن را به زبان فارسی ترجمه کرده و استاد احمد امین از دانشمندان برجسته مصری مقدمه‌ای خواندنی برای این اثر نوشته است.

ابوالقاسم سحاب در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته درباره عظمت قرآن می‌نویسد: «وقتی از «ولز»، یکی از دانشمندان و نویسندگان مشهور انگلیسی، درباره تاثیرگذارترین کتاب تاریخ بشریت پرسیدند در جواب نام چند کتاب را آورد که یکی از آنها قرآن بود.» ولز می گوید: «اما کتابی که مهم‌ترین کتاب دنیاست قرآن است زیرا تاثیری که این کتاب بر جهان گذاشته هیچ کتاب دیگری نگذاشته. این کتاب بهترین راهنمای یک عقیده قلبی یعنی توحید و اخلاق فاضله است. شاید قوه معنوی این کتاب منحصر به سادگی اوامر و نواهی آن باشد چنان که گاهی یک کلمه آن چندین حقیقت را در بردارد!»

«تاریخ القرآن» که در قاهره به گونه‌ای آبرومند چاپ شده است، این عبارت عربی را روی جلد آن نگاشته‌اند: «کتاب وجیز یبحث عن سیره النبی الاکرم والقرآن الکریم والادوار التی مرت به من کتابته وجمعه وترتیبه وترجمته الی سائر اللغات...». خود زنجانی درباره این کتاب نوشته است: «این مختصر پایه و مقدمه جزئی از مقدمه تفسیری است که قصد تالیف آن را به اسلوب تحلیل و عقل و روش تجزیه منطقی دارد.» خود زنجانی قصد نوشتن تفسیری از قرآن را داشته که ظاهرا اجل فرصت نداده تا این قصد را عینیت ببخشد.

کتاب تاریخ القرآن در میان علمای اهل سنت تاثیری بسزا داشته و مورد اهتمام عالمان و روشنفکران آنان قرار گرفته است. دکتر احمد امین نگارنده کتاب «فجر الاسلام» آن را گامی در راه وحدت اسلامی به شمار آورده و کمیته ترجمه دایره المعارف اسلام به شدت از آن استقبال کرده و به زبان انگلیسی برای اطلاع عالمان دیار غرب شناسانده است.

اسرائیلی‌ها هرجا بویی از سید حسن ببرند می‌زنندش! همه اعضای شورای رهبری حزب‌الله همین وضع را دارند سید هاشم صفی‌الدین، مرد شماره دو حزب‌الله پس از سیدحسن که او هم هدف متحرک اسرائیل است و آمار ترورهای ناموفقش از دست در رفته!



تاریخ قرآن

و مختصری از شرح حال حضرت محمد پیغمبر اسلام

تالیف

علامه فقید ابوعبدالله مجتهد زنجانی

ترجمهٔ فقید سعید

ابوالقاسم سحاب

بامقدمه وشرح حال مؤلف ومترجم کتاب بقلم دانشمند شهیر اسلامی آقای

واعظ چرندابی

تبریز

کتابفروشی سروش

حق چاپ محفوظ

۱۳۸۲ ق ـ ۱۳۴۱ ش

چاپ محمدی علمیه

کتاب از سه باب تشکیل شده و در هر باب به مباحث مختلف در مورد قرآن پرداخته می‌شود؛ از جمله اینکه وحی قرآن به چه طریقی بوده، چقدر طول کشیده، چه کسانی آن را حفظ کرده‌اند و حتی درباره اینکه دانشمندان اروپایی چه نظری در مورد قرآن دارند.

در مقدمه خود مولف مطالبی درباره پیغمبری، ولادتش، اوضاع جهان هنگام ولادت حضرت محمد(ص) و سیره نبوی آورده شده. در لابه‌لای آن مطالب از خود قرآن هم صحبتی شده ولی اصل مطلب که همان سه باب است در مورد همه چیزهایی است که به قرآن مربوط می‌شود.

باب اول از ده فصل تشکیل شده که از ابتدا به پیدایش خط در حجاز و خطی که قرآن با آن نوشته شده، پرداخته و در آخر باب هم به‌ترتیب نزول قرآن اشاره شده. باب دوم هم از ده فصل تشکیل شده؛ فصل اول در مورد قرآن در زمان ابی‌بکر و عمر اشاره شده تا به‌ترتیب به زمان عثمان هم رسیده. در فصل‌های بعدی به‌ترتیب سوره‌ها در مصحفه‌ای مختلف از امیرالمومنین(ع) تا امام جعفر صادق(ع) پرداخته شده. در باب آخر به آراءیی درباره قرآن پرداخته و نظرات چند تن از بزرگان اروپایی را درباره آن گفته. در فصل اول از باب سوم به‌ترجمه‌های قرآن به زبان‌های اروپایی اشاره کرده و در دو فصل بعد کارهایی را که در باب قرآن از سوی دانشمندان اروپایی صورت گرفته بررسی کرده، از جمله نظر توماس کارلایل که می گوید: «وقتی که ما وجه بلاغت قرآن را اندیشه و تامل می کنیم قطع نظر از اینکه این کتاب وحی الهی است، می‌بینیم که قرآن از حیث لفظ و ترکیب بلیغ‌ترین کتابی است که به زبان عربی تدوین شده است.»

این کتاب راهنمای خوبی برای این است که بدانید نظر پیامبر(ص) درباره قرائت قرآن چیست، چطور و با چه سبک و سیاقی قرآن را تلاوت می کرد، چه کسانی قرآن را حفظ و کتابت می کردند و اینکه هر سوره چه زمانی نازل شده و جالب‌تر آنکه نظر دانشمندان غربی خاورشناس را هم در رابطه با قرآن و تفسیر آن می‌فهمیم؛ در واقع یک منبع برای پژوهش در حوزه تاریخ نزول قرآن است.

چرا کتاب ترجمه شد

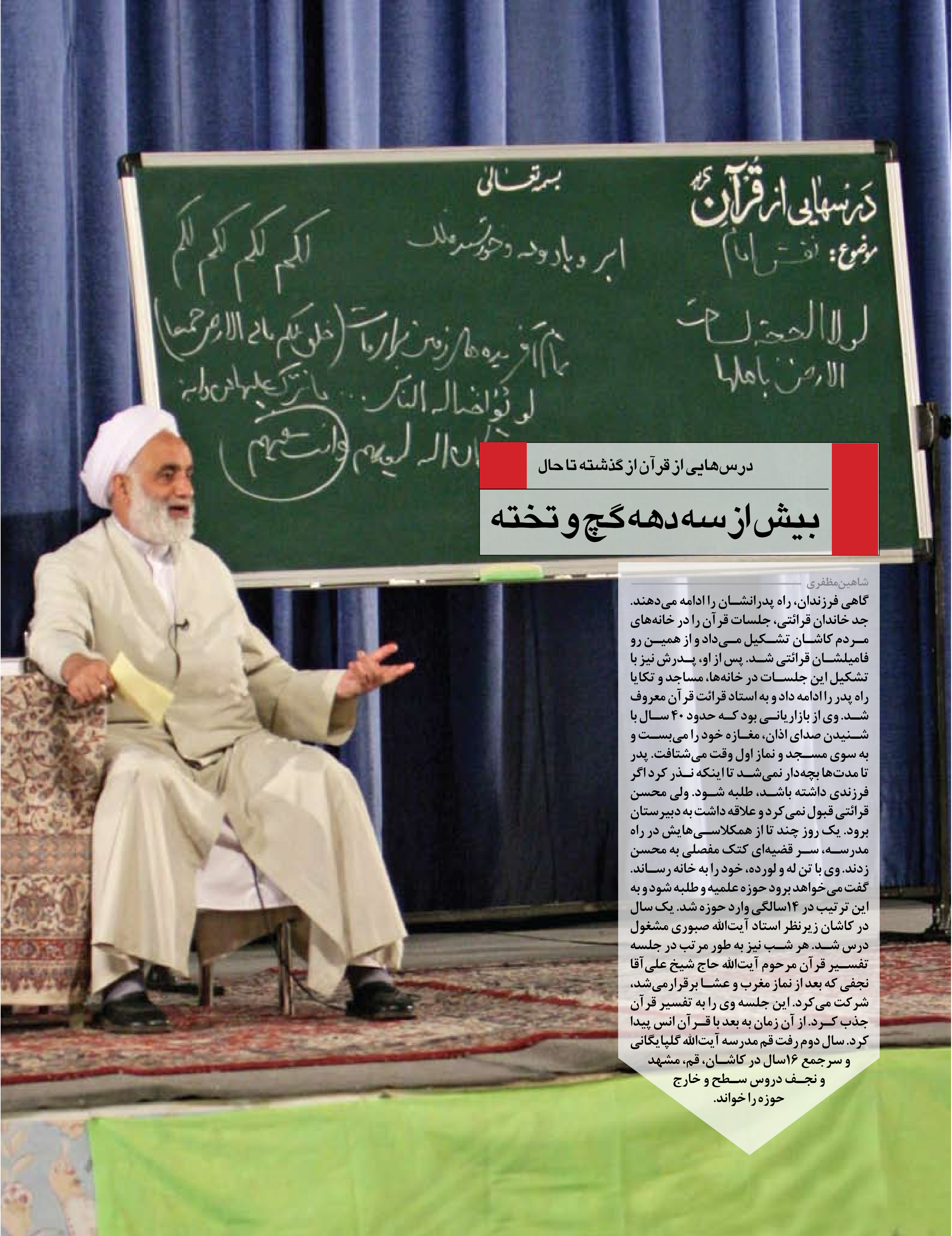
ابوالقاسم سحاب در ۲۰ فروردین سال ۱۲۶۶ شمسی در شهرستان تفرش به دنیا آمد. تعلیمات خود را در همان مکتب‌خانه‌های قدیم فرا گرفت و بعد از سه سال که علوم نقلی و عقلی را به خوبی یاد گرفت وارد مدرسه آلیانس فرانسه شد. برای آموزش ریاضیات و زبان‌های خارجه هم شبانه به مدرسه اکابر می‌رفت. مدتی را هم در مدرسه دارالفنون گذراند. او در محضر بزرگانی چون شیخ علی نوری، شیخ باقر معزالدوله و دانشمندان دیگر معلومات خود را تکمیل کرده است.

همان‌طور که گفته شد سحاب مترجم تاریخ القرآن از عربی به فارسی است. یکی از دلایلی که مترجم را وادار به‌ترجمه این اثر گرانسنگ کرده این بوده که سحاب، به علم زیاد زنجانی در رابطه با قرآن آگاهی پیدا کرده و از نظر او چنان این کتاب نوشته شده که قرآن را از کتاب‌های آسمانی دیگر متمایز می کند. چه بسا به قول مترجم، زنجانی در این زمینه یعنی برای نوشتن کتاب مجبور شده از کتب دانشمندان قرون اولی و وسطی هم استفاده کند که این نشاندهنده پربار بودن این اثر است. در واقع نقل و قول‌های متقنی وجود دارد که پژوهشگر را، به درستی گفته‌های کتاب مطمئن می کند. اینها از مهم‌ترین دلایلی است که سحاب را راغب به‌ترجمه کتاب کرده.

نکته

ابوعبدالله زنجانی

ابوعبدالله زنجانی، فرزند شیخ‌الاسلام میرزا نصرالله یکی از پیشوایان روحانی شهر زنجان در ۱۲۷۰ شمسی در زنجان متولد شد. در جوانی به حوزه علمیه در همان زادگاهش رفت و علوم ادبی و مباحث اولیه فقه و اصول را در همان حوزه‌ها و پیش علمای زنجان یاد گرفت. در نجف از محضر استادان بنامی چون سیدمحمد کاظم یزدی، آیه‌الله آقاسیدابوالحسن اصفهانی، شیخ ضیاءالدین عراقی و شیخ میرزاحسین نائینی و چند تن دیگر استفاده کرد. در سال ۱۳۰۰ یا ۱۳۰۱ در همان نجف به درجه اجتهاد رسید و به زنجان، زادگاهش برگشت تا چند تالیف داشته باشد. در سفر حج به سوریه، فلسطین و بغداد هم سری زد و با نوابغ آن کشورها آشنا شد. در محرم ۱۳۰۸ به عنوان اولین ایرانی، به عضویت «المجمع العلمی العربی» دمشق برگزیده شد و رساله ورودی او با عنوان «الفیلسوف الفارسی الکبیر، صدرالدین الشیرازی» در مجله المجمع العربی به چاپ رسید. اوایل ۱۳۱۵ دوباره به کشورهای عربی رفت و در مصر با استقبال دانشمندان آن دیار روبه‌رو شد و طی سخنرانی هایی در الازهر، مسلمانان را به اتحاد فراخواند. بعد از آن به ایران آمد و چهار سال در دانشگاه تهران - دانشکده علوم معقول و منقول - به تدریس علم تفسیر و اخلاق و تاریخ مشغول شد و سپس یک سال در دانشسرای عالی تدریس کرد. بعد به سبب سکته قلبی به زنجان برگشت و در همانجا ازدنیا رفت.



درس‌هایی از قرآن از گذشته تا حال

بیش از سه دهه گچ و تخته

شاهین‌مظفری

گاهی فرزندان، راه پدرانشان را ادامه می‌دهند. جد خاندان قرائتی، جلسات قرآن را در خانه‌های مردم کاشان تشکیل می‌داد و از همین رو فامیلشان قرائتی شد. پس از او، پدرش نیز با تشکیل این جلسات در خانه‌ها، مساجد و تکایا راه پدر را ادامه داد و به استاد قرائت قرآن معروف شد. وی از بازاریانی بود که حدود ۴۰ سال با شنیدن صدای اذان، مغازه خود را می‌بست و به سوی مسجد و نماز اول وقت می‌شتافت. پدر تا مدت‌ها بچه‌دار نمی‌شد تا اینکه نذر کرد اگر فرزندی داشته باشد، طلبه شود. ولی محسن قرائتی قبول نمی‌کرد و علاقه داشت به دبیرستان برود. یک روز چند تا از همکلاسی‌هایش در راه مدرسه، سر قضیه‌ای کتک مفصلی به محسن زدند. وی با تن له و لورده، خود را به خانه رساند. گفت می‌خواهد برود حوزه علمیه و طلبه شود و به این ترتیب در ۱۴سالگی وارد حوزه شد. یک سال در کاشان زیرنظر استاد آیت‌الله صبوری مشغول درس شد. هر شب نیز به طور مرتب در جلسه تفسیر قرآن مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی‌آقا نجفی که بعد از نماز مغرب و عشا برقرارمی‌شد، شرکت می‌کرد. این جلسه وی را به تفسیر قرآن جذب کرد. از آن زمان به بعد با قرآن انس پیدا کرد. سال دوم رفت قم مدرسه آیت‌الله گلپایگانی و سرجمع ۱۶سال در کاشان، قم، مشهد و نجف دروس سطح و خارج حوزه را خواند.

محسن بیشترین مطالعاتش درباره قرآن و تفسیر بود. در کنار دروس حوزوی، «مجمع البیان» را مطالعه و مباحثه می‌کرد؛ کم‌کم دست به قلم هم شده بود و برداشت‌های تفسیری‌اش را می‌نوشت تا اینکه خبردار شد آیت‌الله مکارم شیرازی در فکر تالیف یک تفسیر قرآن به صورت تیمی افتاده است. او با نشان‌دادن نوشته‌های تفسیری‌اش به تیم اضافه شد و بالاخره بعد از ۱۵سال، تفسیر ۲۷جلدی نمونه چاپ شد.

درگیری‌ها و مبارزات برای تغییر رژیم پهلوی تنورش داغ شده بود و محسن برای دیدار علمای زندانی به زندان می‌رفت و گاهی هم به تبعیدگاه بعضی علمای تبعیدی سرمی‌زد. حمایت‌های جانبی، اطلاع‌رسانی و تحریک مردم هم شده بود برنامه یومیه‌اش. ساواکی‌ها به منزل پدری‌اش توی کاشان حمله کردند و ناکام شدند. منزلش در قم را هم پیدا کردند و بارها به آن هجوم بردند ولی باز هم نتوانستند ردی از محسن - که چند ماهی بود زندگی مخفی داشت - پیدا کنند.

وی همواره در این اندیشه بود که قرآن و اسلام برای همه اصناف و طبقات مردم است و کودکان و نوجوانان هم از همین مردمند. «پزشک اطفال داریم ولی روحانی اطفال نه» لذا تصمیم گرفت در این راه به قصد خدمت به نسل جوان و آینده‌سازان، اسلام و معارف قرآنی را با زبان ساده و روان به آنها منتقل کند.

یک بار که به کاشان رفته بود، بعد از نماز، ته مسجد هفت نوجوان را دید که با هم می‌گفتند و می‌خندیدند و بازی می‌کردند. سراغ آنها رفت و گفت: «دوست دارید برایتان جوک و قصه بگویم و بخندانمتان؟». بچه‌ها از خدا خواسته پای حرف‌های او نشستند و کلی کیف کردند.

آخر جلسه پرسید: «دوست دارید هفته بعد هم بیایم؟» همه مشتاق بودند. گفته بود: «به شرطی که هرکدامتان دست یکی دیگر از رفقایتان را بگیرید و بیاورید مسجد تا من، هم برایشان قصه بگویم و هم بخندانمشان».

بدین‌ترتیب هر هفته از قم به کاشان می‌رفت؛ با این انگیزه که برای نوجوانانی که هر هفته بیشتر می‌شدند، یک کلاس تلفیقی داشته باشد از اصول عقاید، احکام و داستان‌های قرآنی. کم‌کم هم زمان آن کلاس بیشتر شد و هم امکاناتش. پای گچ و تخته هم وسط آمد. گذشته از حرف‌هایش، بچه‌ها با قدرت تشبیه و تمثیل‌اش یک‌جور دیگر حال می‌کردند.

حالا دیگر او، هم در کاشان جلسه داشت هم در قم. آوازه جلساتش به گوش خیلی‌ها رسیده بود؛ حتی تلویزیون رژیم دعوتش کرد برای اجرای برنامه ولی او که قصد نداشت بازوی دستگاه طاغوت باشد، قبول نکرد. درعوض تقریبا به همه شهرهای کشور سفر کرد و به سبک خودش جلسه راه انداخت.

جلسات کاشان، چند سال ادامه داشت و برکاتی را نیز به همراه داشت؛ البته چون این کار بی‌سابقه بود که یک روحانی به‌جای منبر پای تخته سیاه برود و برای کودکان و نوجوانان جلسه و کلاس داشته باشد؛ گاهی مورد بی‌مهری برخی افراد قرار می‌گرفت ولی چون به کار خود اعتقاد و ایمان داشت و می‌گفت قرآن ده‌ها داستان و قصه دارد و پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله با همین داستان‌ها، سلمان و ابوذرها را تربیت فرموده در طول این مدت آنی نسبت به کار خود با شک و تردید نگاه نکرد؛ به صورتی که الان هم پس از گذشت حدود ۳۵ سال، به این حرکت خوب و مثبت ادامه می‌دهد.

از همان ابتدای فعالیتش، بسیاری از علما همچون آیت‌الله مشکینی، شهید بهشتی، شهید مطهری و آیت‌الله خامنه‌ای کارش را دیده و پسندیده بودند.

حتی آیت‌الله خامنه‌ای (رهبر انقلاب) او را به منزل خودشان دعوت کرده بودند و بعد از تشویق، مسجد امام حسن(ع) را که امام جماعتش بودند، برای اجرای برنامه در اختیارش گذاشته بود.

***

دو ماه از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که شهید مطهری طرح برنامه‌ای تلویزیونی را به امام(ره) داد. امام خمینی(ره) موافقت کرد و محسن قرائتی که قبلا پیشنهاد حکومت پهلوی را برای برنامه تلویزیونی ردکرده بود، برای اجرای برنامه، به تلویزیون معرفی شد.

محسن قرائتی در سفر تبلیغی به اهواز، با شهید مطهری آشنا شده بود و ایشان روش کلاسداری او را دیده و بسیار پسندیده بود و به ذهن سپرده بود.

رئیس وقت صدا و سیما که بعدها اعدام شد؛ بعد از دیدن او گفته بود: «تلویزیون جای هنرمند است نه آخوند». او هم گفته بود: «من، هم هنرمندم هم آخوند». قرار شد اگر قرائتی توانست یک برنامه‌ای اجرا کند که هنرمندان سازمان خوششان بیاید، ماندنی شود.

او گفته بود: «من معلم دین هستم. از این لحظه دو ساعت وقت بگیرید؛ قول می‌دهم آن‌چنان با حرف حق شما را بخندانم که نتوانید لب‌های خود را جمع کنید.» از آن جلسه بود که پایش به تلویزیون باز شد؛ البته هنوز با او مخالف بودند.

پیشنهاد کردند که بدون لباس روحانیت برنامه اجرا کند و علنی گفتند:« ما به‌جز دو روحانی(امام خمینی(ره) و آیت‌الله طالقانی) به دیگران اجازه حضور در این تشکیلات را نمی‌دهیم.» با این پیشنهاد موافقت نکرد و برخورد آنها را به اطلاع امام(ره) رساند. بعد از این اخطار امام، آنان قبول کردند که با لباس روحانی اجرای برنامه کند.

قبل از« درس‌هایی از قرآن»، برنامه تلویزیونی« با قرآن در صحنه» توسط آیت‌الله طالقانی اجرا می‌شد.به این ترتیب قرائتی با سبک و سیاق خودش مشغول شد؛آن هم در یک برنامه تلویزیونی که هنوز متزلزل بود و خیلی‌ها به دنبال زیرآب‌زدن‌اش بودند. بعد از آن حتی رئیس آن موقع سازمان، دستور تعطیلی‌اش را داد اما خبر به امام(ره) رسید و ایشان آب پاکی را ریخت روی دست آنها و کار را محکمتر کرد: «این برنامه‌ها مفید است و باید باشد.»

از آن تاریخ تا امروز، برنامه «درس‌هایی از قرآن» جزو پایدارترین برنامه‌های تلویزیون است که ۳۱سال، هر هفته برگزار می‌شود و براساس نظرسنجی‌های خود صدا و سیما از برنامه‌های بسیار موفق است. حجت‌الاسلام و المسلمین قرائتی تلاش کرد تا با زبانی همه‌فهم، مفاهیم قرآنی را برای عوام و خواص به صورت کاربردی تشریح کند. به واسطه همین برنامه تلویزیونی، امام خمینی(ره) به وی لطف و عنایت خاصی داشت و هر بار که خدمت ایشان می‌رسید، مورد لطف و محبت ایشان قرار می‌گرفت. چون قرائتی بابت اجرای برنامه‌ها حق‌الزحمه‌ای دریافت نمی‌کرد، برای همین امام(ره) چند بار مبلغ قابل‌توجهی برایش فرستاد که وی به‌خدمت امام(ره) رسید و اعلام کرد که فعلا نیاز ندارد ولی امام فرمود: «این از بیت‌المال نیست و نزد شما باشد» و بعد از این آشنایی بود که امام(ره) حکم نمایندگی خود در سازمان نهضت سوادآموزی را به وی اعطا کرد و پس از آن نیز بسیاری از تشکل‌های مذهبی به او سپرده شد.

رئیس وقت صدا و سیما که بعدها اعدام شد؛ بعد از دیدن او گفته بود: «تلویزیون جای هنرمند است نه آخوند». او هم گفته بود: «من، هم هنرمندم هم آخوند». قرار شد اگر قرائتی توانست یک برنامه‌ای اجرا کند که هنرمندان سازمان خوششان بیاید، ماندنی شود. او گفته بود: «من معلم دین هستم. از این لحظه دو ساعت وقت بگیرید؛ قول می‌دهم آن‌چنان با حرف حق شما را بخندانم که نتوانید لب‌های خود را جمع کنید.» از آن جلسه بود که پایش به تلویزیون باز شد؛ البته هنوز با او مخالف بودند

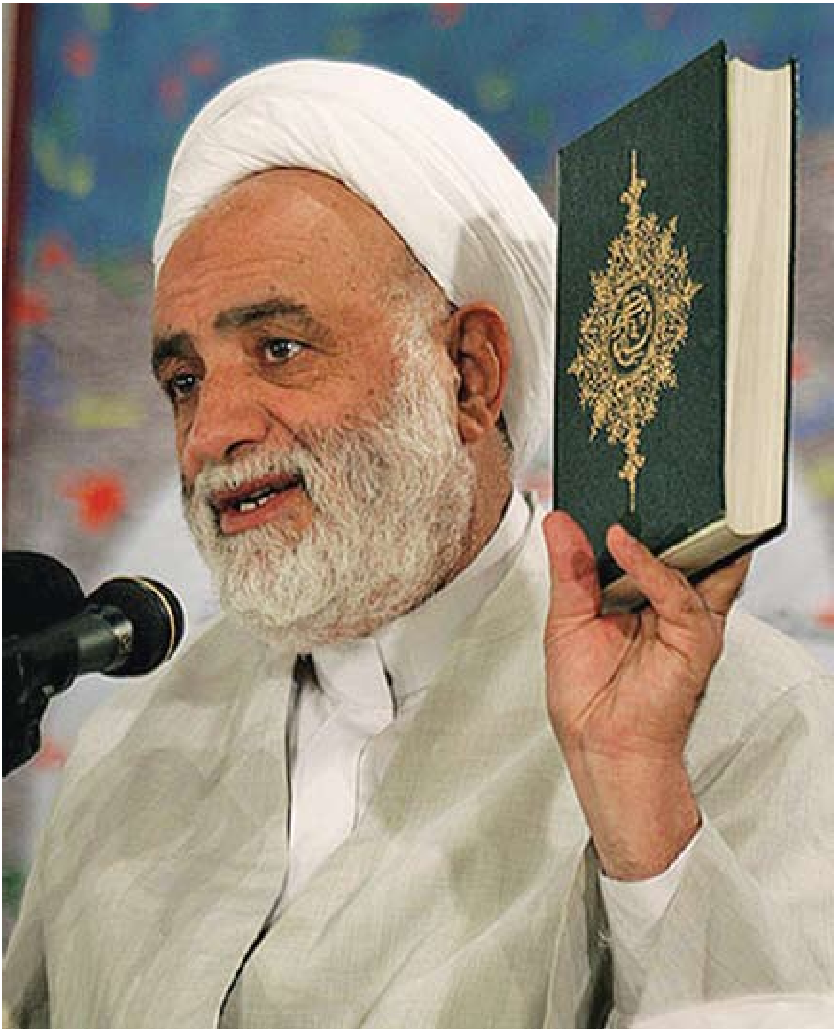
نکته

تفسیرنور

بعد از پیروزی انقلاب به این فکر افتاد که درس تفسیری را در سطح فهم عموم شروع کند. برای این کار با گرفتن دو همکار علاوه بر تفسیر نمونه، از ۱۰ تفسیر دیگر یادداشت‌برداری کرد و برنامه تفسیر خود را با عنوان «آینه وحی» در رادیو آغاز کرد. بارها از طرف دوستان و دیگران پیشنهاد شد که آنچه را در رادیو می گوید، به صورت کتاب منتشر کرده و در دسترس عموم قرار دهد. با این تصمیم و نیت بخش هایی از یادداشت‌های تفسیری خود را در حضور دو نفر از فقهای قرآن‌شناس و محقق که از اساتید حوزه علمیه قم هستند، خواند و با تأیید و اصلاح آن دو بزرگوار، به سبک و برداشت‌های تفسیری خود اطمینان بیشتری پیدا کرد. پس از آن چند نفر از فضلا کار بازنویسی و تدوین آن را انجام دادند و تحت عنوان «تفسیر نور» منتشر شد.

گزارشی از مسوولیت‌های مختلف حجت‌الاسلام قرائتی

دین برای بی‌سوادها و بی‌نمازها



امام(ره) حکم نمایندگی خودش در نهضت سوادآموزی را به نام «جناب حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ محسن قرائتی دامت افاضاته» می‌زند. مسوولیت ستاد اقامه نماز هم پس از مدتی به آن اضافه می‌شود تا به قول خودش بشود رئیس بی‌سوادها و بی‌نمازها. البته ستاد زکات، معاونت وزارت آموزش و پرورش، فعالیت در ستاد امر به معروف و نهی از منکر، ستاد تفسیر و ترویج فرهنگ قرآنی، بنیاد امام زمان(عج) و چند تا کار ریز و درشت دیگر هم از کارهایی است که حجت‌الاسلام قرائتی بر عهده دارد. کلی کتابچه قد و نیم‌قد هم از او تا حالا در تیراژ میلیونی چاپ شده است.

◆ مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن

با هدف تنظیم و نشر آثار قلمی، صوتی و تصویری حجت‌الاسلام محسن قرائتی در سال ۱۳۷۵ تاسیس شد که به بازنگری و ویراستاری آثار، انتشار کتاب با قیمت نازل در حد امکان، عرضه جزوات تفسیری از سوره‌های مختلف قرآن در سطح وسیع جهت برگزاری مسابقات تفسیری، انجام مراحل تحقیق، ضبط و تدوین نهایی برنامه تلویزیونی درس‌هایی از قرآن و ایجاد یک پایگاه اینترنتی اشاره کرد.

◆ ستاد اقامه نماز

با هدف اشاعه فرهنگ نمازخوانی تشکیل شده و فعالیت‌هایی همچون احداث نمازخانه در جاده‌ها و مدارس، ترغیب ائمه جمعه برای حضور در مدارس، اعزام روحانیون برای اقامه نماز جماعت، برگزاری اجلاس‌های سالانه اقامه نماز در مراکز استان‌ها، تشویق فرمانداران، علما و کسبه برای مشارکت در این امر، تشویق مدیران و مربیان امور تربیتی برای توسعه حرکت نماز، برگزاری صدها اردو و جشنواره فرهنگی و هنری برای اقامه نماز، تولید فیلم و آثار هنری برای بسط فرهنگ نماز، انجام پژوهش‌های میدانی و کتابخانه‌ای پیرامون اسرار و معارف نماز و اقامه این فریضه الهی، تجهیز کتابخانه‌های مدارس و مساجد به کتب نماز و برگزاری مسابقات فرهنگی درمورد اقامه نماز از جمله فعالیت‌های این سازمان است.

◆ نهضت سوادآموزی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی؛ امام خمینی(ره) با درک عمیق از مشکلاتی که در اثر بی‌سوادی مردم در جامعه بروز و ظهور می‌یابد طی فرمانی موضوع بسیج سوادآموزی را صادر نمودند و حجت‌الاسلام قرائتی را به‌عنوان نماینده خویش در این سازمان منصوب کرد که مهم‌ترین هدف آن با توجه به حکم امام(ره) از بین بردن عفریت بی‌سوادی است.

◆ بنیاد فرهنگی حضرت مهدی(عج)

در سال ۱۳۷۹ به پیشنهاد حجت‌الاسلام محسن قرائتی و با همکاری برخی از شخصیت‌های علمی و فرهنگی و موافقت مقام معظم رهبری تأسیس شد.این بنیاد در سال ۱۳۸۰ با هدف گسترش و تعمیق فرهنگ مهدویت در سطح جامعه (به‌ویژه نسل جوان و فرهیخته) و تربیت مبلغ، پژوهشگر و مدرس مباحث مهدویت و به منظور ایجاد یک پشتوانه علمی و فرهنگی - با کسب مجوز از شورای عالی حوزه علمیه قم - مرکز تخصصی «امامت و مهدویت» را در قم با فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی تاسیس کرد.

◆ مؤسسه ترویج فرهنگ قرآنی

در سال ۱۳۷۱ جمعی از فرهنگیان یکی از مناطق آموزش و پرورش شهر تهران با استفاده از برنامه درس‌هایی از قرآن حجت‌الاسلام والمسلمین قرائتی مسابقاتی را برگزار کردند که هدف از اجرای این مسابقات، استفاده بهینه از برنامه درس‌هایی از قرآن و غنی‌سازی اوقات فراغت دانش‌آموزان بود، در آن سال حدود ۳۰۰ نفر از دانش‌آموزان در مسابقات شرکت کردند که به‌تدریج در سال‌های بعد با توسعه و ترویج این فعالیت در دیگر مناطق و استان‌های کشور، آمار شرکت‌کنندگان از یک میلیون نفر فراتر رفت.

با توجه به استقبال چشمگیر دانش‌آموزان، خانواده‌ها و مسوولان آموزش و پرورش با نظر مساعد حجت‌الاسلام‌والمسلمین قرائتی این مؤسسه را در سال ۱۳۸۰ رسما ثبت و از آن پس، فعالیت‌های خود را در قالب‌های مختلف تحت عنوان مؤسسه ترویج فرهنگ قرآنی ارائه می‌کردند.

◆ ستاد تفسیر قرآن کریم

در ابتدا، جهت نشر فرهنگ تفسیر قرآن و آشنایی بیشتر مردم با مفاهیم، دفتر آن با کمک برخی از فضلای حوزه علمیه، در قم تأسیس و افتتاح شد که یکی از برنامه‌های موفق آن برگزاری چندین مسابقه تفسیر چند هزار نفری جهت تشویق و ترغیب طلاب به مطالعه بیشتر کتاب‌های تفسیر و برگزاری جلسات تفسیر بوده است. برای نظارت بیشتر و فراگیر شدن آن در سراسر کشور، از جمله رسانه‌های جمعی، دانشگاه‌ها، روزنامه‌ها، صدا و سیما، فعالیت‌های هنری و... دفتر دیگر از این ستاد در تهران افتتاح شد.

حجت‌الاسلام قرائتی از خاطراتش می‌گوید

دین به سادگی

◆ نصیحت شهید بهشتی

اوایل کارم بود که پای تخته‌سیاه برای جوان‌ها برنامه اجرا می‌کردم. شهید بهشتی از آلمان به ایران آمده بود. به همراه دوستان و جمعی از فضلای قم به زیارت ایشان رفتیم. به ایشان عرض کردم: «شما برای جوان‌های آلمان چه می‌گفتید تا من نیز برای جوانان کاشان بگویم؟» همه حضار خندیدند؛ غیر از خود ایشان که با چهره‌ای جدی فرمود: «جوانان با هم فرقی ندارند؛ همه دارای فطرتی پاک هستند. آنچه باعث هدایت جوان‌های آلمان می‌شود، باعث هدایت جوانان کاشان نیز هست.» آن‌گاه به من نصیحتی کرده و فرمودند: «آقای قرائتی، اگر بتوانید در تبلیغ دین، خرافات را از آن جدا کنید. کار مهمی انجام داده‌اید.»

◆ دخترخاله قرائتی

از قم به طرف تهران حرکت می‌کردیم که نزدیک پلیس راه، وقت اذان و نماز شد. گفتیم با بچه‌های پاسگاه نماز را بخوانیم و بعد وارد شهر شویم. همزمان با رسیدن ما به پلیس راه و در حین بازدید از مسافران اتوبوس، به خانمی مشکوک می‌شوند. مشخصات او را جویا می‌شوند، او خودش را به‌عنوان دخترخاله آقای قرائتی معرفی می‌کند اما از شانس بد او ما از راه می‌رسیم. دروغگو رسوا شد و اظهار شرمندگی و پشیمانی کرد.

◆ زندگی کامل

روزهای اول ازدواجم بود. با همسرم آمدم قم و خانه‌ای اجاره کردیم. یک اتاق ۱۲متری داشتیم با یک فرش شش‌متری. پدرم آمد به منزل ما احوالپرسی، گفتم: «اگر ما یک فرش ۱۲متری داشتیم و تمام اتاق فرش می‌شد، زندگی ما کامل بود.» پدرم خندید. گفتم: «چرا می‌خندید؟» گفت: «من ۸۰ سال است می‌دوم، زندگی‌ام کامل نشده؛ خوشا به حال تو که با یک فرش زندگی‌ات کامل می‌شود.»

◆ غذا وسط سخنرانی

یک روز به علت جلسات پی‌درپی و سخنرانی زیاد، در جلسه آخر ضعف مرا فرا گرفت. پنج دقیقه صحبت کردم اما ادامه آن مشکل شد، به حاضران در جلسه گفتم: «حال ندارم، ختم جلسه را اعلام کنید اما آنها بر ادامه جلسه اصرار داشتند.» گفتم: «از گرسنگی ضعف گرفته‌ام. مقداری نان و پنیر و سبزی آوردند و در همان بالای منبر به من دادند. مقداری خوردم و بعد صحبت را ادامه دادم.»

◆ بلد نیستم!

جلسه پاسخ به سؤالات بود و من مسوول پاسخگویی به سوالات. سوال اول مطرح شد؛ گفتم: «بلد نیستم.» سوال دوم: «بلد نیستم.» سوال سوم: «بلد نیستم.» تا بیست سوال کردند؛ بلد نبودم. گفتم: «بلد نیستم.» گفتند: «مگر اسم جلسه پاسخ به سؤالات نیست؟» گفتم: «پاسخ به سؤالاتی که بلدم. خب اینها را بلد نیستم.» خداحافظی کرده، سالن را ترک کردم. مردم به هم نگاه کردند و از سالن به خیابان ریختند و دور من جمع شدند و یکی‌یکی مرا بوسیدند. می‌گفتند: «عجب شیخی! صاف می‌گوید بلد نیستم!»

◆ یادداشت‌برداری

زمان شاه به ملاقات یکی از علمای قم که در زندان بود رفتم. از پشت میله‌های زندان از ایشان تقاضا کردم مرا نصیحتی بفرمایند. ایشان هر چه فکر کرد چیزی به یادش نیامد، اصرار کردم، فرمود: «از همین ناتوانی من الهام بگیر و دانستنی‌های خود را یادداشت کن. از اینجا که رفتی تعدادی دفتر تهیه کن و به‌صورت موضوعی مطالب خود را در دفترها یادداشت کن.» من نیز چنین کردم. این موعظه در موفقیت من بسیار مؤثر بود.

◆ امان از حرف مردم

بعد از انقلاب در روزگار ترورها و ناامنی و در یک روزِ راهپیمایی، با ماشین به راهپیمایی رفتیم. در راه دیدم مردم نگاه می‌کنند.یکی گفت:«این آخوندها ما را به راهپیمایی دعوت می‌کنند اما خودشان از ماشین پیاده نمی‌شوند!» ماشین را پارک کردیم و پیاده با مردم همراه شدیم. شخصی گفت:« آقای قرائتی غیبت شما را کردم. گفتم این قرائتی هم حقه‌بازه، پیاده راه می‌رود تا بگوید من آخوند خوبی هستم!»

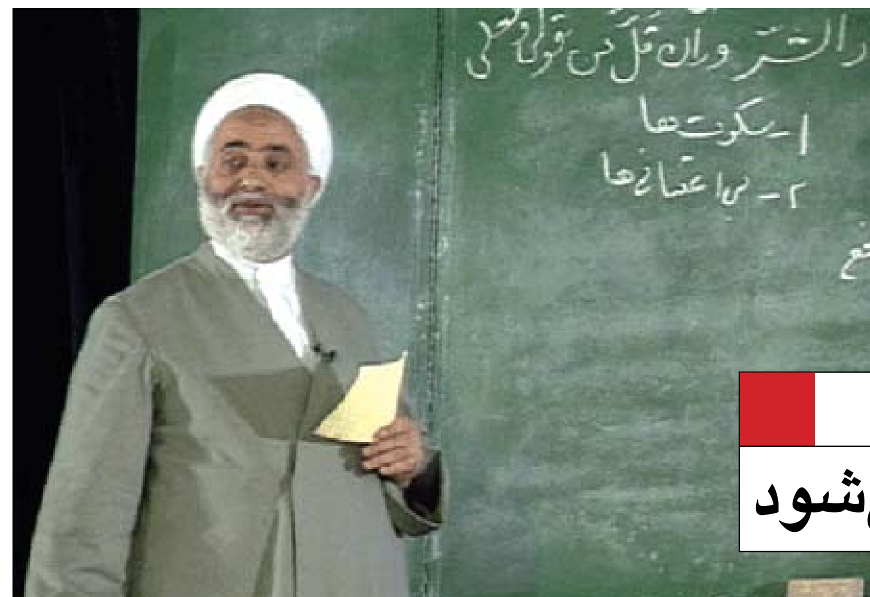


محسن قرائتی و مرتضی مطهری / اهواز، فروردین ۵۳

نکته

مبارزه با عفریت بی‌سوادی

بسم‌الله الرحمن الرحیم
جناب حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ محسن قرائتی دامت افاضاته
نظر به اهمیت امر سوادآموزی و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و با توجه به تجربیاتی که در این باب دارید، جنابعالی را به سمت نماینده خود در سازمان نهضت سوادآموزی تعیین می‌نمایم. امید است با هماهنگی هر چه بیشتر با مسوولان محترم این سازمان و وزارت آموزش و پرورش مسوولیت سنگین خویش را بهتر انجام دهید. بدیهی است که کمک و مساعدت دست‌اندرکاران امر نهضت و وزارت آموزش و پرورش و استفاده از تمامی امکانات موجود، پیروزی شما را بر عفریت بی‌سوادی که یکی از میراث‌های شوم نظام طاغوتی است سریع‌تر می‌نماید. از خدای تعالی موفقیت شما را در این راه مسألت دارم.
والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته
روح‌الله الموسوی الخمینی
اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱



برنامه‌های حجت‌الاسلام قرائتی همیشه با استقبال مواجه شده

وقتت تلف نمی‌شود

محمد تقی خرسندی

وقتی به مسجد دانشگاه رسیدم، نماز دوم هم در حال تمام شدن بود و علیرغم این که صحن جدید مسجد هم به صحن قدیم آن اضافه شده و فضا را دو برابر کرده بود، جا برای سوزن انداختن نبود. ناچار منتظر شدم تا نماز تمام شود و بعد داخل شوم. ولی با کمال تعجب دیدم که پایان نماز هم کمک چندانی به تخلیه مسجد نکرد. فقط چند نفری از مسجد خارج شدند و بقیه میخکوب نشسته بودند. چند دقیقه انتظار هم تغییری در جمعیت مسجد به وجود نیاورد. صدای انفجار خنده‌های نمازگزاران، حس کنجکاوی‌ام را تحریک می‌کرد. مجبور شدم وارد مسجد شوم تا ببینم اوضاع از چه قرار است. با شنیدن صدای سخنران، متوجه علت شلوغی مسجد شدم. حجت الاسلام قرائتی در حال سخنرانی بود.



برنامه‌های سخنرانی حجت‌الاسلام قرائتی، چه در مسجد پای صحبت‌هایش نشسته باشیم و چه در تلویزیون ببینیم، همیشه از جذابیت‌های بالایی برخوردار است. کمتر کسی است که حاضر باشد سخنرانی‌های وی را از دست بدهد. چندان هم به سن و سال ربط ندارد، از نوجوان ۱۰ ساله تا کهنسال ۷۰ ساله، سراپا گوش می‌شوند برای شنیدن حرف‌هایش. نه احساس خستگی به کسی دست می‌دهد و نه احساس تکرار.

ریشه‌یابی چنین استقبالی، آن هم در روزگاری که رسانه‌های مختلف با جذابیت‌های مشروع و نامشروع متعدد در دسترس همگان قرار گرفته و کمتر کسی حوصله نشستن پای کلاس و درس را دارد، بسیاری از اساتید را در ارائه مطلوب محتوا کمک خواهد کرد.

◆دوای درد بی‌درمان

می‌گویند اگر می‌خواهید دیگران حرف شما را خوب بفهمند، در هنگام شادی حرفتان را بزنید. بدون شک اولین عامل جذابیت سخنرانی‌های حجت‌الاسلام قرائتی، استفاده به‌جا و زیبا از طنز است. سخنرانی‌های ایشان، حتی در شب‌های قدر، آمیخته به داستان‌هایی شیرین و خنده‌دار است و مستمعین در هرلحظه منتظر نکته جذاب دیگری هستند. این همان اکسیری است که وی به بهترین شکل و البته بدون آمیختن با گناهانی همچون توهین و تمسخر از آن بهره می‌گیرد. خودش می‌گوید خدا هم «اضحک» را قبل از «ابکی» آورده است: (وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَأَبْکَی - سوره نجم - آیه ۴۳)

◆کارگاهی برای همه

«بگید...» این جمله‌ای است که هر چند دقیقه یک‌بار از زبان آقای قرائتی و خطاب به حضار می‌شنویم. او هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد خودش به متکلم وحده تبدیل شود و حضار به شنونده مع‌الغیر. مشارکت دادن مخاطبین در بحث، نه‌تنها مانع کسل کنندگی جلسات می‌شود، درک مطلب را هم برای آنان ساده‌تر می‌کند.

◆به همین سادگی

بیان ساده، ترجمه ساده، استدلال ساده. همه این‌ها باعث می‌شود که مخاطب بین خود و استاد، فاصله غیر قابل دسترسی نبیند. هرچند با این کار، مخاطب خیلی بهتر مطالب را درک می‌کند، اما این تنها مزیت این روش نیست. این شیوه ساده باعث می‌شود مخاطب خودش هم به ادامه دادن بحث علاقمند شود و حتی پس از پایان جلسه، به فکر پیگیری موضوع باشد.

◆خلاصه خلاصه

صحبت‌ها که شروع می‌شود، خبری از مقدمه‌های معمول سخنرانان نیست. رک و پوست‌کنده می‌رود سر اصل مطلب. حرفش که تمام می‌شود، بقیه را معطل نمی‌کند، نهایتش فقط یک دعا در پایان. با این‌که زیاد مثال می‌زند، اما هر مثالش نکته جدیدی دارد. برای یک نکته ثابت، چند مثال یک‌جور ردیف نمی‌کند. خیال مخاطب را راحت کرده که حرف اضافه نمی‌زند، نمی‌خواهد هرطور شده زمان را پر کند.

◆اختیار داری

کسی را مجبور نمی‌کند پای حرفش بنشیند. اگر برنامه‌اش را جای برنامه دیگری گذاشته باشند، لغوش می‌کند تا مخاطبان ناراحت نشوند. سر نماز هم همین‌طور است. همیشه به ائمه جماعات توصیه می‌کند: نماز دوم را گرو نگه ندارید. دو نماز را بلافاصله پشت هم می‌خواند. بعد اگر قرار بر سخنرانی یا دعا باشد، اجازه می‌دهد. این‌طور، کسی مجبور نیست به خاطر نماز دوم، صحبت‌های حاج‌آقا را تحمل کند. شاید به خاطر همین هم هست که کسی بعد از نماز دوم هم بلند نمی‌شود برود.

◆ گچ و تخته

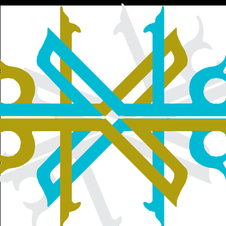
سی سال است برنامه‌هایش از تلویزیون پخش می‌شود، هیچ‌چیزش تغییر نکرده است؛ همان گچ و تخته همیشگی. چیزی که به قول خود حجت‌الاسلام قرائتی، همه‌جا پیدا می‌شود. کلاسش نه مثل سخنرانی‌های معمولی خشک و بی‌روح است و نه مثل برنامه‌هایی با محتوای لایتغیر و از پیش تعیین‌شده با پروژکتور و پاورپوینت. مخاطب هر لحظه در معرض پیشرفت موضوع قرار می‌گیرد. خود استاد زحمت نت‌برداری بخشی از مطالب را هم می‌کشد.



آیه، ویژه‌نامه دین و فرهنگ
همشهری جوان

فقط برای خدا

روز سوم هم گذشت. چهره حسن(ع) و حسین(ع) زرد شده. سه روز روزه‌شان را با آب افطار کرده‌اند. فاطمه(س) هم حال بهتری ندارد؛ در محراب عبادت است، اما چشمانش گود افتاده. پیامبر(ص) می‌بیندشان. دلش تاب نمی‌آورد، اما جبرئیل نازل می‌شود با طبقی از غذاهای بهشتی. چه زود مستجاب شد دعای سائلی که روز اول از آنها غذا خواست و دعا کرد: «خدا به شما از غذاهای بهشتی عطا کند.» جبرئیل تهنیت خدا را به پیامبر(ص) می‌رساند به خاطر چنین خاندانی و سوره انسان بر پیامبر نازل می‌شود و بار دیگر وعده بهشت برین به اهل بیت(ع) داده می‌شود؛ بهشتی با تخت‌هایی زیر سایه درختان میوه، با ظروف سیمین و جام بلورین، با جرعه‌هایی از چشمه گوارای سلسبیل و پسرانی که گرد آنها می‌گردند؛ پسرانی همچون مرواریدهای پراکنده؛ «لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا» سرزمین وسیع و نعمتی فراوان. جامه‌های ابریشمین سبز و دیبا، دستبندهای سیمین و شراب طهور. پاداشی به نشانه قبولی اعمالشان که فقط برای خشنودی خدا انفاق کردند و پاداش و سپاسی نطلبیدند.


۳۶


۳۰



گفت‌وگوی اختصاصی آیه با دکتر محمد تیجانی درباره مهدویت

ظهور، متوقف بر یکدلی ماست

رضا احسان‌پور

محمد تیجانی که از همان اوان جوانی، از علمای بزرگ مسلمانان قادری مذهب تونس محسوب می‌شد، در سفری به مکه، تحت تاثیر اندیشه‌های وهابیان قرار گرفت و به آنان متمایل شد و تصمیم سفر به چند کشور عربی را گرفت. در مصر به وی پیشنهاد فعالیت در دانشگاه الازهر داده شد و در راه لبنان و در کشتی با عالمی عراقی برخورد کرد. صحبت‌ها و برخوردهای فی‌مابین، این پژوهشگر اسلام را نسبت به مذهب شیعه کنجکاو می‌کند. وجود مقبره عبدالقادر گیلانی، پیشوای فرقه قادریه در بغداد هم، شوق او را برای سفر به این کشور بیشتر می‌کند. ویزای عراق به سرعت مهیا می‌شود و همه‌چیز دست به دست هم می‌دهد تا راه جدیدی پیش روی وی باز شود. در عراق با بزرگترین علمای زمان همچون آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی و آیت‌الله العظمی سید محمدباقر صدر آشنا می‌شود و با آنان به گفتگو و تبادل نظر می‌پردازد. هرچند با اکراه، اما به زیارت مرقد امامان شیعه نیز می‌رود و به گفته خودش، از سر ترحم فاتحه‌ای هم می‌خواند. در سفر حج، بیشتر و بیشتر با واقعیات دنیای شیعه آشنا می‌شود و نظرش نسبت به قبل که شیعه را از یهود و نصاری بدتر می‌دانست دستخوش تغییر می‌شود. کتاب‌های اهدایی آیت‌الله صدر، پیش از خودش به منزلش در تونس ارسال می‌شود تا بلافاصله پس از بازگشت از حج، تصمیم بگیرد در کنار تدریس در دانشگاه، تمام فرصت خالی خود را به تحقیق در مورد حقایق تاریخی اسلام بپردازد و در نهایت شیعه شود. دلایل خودش را برای این انتخاب در کتاب «ثم اهتدیت» به رشته تحریر درآورد که این کتاب با عنوان «آنگاه هدایت شدم» به فارسی ترجمه شده است. با وجود آنکه دولت تونس خروج وی برای سفر به ایران را ممنوع کرده بود، اخیرا این استاد دانشگاه سوربن فرانسه برای شرکت در همایش بین‌المللی «دکترین مهدویت» وارد ایران شد. مصاحبه اختصاصی آیه با وی، در حاشیه همین همایش انجام شده است.

◆ **لزوم پرداختن به موضوع مهدویت چیست و چرا ما نیازمند تفکر و کار علمی و عملی در این زمینه هستیم؟**

تمام مسلمین از اول به بحث در مورد امام زمان (عج) اهتمام داشته‌اند چون این بحث تعلق به احادیث بسیار زیادی از جانب رسول خدا (ص) دارد و مسلمانان علاقه داشتند که به فرمایشات پیغمبر (ص) اهتمام بورزند. آنها نسبت به احادیثی که راجع به دین از قبیل نماز و روزه بود، از خود اهتمام نشان می‌دادند؛ چه برسد به احادیثی که راجع به اصول دین باشد و چه برسد به حدیث‌هایی که راجع به امام‌مهدی (عج) وجود دارد.

آن امامی که پیغمبر (ص) فرمود اگر بیاید تمام زمین را پر از عدل و داد می‌کند و این مساله راجع به تمام نسل‌های زمین است و همان‌طور که خدا فرمود خطاب به پیغمبر که« ما ارسلناک الا رحمه للعالمین» یعنی نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای همه جهانیان، تحقق‌دهنده این رحمت برای همه جهانیان حضرت مهدی (عج) است. چه مسلمان باشد و چه غیرمسلمان.

به سبب ایشان تمام زمین مسلمان می‌شوند و این موضوع بسیار مهم است. واجب است بر تمام دانشمندان و بحث‌کنندگان و متخصصان که راجع به این احادیث اهتمام خاصی بورزند زیرا این بحث تعیین‌کننده نهایت تمام مسیر زندگی انسانی از اول است، نه‌تنها از زمان پیغمبر اسلام بلکه از زمان حضرت آدم تا آخرین بشری که روی زمین بیاید. باید بفهمیم که ما وقتی با این بحث مواجه هستیم با موضوع مهمی روبه‌رو هستیم.

◆ **جهت‌گیری انسان‌ها در قبال بحث مهدویت چگونه است؟ آیا همه آن را پذیرفته‌اند؟**

این بحث دارای اختلافاتی نیز شده است؛بعضی اثبات‌کننده آن و بعضی منکر آن شده‌اند. تایید‌کنندگان این قصه مهدویت شامل تمام ادیان آسمانی می‌شوند چون می‌دانیم مسیحی‌ها معتقدند که آن موعود عیسی مسیح است و یهودی‌ها معتقدند که آن موعود عزیز پیامبر است یا مسلمان‌ها معتقدند که آن موعود از میان خودشان است و آن مهدی (عج) است.

بنابراین تمام ادیان سه‌گانه آسمانی معتقد به وجود و حضور و ظهور موعود هستند و همگی اعتقاد دارند که به سبب او دین‌داری تمام زمین را پر خواهد کرد.

◆ **توجه به موضوع مهدویت و تدبر روی آن چه تاثیری در زندگی ما در بعد فردی و اجتماعی دارد؟**

قرآن کریم داستانی از یعقوب برای ما نقل کرده است که یعقوب به پسران خود فرمود «دنبال پیدا کردن یوسف بروید و از رحمت خدا ناامید نشوید.» این به ما درس می‌دهد که ناامیدی یعنی مردن، یعنی نابودی، یعنی پست‌شدن و خوار شدن و امید یعنی زنده شدن چرا که فرمود: از رحمت خدا ناامید نمی‌شوند مگر کافران.

داستان مهدی (عج) در حقیقت یعنی امیدواری. نمی‌گویم این فقط امید مسلمانان است بلکه امید تمام بشر است. انسان هم که همیشه با امید زنده است و اگر امید نبود، هیچ طعمی در زندگی بشر معنا نداشت.

انسان مظلوم امید به عدالت دارد. انسان مریض امید به شفا دارد. انسان فقیر امید به ثروتمند شدن دارد و همین‌طور و هر چیزی اگر زنده است و حیات دارد به امید زنده است و اگر امید را از زندگی سلب کنیم، خود زندگی را سلب کرده‌ایم.

رسول خدا (ص) که با نور الهی می‌نگریست و می‌دانست که بشر بعد از او روی به پستی می‌رود و مسلمانان متأسفانه بعد از او به عادات جاهلانه اجداد خود برخواهند گشت. بنابراین خواست که روزنه امیدی در دل آنها ایجاد کند لذا آنان را دستور به انتظار موعودی که آنها را از پستی‌ها بیرون و به عزت و کرامت و پیروزی بر دشمنانشان برساند،داد.

◆ **وحدت مسلمانان امروزه از مسائل مهمی است که با توجه به هجمه‌ای که علیه‌اسلام و مسلمانان صورت می‌گیرد،باید به آن توجه ویژه داشت.به نظر شما موضوع مهدویت و پرداختن به آن،می‌تواند باعث وحدت جامعه اسلامی و نزدیکی قلوب مسلمانان‌شود؟**

قبل از هر چیز، ما روایاتی داریم که می‌فرماید؛« بهترین کار امت من انتظار فرج است.» وقتی ما می‌بینیم که مسلمانان فلسطین در این زمان چگونه مظلوم واقع شده‌اند و زمین‌های آنها اشغال شده است و قدرت آزاد کردن آنها را ندارند و بسیاری از کشورهای اسلامی در برابر دشمنان خود خصوصا آمریکا که شیطان بزرگ است، سرتعظیم فرود آورده‌اند؛ برای ما آشکار می‌شود که لازمه تقویت امیدی که به‌وسیله آن می‌توان در برابر بسیاری از مشکلات و دشمنان ایستادگی کرد، این است که مسلمانان یکدله و یکدست شوند.

◆ **مشترکات و اختلافات شیعه و سنی در مورد بحث مهدویت چه چیزهایی است؟**

سنی و شیعه اختلافی راجع به اصل مهدویت ندارند و اختلاف آنان فقط بر سر این است که شیعه معتقد است که منجی زنده و حاضر است اما برادران اهل‌سنت ما معتقدند که مهدی هنوز به دنیا نیامده و متولد خواهدشد.

حتی عده‌ای از علمای اهل سنت نیز اعتقاد شیعه را راجع به امام مهدی (عج) دارند و من در همایشی که ۲۰سال پیش در ایران بود، حین سخنرانی خود این آیه را خواندم؛تقوای خدا را پیش گیرد و به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید... آن‌گاه گفتم که بیایید متحد شویم و در برابر دشمنان خود یکدست شویم و همگی منتظر ظهور امام مهدی (عج) باشیم. وقتی او ظهور کرد از او سؤال می‌کنیم که آیا تو از اول زنده بودی یا به تازگی متولد شده‌ای و ظهور کرده‌ای؟خوداوجواب‌صحیح‌راخواهدگفت.

یک حاشیه در اینجا بگویم و آن اینکه سیدصادق از علمای اخوان المسلمین است، در کتاب اعتقادات خود به‌نام العقاید الاسلامیه نوشته است:« هر کس اعتقادی به امام مهدی (عج) نداشته باشد، در ایمان او تردید است» و لذا این قضیه یک قضیه حتمی در بین تمام مسلمانان است؛ چه شیعی و چه سنی.

و من که بسیار با علمای سنی به بحث و گفت‌وگو می‌پردازم، جالب است از بعضی از آنها شنیدم که به من گفتند ما منتظر ظهور مهدی (عج) هستیم و وقتی ظهور کند، همه شیعه خواهیم شد.

گویا فاصله‌ای که بین خود و تشیع می‌بینند، ظهور امام مهدی (عج) است. چه‌بسا به من می‌گویند چطور بعضی از علمای بزرگ ما که فارغ‌التحصیلان الازهر مصر هستند؛ چنین کشفی که تیجانی کرده، نکرده‌اند؟ این پیامی است که من همیشه و در همه جا مصرانه به آن دعوت می‌کنم و آن وحدت و یکدستگی تمام امت اسلامی است تا به پیروزی و عزت و کرامت برسیم. زیرا من بشخصه معتقدم ظهور امام مهدی (عج) متوقف بر یکدلی و یکدستگی ماست و اگر روزی مسلمانان همه با هم یکدل شوند؛ یقین دارم که تعجیل در فرج او صورت خواهدگرفت.

◆ **شما تاکنون به کشورهای مختلفی سفر کرده‌اید و با ملت‌ها متعددی در تماس بوده‌اید. توجه کشورهای اسلامی به‌موضوع‌مهدویت‌چگونه‌است؟**

اگر نظر من را بخواهید، به عقیده من جمهوری اسلامی از یاوران امام مهدی (عج) است زیرا تاسیس‌کننده این نظام چنین‌عقیده‌ای‌داشت.

در همایشی گفتم: امام خمینی (ره) در نوفل لوشاتو فرمود امام مهدی (عج) تنها کسی است که عدل را در کره زمین تحقق خواهد بخشید. امام خمینی (ره) چنین فکری را در عالم ایجاد کرد.

حتی ایرانی‌ها در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی،جمله‌ای را شعار خود قرار دادند که؛ «خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی (ره) را نگه دار.»

زیرا معتقد بودند که امام خمینی (ره) کسی است که اگر امام عصر (عج) بیاید، پرچم را تحویل او خواهد داد و عقیده ما الان نسبت به آیت‌الله خامنه‌ای نیز چنین اعتقادی است. نه اینکه بخواهیم زمان ظهور را مشخص کنیم که این دروغ است زیرا روایت می‌فرماید آنهایی که وقتی برای ظهور معین می‌کنند، دروغگو هستند. اما این شعار امیدی برای تعجیل هر چه بیشتر فرج است و اینها به این معناست که مسؤولان جمهوری اسلامی و نیروهای آن به تمامی انشاءالله از سربازان آن حضرت هستند و این آمادگی را دارند.

این اعتقاد قطعی من است که جمهوری اسلامی از مهم‌ترین یاران امام مهدی (عج) است و بسیاری از اهل سنت که شیعه شده‌اند، دقیقا به همین اعتقاد هستند؛ در حالی که قبل از تشیع خود، چنین اعتقادی نداشتند و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران تأثیر بسیاری در بین مسلمانان و کشورهای اسلامی گذاشته است و در آینده و ماه‌ها و سال‌های در پیش بسیار بیشتر و چشمگیرتر خواهد بود، چنان‌که پادشاه اردن اعلام کرد هلال شیعی شروع به بزرگ شدن کرده است و من اعلام کردم این هلال انشاءالله بدر کامل خواهد شد بلکه خورشیدی خواهد شد که به تمام عالم بتابد.

◆ **برگزاری همایش‌هایی درباره مهدویت و حضور چهره‌های مختلف در آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

شنیدم پیشنهادهایی بوده مبنی بر اینکه در اماکن مختلف دنیا، همایش‌هایی راجع به امام مهدی (عج) برگزار شود تا اینکه خبر به بی‌خبران نیز برسد.

به نظر من این هم‌اندیشی و قرابت بین ملت‌های مختلف اگر هیچ تأثیری نداشته باشد مگر فقط آشنایی بین خود شرکت‌کنندگان با یکدیگر، منفعت بزرگی است و شعار قرآن است که ما شما را قوم‌قوم آفریدیم تا یکدیگر را بشناسید. خود من با بسیاری از اشخاص از سنگال، نیجریه، استرالیا و... آشنا شدم که فواید زیادی در آینده خواهد داشت.

اضافه بر این، در این‌گونه کنفرانس‌ها راجع به مهدویت از منظرهای مختلف بحث می‌شود؛ از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... و این پژوهش‌ها و مقالات حتما منتشر می‌شود و فواید بسیاری برای مسلمانان‌ها خواهد داشت؛ چه سنی باشند و چه شیعه.

ضمنا از ادیان غیر از اسلام نیز در این همایش‌ها شرکت می‌کنند که برای آنها بسیار مفید است زیرا آنان هم به این مساله اعتقاد و امید دارند.

> داستان مهدی (ع) در حقیقت یعنی امیدواری. نمی‌گویم این فقط امید مسلمانان است بلکه امید تمام بشر است. انسان هم که همیشه با امید زنده است و اگر امید نبود، هیچ طعمی در زندگی بشر معنا نداشت

نکته

پرچم‌های سیاه

یکی از علمای تونس در تهران آمده بود و با هم داشتیم در برف راه می‌رفتیم. دیدم گریه می‌کند و من خیال کردم که سرمای برف او را به مریضی و ناراحتی واداشته که گریه می‌کند. از او پرسیدم؛ او گفت؛ نه، به یاد حدیثی افتادم که صحیح بخاری (معتبر ترین کتاب اهل سنت) از پیغمبر روایت کرده که فرمود: اگر دیدید پرچم‌های سیاه از طرف مشرق بلند شده است، به سوی آنها بشتابید و به آنها یاری دهید ولو اینکه مجبور شوید روی برف‌ها راه بروید. من هر وقتی این حدیث را می‌خواندم معنای آن را کامل متوجه نمی‌شدم زیرا در حجاز و اطراف آن که ما آنها را مراکز اصلی اسلام می‌دانیم، برفی یافت نمی‌شد ولی الان معنای آن را با تمام وجود درک می‌کنم که منظور پیامبر این مکان بوده یعنی ایران

مروری بر زندگی اولین فرزند حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س)

کـــریم اهـــل بیـــت

مهدی طلایی

پدرش علی(ع) فاتح جهاد در اسلام بود، مادرش فاطمه(س) سرور زنان عالم، پدربزرگش محمد(ص) رسول خدابود و مادربزرگش خدیجه(س). هیچ مردی در عالم نسبی شریف‌تر از او -و برادرش حسین(ع)- نداشته و نخواهد داشت. تولدش در نیمه رمضان است و در نتیجه کمتر کسی در آن جشنی به پا می‌کند. شهادتش هم با شهادت پیامبر(ص) در یک روزو لذا آن موقع هم آنچنان که باید و شاید از او یاد نمی‌شود. همه اینها دست به دست هم داده تا کمتر او را بشناسیم. اما از قدیم سنت زیبایی در روز میلادش به‌پاست؛ سنتی که این روزها کمرنگ‌تر شده. قدیمی‌ترها در این روز مبالغی را به نانوایی‌های محل می‌دادند تا نان رایگان در بین مردم توزیع کنند؛ کاری که باعث می‌شد دیگر کسی روی شرمگین نیازمندی را هنگام دریافت کمک نبیند و این شاید بهترین یاد از کسی بود که در طول عمرش بارها اموالش را با خدا تقسیم کرد و یا همه آن را در راه خدا داد. عجب لقب شایسته‌ای است: «کریم اهل بیت»



بچه اولشان به دنیا آمد. فاطمه(س) به علی(ع) گفت: اسمش را چه می‌گذاری؟
علی(ع) گفت: بگذار ببینیم پیامبر(ص) چه می‌گوید.
بچه را که در پارچه زردی پیچیده بودند، بردند پیش پیامبر(ص).
پیامبر(ص) گفت: مگر نگفته بودم او را در پارچه زرد نپیچید.
آن پارچه را کنار گذاشت و پارچه‌ای سفید دورش پیچید.
گفتند: آورده‌ایم برایش اسم انتخاب کنید.
پیامبر(ص) گفت: بگذارید ببینم خدا چه می‌گوید.
جبرئیل نازل شد و گفت: علی(ع) برای تو مثل هارون(ع) است برای موسی(ع). اسم پسر علی(ع) را همان اسم پسر هارون بگذار؛ «شبر.»
پیامبر(ص) گفت: ولی زبان ما عربی است.
گفت: اسمش را بگذار «حسن»؛ یعنی زیبا، یعنی خوب.[1]

◆◆◆

مردی که خلاف کرده بود، پنهان شده بود. حسن(ع) و حسین(ع) را جای خلوتی پیدا کرد. آن دو را سوار کولش کرد و رفت پیش پیامبر(ص). گفت: من به خدا و این پسرها پناهنده شدم.
پیامبر(ص) خنده‌اش گرفت. آن‌قدر خندید که دستش را گرفت جلوی دهانش. بعد به مرد خلافکار گفت: برو که تو آزادی. به حسن(ع) و حسین(ع) هم گفت: شما را شفیع این مرد کردم.[2]

◆◆◆

یک روز سجده پیامبر(ص) در نماز جماعت طولانی شد. بعد از نماز مردم سراغش رفتند و پرسیدند: سجده نماز امروز طولانی‌تر از همیشه شد. دستوری از خدا داشتید یا وحی‌ای نازل شد؟
پیامبر(ص) گفت: نه. پسرم حسن(ع) پشتم سوار شده بود، نخواستم عجله کنم تا هر کاری می‌خواهد انجام بدهد.[3]

◆◆◆

عده‌ای پیامبر(ص) را دیدند که با نوه‌اش حسن(ع) بازی و صحبت می‌کرد. گفتند: ای رسول خدا تو با این پسر طوری رفتار می‌کنی که با هیچ‌کس دیگر نمی‌کنی.
پیامبر(ص) گفت: او، همه دلخوشی من است. او پسر سیدی است که خدا به وسیله او بین دو گروه مسلمان، صلح ایجاد می‌کند.[4]

◆◆◆

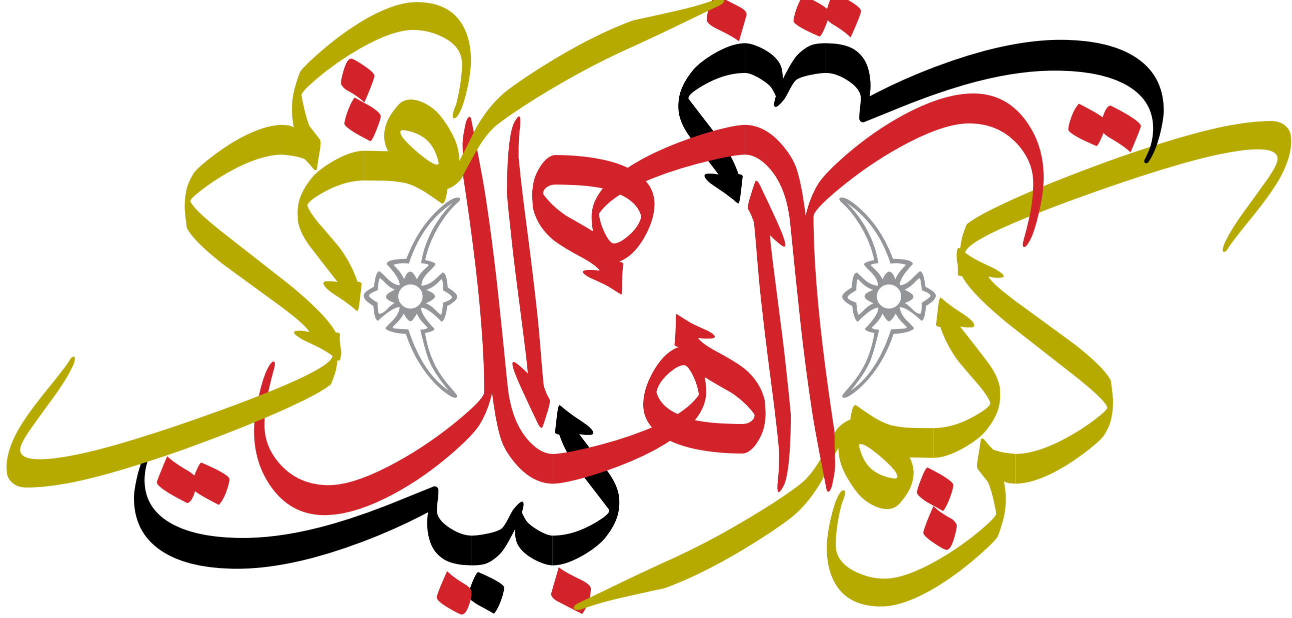
مرد می‌گفت: به خدا من قاتل نیستم. با کارد دنبال گوسفندی می‌رفتم که از دستم فرار کرده بود که به این جسد برخوردم.
گفتند: خلیفه! او را با کارد خونی بالای سر جنازه پیدا کردیم.
عمر دستور داد قصاصش کنند. همین موقع مرد دیگری پیدا شد. گفت: اناالله و اناالیه راجعون. قاتل منم و می‌خواهند کس دیگری را به جای من بکشند.
آنها را بردند پیش حضرت علی(ع). حضرت به پسر نوجوانش حسن(ع) گفت: به نظر تو حکم اینها چیست؟
حسن(ع) گفت: هر دو را باید آزاد کنند و دیه مقتول را از بیت‌المال بدهند. پدرش پرسید: چرا؟
حسن(ع) جواب داد: چون خدا گفته «من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا» هر کس کسی را نجات بدهد؛ انگار همه مردم را زنده کرده است. قصاص این مرد قاتل باید بخشیده شود چون با اینکه او کسی را کشته ولی کس دیگری را نجات داد.[5]

◆◆◆

بعضی از مردم کوفه موقع بیعت با امام حسن(ع) شرط کردند که با معاویه و مردم شام بجنگند. امام(ع) دستش را کشید و گفت باید به شرط اطاعت کامل و پیروی بدون شرط در جنگ و صلح بیعت کنید.
آنها رفتند پیش حسین(ع) پسر کوچک‌تر امام علی(ع) و گفتند: دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنیم، همان‌طور که با پدرت بیعت کردیم. حسین(ع) جواب داد: تا حسن(ع) هست، امام من است، امکان ندارد با کسی بیعت کنم.
آن عده مجبور شدند برگردند و با حسن(ع) بیعت کنند. اینها بیشترشان از گروه خوارج بودند که از همه مردم کوفه مصرتر بودند برای جنگ با معاویه.[6]

◆◆◆

روحیات لشگر برای امام حسن(ع) روشن شد؛ سستی، خودفروختگی، عافیت‌طلبی و حتی دشمنی. برای اینکه با



مردم اتمام حجت کند، جمعشان کرد تا هم روشنگری کند و هم نظرخواهی؛ «به خدا چیزی که تا به حال جلوی جنگ ما را با مردم شام گرفته، تعداد کم لشکرمان نیست. ما قبلا در صفین با صبر و سلامت با آنها می جنگیدیم ولی امروز سلامت جمع‌مان با دشمنی و نفاق مخلوط شده و صبرتان با بی‌تابی. آن روز دینتان از دنیایتان جلوتر بود. ما برای شما و شما برای ما بودید ولی امروز دنیایتان جلوتر از دینتان است و دشمن ما شده‌اید. امروز عده‌ای نگران کشته‌های صفین هستند و عده‌ای دنبال انتقام خون‌های نهروان و کسی به فکر دشمن نیست... معاویه پیشنهادی به ما داده که نه عزت در آن هست، نه انصاف. حالا اگر دنبال زندگی و دنیا هستید، قبول کنیم و این خار را در چشممان فرو کنیم و چشم‌مان را ببندیم و اگر دنبال مرگ باعزت هستید، جانمان را در راه خدا بدهیم و محاکمه معاویه را بسپاریم به خدا.
مردم همه با هم فریاد زدند: زندگی! زندگی!
همه راه‌ها به روی امام(ع) بسته شد و فقط ماند قبول صلح.[7]

◆◆◆

معاویه کاغذ سفیدی فرستاد تا امام حسن(ع) هر شرطی برای صلح دارد بنویسد. امام حسن(ع) هم شرایطی را اعلام کرد:
۱- حکومت به معاویه واگذار می‌شود به شرطی که به قرآن و روش پیامبر(ص) عمل کند.
۲- حکومت بعد از معاویه برای حسن(ع) پسر علی(ع) است و اگر او نبود برای حسین(ع) و معاویه حق انتخاب جانشین ندارد.
۳- معاویه باید فحش و لعنت به علی(ع) را قدغن کند.
۴- مردم در همه جا از جمله یمن، حجاز و عراق در امان هستند و معاویه نباید به خاطر دشمنی‌های گذشته با آنها برخوردی داشته باشد. دوستداران علی(ع) هم باید امنیت داشته باشند و جان و مالشان حفظ شود. هیچ توطئه‌ای هم نباید علیه حسن(ع) و حسین(ع) به طور آشکار یا پنهانی صورت بگیرد.
۵- معاویه حق ندارد خودش را امیرالمؤمنین صدا کند.
عبدالله پسر عامر، نماینده معاویه شرط‌ها را همان‌طور که امام حسن(ع) گفته بود، نوشت و برای معاویه برد. معاویه هم یک بار دیگر آنها را با خط خودش نوشت و امضا کرد. آخر آن هم نوشت با پیمان خدایی و هر چیزی که خدا با آن مردم را به وفای عهد مجبور می‌کند، برعهده معاویه است که به شرایط قرارداد پایبند باشد. قرارداد را بزرگان شام هم امضا کردند.
امام(ع) هر شرط دیگری هم می‌گذاشت، معاویه قبول می‌کرد چون خودش می‌دانست که به آنها عمل نخواهد کرد.[8]

◆◆◆

بعد از صلح و وقتی سپاه کوفه و شام همه در مسجد کوفه جمع شدند، معاویه بالای منبر رفت و سخنرانی کرد: ای مردم پیروان هر پیامبر(ص) که به اختلاف افتادند، بالاخره اهل باطلشان بر اهل حقشان پیروز شد.
معاویه که متوجه شد حرفی که زده به ضرر خودش است، سریع حرفش را درست کرد که؛ به جز این امت!
بعد ادامه داد: ... به خدا با شما جنگ نکردم برای اینکه نماز بخوانید، روزه بگیرید، حج بروید و زکات بدهید. شما خودتان این کارها را می‌کنید. من جنگیدم تا بر شما حکومت کنم و به این مقام رسیدم. هرچند شما خوشتان نیاید... هر خونی که در این ماجرا ریخته شده، هدر رفته و هر شرطی که در این قرارداد قبول کردم، الان زیر پا می‌گذارم.»
و معاویه نقاب فریبکاری‌اش را از همان اول برداشت.[9]

◆◆◆

ابوسعید عقیصا وقتی پیش امام حسن(ع) رفت پرسید: ای پسر رسول خدا چرا با اینکه می‌دانستی حق با شماست و معاویه گمراه و ستمگر است، صلح کردی؟ امام(ع) جواب داد: ای اباسعید من حجت و امام خدا بعد از پدرم نیستم؟ نشنیدی پیامبر(ص) درباره من و برادرم حسین(ع) گفت: حسن(ع) و حسین(ع) هر دو امام هستند چه قیام کنند و چه بنشینند؟»
اباسعید گفت: بله.
امام(ع) گفت: پس من حالا هم امام هستم، چه قیام کنم چه صلح. دلیل صلح من همان دلیل صلح پیامبر(ص) با بنی‌ضمره و بنی‌اشجع بود و همان دلیل پیامبر(ص) در صلح حدیبیه. آنها به تنزیل و ظاهر صریح آیات قرآن کافر بودند و معاویه و یارانش به تأویل و باطن قرآن کافر هستند. وقتی من از طرف خدا امام هستم، نمی‌توان به کارم چه صلح و چه جنگ ایراد گرفت، هرچند دلیلش برای دیگران روشن نباشد. نمی‌دانی خضر کشتی را سوراخ کرد، آن پسر را کشت و آن دیوار را تعمیر کرد و موسی چون دلیلش را نمی‌دانست، اعتراض کرد و وقتی علتش را فهمید، راضی شد. شما هم چون راز این کار مرا نمی‌دانید، اعتراض می‌کنید. اگر صلح نمی‌کردم حتی یک نفر از شیعیان ما روی زمین باقی نمی‌ماند.[10]

◆◆◆

عربی آمد پیشش. امام(ع) گفت: هرچه داریم بدهید به او.
۲۰هزار درهم بود که همه را دادند. عرب گفت: آقا اجازه ندادید بگویم چه می‌خواهم یا شعری در مدحتان بخوانم.
گفت: ترس از ریختن آبروی کسی که از ما چیزی می‌خواهد، باعث می‌شود بیشتر از چیزی که می‌خواهد به او بدهیم.[11]

◆◆◆

امام(ع) وقتی وضو می‌گرفت، رنگش زرد می‌شد و بدنش می‌لرزید. وقتی علتش را می‌پرسیدند، جواب می‌داد: هیچ می‌دانید جلوی چه کسی می‌خواهم بایستم.
وقتی هم می‌رسید به در مسجد می‌گفت: خدایا مهمانت جلوی در خانه توست. پس از زشتی‌هایی که در وجود من هست، به زیبایی‌ها و خوبی‌هایی که داری بگذر ای بزرگوار.[12]

◆◆◆

پیرمردی از شام آمده بود مدینه. در شهر اسب‌سواری باوقار و خوش‌لباس را دید و از او خوشش آمد. پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: حسن(ع) پسر علی(ع) پسر ابوطالب.
پیرمرد تا اسم علی(ع) را شنید؛ سینه‌اش پر از کینه شد و حسادت همه قلبش را گرفت که چرا علی(ع) باید چنین پسری داشته باشد. نتوانست جلوی خودش را بگیرد؛ جلو رفت و تا می‌توانست به حسن(ع) و پدرش فحش داد. فحش‌هایش که تمام شد، امام(ع) گفت: فکر کنم در این شهر غریبه هستی پیرمرد؛ شاید هم اشتباه گرفته‌ای. اگر چیزی می‌خواهی بدهم، اگر راهنمایی می‌خواهی، راهنمایی‌ات کنم؛ اگر برای برداشتن بارت کمک می‌خواهی، بارت را بردارم؛ اگر گرسنه‌ای، سیرت کنم؛ اگر نیازمندی، بی‌نیازت کنم؛ اگر آواره‌ای، پناهت بدهم؛ اگر کاری داری، انجام بدهم؛ اگر می‌خواهی بار و بنه‌ات را بیاوری خانه ما و مهمان باشی، بسم‌الله.
پیرمرد که این حرف‌ها را شنید؛ به گریه افتاد و گفت: به‌خدا تو خلیفه خدا روی زمینی و خدا خودش بهتر می‌داند که رسالت خود را به چه کسی بدهد. تا حالا تو و پدرت بدترین مردم در نظرم بودید و حالا بهترین آنها.
پیرمرد تا وقتی مدینه بود؛ مهمان امام حسن(ع) بود و وقتی هم رفت، شیعه و دوستدار او.[13]

◆◆◆

مرد پولداری به امام(ع) گفت: نمی‌دانم چرا از مردن می‌ترسم.
امام(ع) جواب داد: چون مالت را پشت‌سر خودت جا گذاشته‌ای؛ اگر آن را پیش‌پیش فرستاده بودی و با آن کار خیر انجام داده بودی، الان خوشحال و امیدوار بودی که به آن می‌رسی.[14]


نکته

رمضان؛ میدان مسابقه

امام(ع) در روز عید فطر از جایی رد می‌شد که دید عده‌ای مشغول بازی و خندیدن هستند. ایستاد و با تعجب گفت: خدا ماه رمضان را میدان مسابقه‌ای برای بندگان قرار داد که با اطاعت از خدا به رضایت او برسند. عده‌ای سبقت می‌گیرند و موفق می‌شوند و بعضی دیگر کوتاهی می‌کنند. عجیب است از کسی که این روز را که خوب‌ها جایزه می‌گیرند و بدها ضرر می‌بینند، به خنده و بازی می‌گذراند. امام(ع) حرفش را که زد، از کنار آنها گذشت.

گدای خدا

از او پرسیدند: چطور است که تا حالا به درخواست کسی نه نگفته‌اید. ما ندیدیم کسی چیزی از شما بخواهد و شما ندهید. امام حسن(ع) جواب داد: من خودم گدای خدا هستم، شرم می‌کنم خودم گدا باشم و گدایی را رد کنم. خدا مرا عادت داده به نعمت‌هایی که به من می‌دهد. من هم عادت کرده‌ام که نعمت‌های او را بدهم به مردم. می‌ترسم اگر این عادتم را ترک کنم، اصل نعمت قطع بشود.

پی‌نوشت:
۱- زندگی امام حسن مجتبی، ص ۴، به نقل از بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴۳
۲- زندگی امام حسن مجتبی، ص ۳۵، به نقل از مناقب ابن شهرآشوب
۳- زندگی امام حسن مجتبی، ص ۱۹، به نقل از مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۵
۴- صلح امام حسن، ص ۱۹۳، به نقل از حلیه‌الاولیا و عقدالفرید و تاریخ بیهقی
۵- زندگانی امام حسن مجتبی، ص ۱۰۴، به نقل از مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۱۱
۶- صلح امام حسن، ص ۸۳، به نقل از الامامه و السیاسه، ص ۱۵۰
۷- زندگانی امام حسن، ص ۲۲۹
۸- زندگانی امام حسن مجتبی، ص ۲۳۴
۹- حیات الامام حسن، ص ۳۱۶
۱۰- زندگانی امام حسن مجتبی، ص ۲۳۶، به نقل از علل الشرایع، ص ۲۰۰
۱۱- صلح امام حسن، ص ۳۲
۱۲- زندگانی امام حسن مجتبی ص ۳۲۷ به نقل روضه الواعظین فتان نیشابوری.
۱۳- زندگانی امام حسن مجتبی ص ۳۰۳، به نقل از مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۱۹
۱۴- زندگانی امام حسن مجتبی ص ۳۶۵ به نقل از تحف‌العقول، ص ۵۶

راز نیازمندی ما به امام معصوم(ع) چیست؟

اتمام حجت

سید امید مؤذنی

رمضان هر سال ما سوگوار کسی می‌شویم که خیلی دوستش داریم. شاید نه فقط به این خاطر که او آدم خوبی بوده و هر کس با او آشنا شده به او دل بسته و حتی دشمنانش در درون به بزرگی او اعتراف کرده‌اند؛ بلکه به این دلیل که با مرگ او آرزوهای ما نیز از دست می‌رود؛ یعنی همه آنچه ما از حقیقت، عدالت و خوشبختی می‌خواستیم.



برای اینکه یک نفر امام علی(ع) را دوست داشته باشد، بهانه‌های بسیاری وجود دارد اما برای ما که می‌خواهیم محبت او نقش‌بند زندگی‌مان باشد و فردای قیامت با او باشیم، تفکر درباره او و راز نیازمندی ما به او، اهمیت زیادی دارد. شاید این بهانه‌ای باشد تا بدانیم او را برای چه می‌خواهیم و دیگر برای رسیدن به خواسته‌های کوچکی که در برابر بزرگی او ناچیز است، بهانه‌اش نکنیم.

بدانیم که او حجت خداست و برآورده‌کننده همان نیازی است که پیش از این ما به پیامبر(ص) داشتیم و بعد از او هم فرزندانش میراث‌دار او خواهند بود.

او حجت خداست و حجت یعنی برهان و در اصطلاح، نشانه و دلیل است. در گفتمان شیعی حجت واسطه‌ای بین خداوند و انسان‌هاست که پیامبر(ص) و امامان(ع) را دربرمی‌گیرد و در واقع در مفهوم اصطلاحی حجت، هم امام و هم پیغمبر مورد اشاره قرار می‌گیرند.

حجت کسی است که در رابطه انسان با خداوند واسطه می‌شود و خداوند نیز او را در مسیر هدایت انسان‌ها قرار داده است. یعنی وقتی خداوند می‌خواهد انسان را هدایت کند، حجت مطرح می‌شود و نیز هنگام هدایت‌شدن انسان و زمانی که ما می‌خواهیم به رستگاری برسیم، دوباره بحث حجت پیش کشیده می‌شود.

در واقع این شخصیت، این وسیله و این حجت، یک خاصیت و یک ویژگی دارد که او را هم شایسته وساطت در هدایت کردن انسان‌ها توسط خداوند می‌کند و هم به عنوان مقصود و نهایت رشد و کمال انسان در زندگی قرار می‌دهد.

مفهومی که درباره حجت وجود دارد و در گفتمان امامیه مطرح می‌شود، بحث عصمت است. عصمت اشاره به این دارد که این واسطه باید شایستگی داشته باشد که بتواند منصب وساطت در هدایت انسان‌ها را عهده‌دار شود و این وساطت را میان خدا و انسان بر عهده بگیرد. از سوی دیگر، او در راهی که به آن می‌خواند، خود زودتر از دیگران گام برداشته و در واقع او در مسیر هدایت به طور کامل پیش رفته و اراده او در این راه به سوی خداوند فانی شده و از اینجاست که می‌تواند انسان‌ها را راهنمایی کند و کسی که این اتفاق برای او رخ نداده، نمی‌تواند این عمل را انجام دهد.

درنتیجه او غایت و نهایت کمال انسانی در زندگی نیز هست و گرچه در وهله اول، حجت وساطت می‌کند و ما را با خدا آشنا می‌سازد اما به خاطر اینکه خودش در این راه، تا نهایت رفته و به صورت کامل در این مسیر قرار گرفته، خود او به غایت و نهایت سیر انسان در هستی بدل می‌شود و اگر ما به این حجت برسیم، او ما را به مقصد ایده‌آل در زندگی دینی خواهد رساند.

امام برای انسان هم راه و هم هدف است؛ وساطتش در قالب راهنمایی به سوی خداوند است و هدف‌بودنش به‌خاطر انسان کامل بودن اوست. در واقع اگر ما به سمت امام حرکت کنیم و او را به عنوان مقصد خود برگزینیم، به هدف نهایی که همان خداوند است، می‌رسیم. از طرف دیگر امام راه است و هر کس بخواهد در صراط مستقیم حرکت کند، باید از این راه برود.

امام نمی‌خواهد و نمی‌تواند خدا باشد؛ او یک بعد انسانی دارد و یک بعد خدایی. در قرآن درباره پیامبر آمده است «انا بشر مثلکم» که به بعد انسانی حجت خدا اشاره می‌کند ـ تشابهی که حجت با انسان‌ها دارد و در واقع انسان است ـ و بلافاصله می‌گوید «یوحی» که در واقع این فاصله‌ای است که میان حجت و انسان‌ها به وجود می‌آید و بعد خدایی او را شکل می‌دهد که مبتنی بر بحث وحی است.

حجت خدا انسانی است که از دیگر انسان‌ها متمایز می‌شود اما وجه انسانی او هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد که او خدا باشد. برخلاف مسیحیت، در نگاه اسلامی و شیعی، امام، تجسم خدا نیست. امام، تجلی خداوند است و در واقع خداوند در این حجت تجلی می‌کند اما حجت بالاخره یک انسان است.

حجت خدا کسی است که به بهترین شکل ممکن، به عالی‌ترین مراتب، راه خدا را ادامه می‌دهد و خودش در این راه به سمت خدا می‌رود و انسان‌های دیگر نیز باید به این راه ورود پیدا کنند و عبور کنند و به سمت خداوند حرکت کنند. این حجت به خاطر اینکه انسان است، هیچ‌گاه به خدا نمی‌رسد و در واقع همیشه برای او غیبی وجود دارد و از آنجا که انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند به همه حقیقت برسد و حقیقت که همان خداوند است هیچ‌گاه به تصرف انسان در نمی‌آید، انسان نمی‌تواند خدا را شهود کند و بر او احاطه پیدا کند، میان خداوند و حجت او تفاوت است.

غیب برای پیغمبر(ص) و امام(ع) هم وجود دارد و این گونه نیست که حجت در ادامه مسیر خود به خدا تبدیل شود. همیشه این غیب وجود دارد و هیچ‌گاه امکان رسیدن به انتهای آن مقصد وجود ندارد. او در این راه قرار دارد و از آنجا که او همواره راه را نشان می‌دهد و دلالت می‌کند، برای انسان‌ها هدف است.

امام(ع) و حجت خدا پاسخ این سوال است که من اگر بخواهم به منتهای استعدادهای خود برسم و انسان کاملی شوم، به چه چیز باید برسم و چگونه باید باشم؟

حجت در جریان هدایت کردن و هدایت‌شدن به معنای اتمام‌حجت و دلیل‌آوردن نیز استفاده می‌شود. در واقع وقتی

حجت خدا به بهترین شکل ممکن، به عالی‌ترین مراتب، راه خدا را ادامه می‌دهد و خودش در این راه به سمت خدا می‌رود و انسان‌های دیگر نیز باید به این راه ورود پیدا کنند و عبور کنند و به سمت خداوند حرکت کنند



خداوند می‌خواهد انسان‌ها را هدایت کند، بلوغ این هدایت و کامل‌شدن آن بسته به وجود حجت است. امام اتمام‌حجت است از سوی خداوند نسبت به انسان‌ها و این یعنی خداوند به وسیله امام، هدایت خود را کامل و تمام می‌کند و هرگونه خلل و نقصی در زمینه هدایت‌کردن انسان‌ها را از میان می‌برد.

انسان‌ها هم وقتی می‌خواهند به سمت خدا حرکت کنند و پذیرای هدایت الهی شوند و از این طریق نجات یابند و رستگار شوند به ملاکی نیازمندند تا در برابر خداوند به آن تمسک کنند. در واقع حجت آن چیزی است که خداوند نعمت خود را که همان هدایت بوده به وسیله او تمام کرده است.

انسان‌ها هم می‌توانند اتمام‌حجت کنند و بگویند چون به این امام تمسک کرده‌ایم، اهل نجات هستیم و در واقع تبعیت و همراهی با امام، دلیلی است که انسان‌ها در برابر خداوند درباره رستگاری و نجات به آن استناد می‌کنند. روایت در این زمینه زیاد است که شرط لازم برای تولی و هدایت‌شدن، پیوستن به امام است و آن چیزی که هدایت‌شدن انسان و دینداری او را تضمین می‌کند، همین مساله است.

اولین نیازی که برای انسان مطرح می‌شود و اساس و پایه نیازهای دیگر او را تشکیل می‌دهد، نیاز به معنادارشدن زندگی او و دنیایی که در آن زندگی می‌کند، است و تا این نیاز برطرف نشود، تمام حرکت‌ها و حالات انسانی مبهم و بی‌معنا خواهدماند.

نیاز انسان به معنویت یک نیاز فطری و عقلانی است. هم تجربه شخصی که در هر انسان وجود دارد و هم گستره و شمولیت دغدغه معنایابی برای زندگی که در قالب شکل‌گیری فلسفه‌ها، مکاتب و اشعار و ادبیات ابراز شده، دلیلی بر وجود این نیاز است.

بر این اساس هر مکتبی باید برای بودن انسان و سرنوشت انسان توضیحی داشته باشد و تبیین کند چرا که این نیاز در درون هر انسان وجود دارد که برای بودن و دلیل بودنش توضیحی بیابد.

حجت خدا هم از این بعد که خداوند را آنگونه که هست به انسان‌ها معرفی می‌کند و راه رسیدن به او را به آنها نشان می‌دهد و هم از این جهت که نمونه‌ای از یک انسان ایده‌آل و کامل است، به زندگی ما معنا می‌بخشد.

او به ما می‌آموزد که زندگی ما بی‌هدف و بیهوده نیست و هر کدام از ما به سویی روان هستیم. او از ما می‌پرسد که به کجا می‌رویم و چه هدفی را برای خود و زندگی خود انتخاب کرده‌ایم. او پاسخ‌های ما را به نقد می‌کشد و به ما می‌گوید هدف‌هایی که گذرا و ازبین‌رونده باشند، نمی‌توانند انتخاب مناسبی برای انسان درباره هدف زندگی‌اش باشند.

او به ما می‌گوید که ارزش ما بیشتر از دنیاست و ما شایسته بهشت هستیم و هر آن چیزی که ما را از این هدف و آن مقصد دور سازد، ما را به تباهی خواهد کشاند. او خداوند را در چشم ما بزرگ می‌کند و عظمت او را به یاد ما می‌آورد و از طولانی بودن راه کمال و بضاعت اندک ما سخن می‌گوید و ما را به حرکت درمی‌آورد.

از سوی دیگر امام کسی نیست که فقط به بیان مجموعه‌ای از توصیه‌ها بسنده کند. او نه تنها در گفتار، که در شیوه زندگی و رفتارش به ما می‌آموزد که چگونه باشیم و برای رسیدن به هدف متعالی حیات و دیدار پروردگار، چگونه زندگی کنیم.

رمضان از نیمه که می‌گذرد ما سوگوار کسی می‌شویم که به راه‌های آسمانی از راه‌های زمین آگاه‌تر است و زندگی و مرگش راهنمای تمام کسانی است که می‌خواهند با حقیقت و عدالت زندگی کنند. ما به سوگ کسی نشسته‌ایم که با رفتنش استوانه‌های هدایت از هم فرومی‌پاشد.

نکته

آن روز فقط بگویید یاحسین

مساله اساسی هر یک از ادیان مختلفی که به بروز و ظهور رسیده‌اند، پاسخگویی به این نیاز است که معنای زندگی چیست؟ و هر کدام در فضای خاص خود به این سوال پاسخ داده‌اند. بر همین اساس، اولین نیازی که بر اساس آن ما محتاج حضور حجت هستیم، نیاز به معنا و مساله معنایابی برای زندگی است. شاید بیراه نباشد اگر بگوییم سلامت زندگی ما در گرو پاسخگویی به این نیاز است و این نیاز در نگاه شیعه از طریق امام پاسخ داده می‌شود.

ماجراهایی از زندگی پرماجرای امیرالمومنین

به عشق علی

سیدمهدی سیدی

پیغمبر(ص) وارد مسـجد مدینه شد. دو حلقه دید که یکی مشـغول عبادت اسـت و ذکـر و دیگری مشـغول علم و بحث و دانش. «این هر دو دسـته کار نیـک می‌کنند و لکـن من برای تعلیـم و دانا کردن فرستاده شـده‌ام.» این را فرمود و به جمع جویندگان علم نشست و جای دیگر فرمود: «من شـهر علمم و علی دروازه آن.»؛ انا مدینه العلم و علی بابها. و چنین بود کـه امام‌المتقین(ع) بر منبر بارها و بارها فرمود: «بپرسـید از من هر آنچه می‌خواهید قبل از آنکه مرا از دست دهید.»؛ سـلونی قبل ان تفقدونی.



◆ بدرقه

با مرد کتابی در مسیر کوفه همراه شد.
به دو راهی نزدیکی کوفه که رسیدند چند قدمی مرد کتابی را - در مسیرش - بدرقه کرد و بازگشت.
«چرا به این طرف می‌آیی؟ راه کوفه که آن یکی است!.»
«می‌دانـم ولـی خواسـتم مقداری تـو را مشـایعت کنم. پیغمبر(ص) مـا فرمود: «هرگاه دو نفر در یـک راه با یکدیگر مصاحبت کنند، حقی بر یکدیگر پیدا می‌کنند.» خواسـتم به حقی عمل کنم.
چـون شـنید او علی‌بن‌ابی‌طالـب(ع) خلیفه وقـت و امام مسلمین اسـت بر ایمانش افزود؛ مسلمان شد و از فداییان علی(ع).[1]

◆ امام بدون شاهد

زره‌اش گم شد. نزدیک مرد مسیحی یافت.
به دادگاه شـکایت بـرد کـه «زره را نـه فروختـه‌ام و نه بخشیده‌ام.»
«شکایت شاهد می‌خواهد. شاهدت کو؟»
«لبخندی زد. راست می‌گویید. شاهدی ندارم.»
ختم دادرسی؛ حکم به نفع مسیحی.
چند قدمی دور شـد. دلش آشـوب بود. می‌دانست زره از شاکی اسـت؛ «این طرز حکومت و رفتار، رفتار بشر عادی نیسـت؛ از حکومت انبیاست.» این چه سـیره‌ای است که علی(ع) در دادگاه حکومت خود محکوم می‌شود.
مسیحی را دیدند در نهروان در رکاب علی(ع) می‌جنگد.
مسلمان شده بود.[2]

◆ آیین دادرسی

طرفین دعوا نزد خلیفه حاضر شدند.
خلیفـه - عمر بن الخطاب - مدعی را بـه جایگاه فراخواند؛ به اسم.
و مدعی علیه را در کنار او؛ به کنیه.
و گفت: «یا اباالحسن! در کنارش بایست.»
چهره‌اش برافروخته شد و ناراحت.
«چه شده؟ شاید نمی‌خواهی در کنار طرف مخاصمه‌ات به مساوات بایستی.»
«نه برعکس. ناراحتم که چرا عدالت به جای نیاوردی.
او را به نام فراخواندی و معمول
و مرا با کنیه و احترام.»[3]

◆ همین حالا

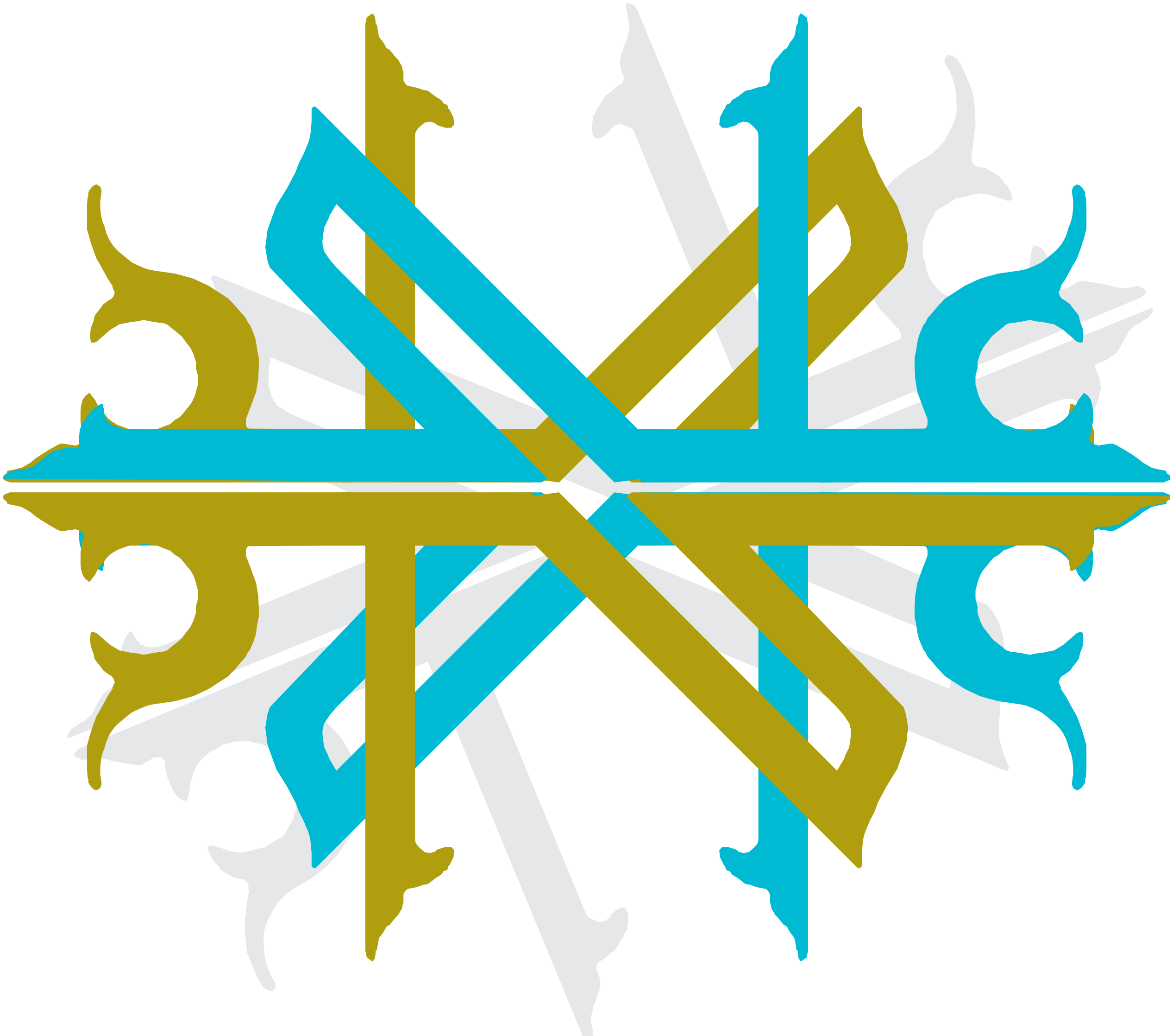
آماده حرکت بود. لشـکر به دنبال؛ به سـمت نهروان؛ برای نبرد. ستاره‌شناسی آمد. «یا امیرالمؤمنین! مبادا که در این سـاعت حرکت کنید. سـتاره‌ها بر اوضاع مساعدی دلالت نمی‌کنند. هرکس در این شرایط عازم نبرد شود، کارش به شکست می‌انجامد؛ من محاسبه کرده‌ام»
«دروغ می‌گویی، نمی‌توانی حسـاب کنی، قرآن می‌گوید: هیچ‌کس جز خـدا از نهان آگاه نیسـت. آن خداسـت که می‌داند چه در رحم آفریده اسـت. محمد رسـول خدا(ص) چنیـن ادعا که تو می‌کنی نداشـت. تو ادعـا داری بر همه جریان عالم آگاهی و سـاعت خیر و شر را می‌فهمی. پس به خدا نیازی نداری. مردم! مبادا دنبال این چیزها بروید. اینها منجر به کهانت و ادعای غیبگویی می‌شود. کاهن هم ردیف ساحر است و ساحر هم ردیف کافر و کافر در آتش.»
در آن ساعت لشـکر را به راه انداخت و چنین شد شکست سنگینی که گریبان خوارج را گرفت.[4]

◆ پدر و پسر

دو مهمان داشت؛ یکی پدر و یکی پسر.
بعد از غذا - قنبر که طشت و ابریق و حوله آورد
طشت را گرفت و با اصرار خودش دستان پدر را شست.
بقیه کار را به پسـرش - محمد بن حنفیه - سـپرد که که دستان پسر را بشوید.
«امـا خداوند دوسـت دارد آنجا کـه پدر و پسـری هر دو حاضرند، بین آنها در احترام فرق گذاشته شود.»
این را علی(ع) گفت.
«شیعه حقیقی باید این طور باشد.»
و این را امام حسن عسگری(ع) فرمود پس از ذکر داستان.[5]

◆ پسرانت کو؟

«این الطرفات؟ پسـرانت طرفه و طریف و طارف چه شدند ای عدی؟»
«هر سـه صفیـن - در رکاب علی(ع) - شـهید شـدند؛ ای معاویه.»
«علی(ع) انصاف را در حق تو رعایت نکرد. پسرانت را کشت و پسران خود را زنده نگاه داشت»
«بی‌انصاف منم که زنده ام هنوز و علی(ع) کشته شده.»
«قدری از علی(ع) بگو.»
«می‌دانم کـه طاقت نمـی‌آوری معاویه! چون خواسـتی می‌گویم:
به خدا قسـم! علی(ع) بسـیار دوراندیـش و نیرومند بود. به عدالت سـخن می‌گفت و با قاطعیت فیصلـه می‌داد. علم و حکمت از اطرافش می‌جوشید. از زرق و برق دنیا متنفر بود و با شب و تنهایی الفت داشت. زیاد اشک می‌ریخت و بسیار فکر می‌کرد. در خلوت‌ها از نفس خود حسـاب می‌کشـید. زندگـی فقیرانه را می‌پسـندید. در میان ما کـه بود مانند یکـی از ما بود. اگر چیزی از او می‌خواسـتیم می‌پذیرفت و اگر بـه حضورش می‌رفتیـم ما را نزدیک خـود می‌برد و از مـا فاصله نمی‌گرفت. بـا این همه آن‌قدر بـا هیبت بود که در حضورش جرأت تکلم نداشـتیم و آن‌قدر عظمت داشت که نمی‌توانسـتیم به او خیره شـویم. وقتـی لبخند می‌زد دندان‌هایش مانند یک رشـته مروارید آشکار می‌شد. یک شـب به چشـم خود دیدم در محراب عبادت ایستاده بود اشـک‌هایش بر چهره می‌غلتید و می‌گریسـت و می‌گفت: «ای دنیـا متعرض من شـده‌ای و به مـن رو آورده‌ای؟ برو دیگری را بفریب، تو را سـه طلاقه کرده‌ام و رجوعی در کار نیسـت، خوشـی تو ناچیز و اهمیت تو اندک است. آه آه از توشه اندک و سفر دور و مونس کم.»
«گفـت خدا رحمـت کند ابوالحسـن را! همیـن طور بود کـه گفتی.» این را معاویه گفت و اشـک‌های چشـمش را پاک کرد.[6]



◆ این کار را نکنید

امیرالمومنین(ع) در راهش به سـمت شـام و صفین از شهر انبار می‌گذشت که دهقان‌ها و کشـاورزها خبردار شدند و آمدند استقبالش. جلوی اسب او می‌دویدند.
پرسید: این چه کاری است که می‌کنید؟
گفتند: ما به بزرگان خودمان این طوری احترام می‌گذاریم.
علی(ع) گفت: این طور فقط خودتـان را تحقیر می‌کنید، به کسی هم سـودی نمی‌رسانید. شما انسـان هستید و آزاد. من بشرم، شما هم بشرید، این کار را نکنید.[7]

◆ می‌ترسم از نفسم

برای حضرت علی(ع) غذایی آوردند که از خرما و کشـمش و روغن درست شـده‌بود. امام نخورد. پرسیدند: مگر حرام اسـت؟ امام جواب داد: حرام نیست ولی می‌ترسم نفسم به خوردن علاقه پیدا کند.[8]

◆ یک شب الف و لام

امیرالمومنین(ع) به عبدالله پسـر عباس گفت: امشب بعد از نماز عشا پیش من بیا.
عبدالله بعد از نماز عشـا رفت. علی پرسید: معنای الف و لام الحمد در ابتدای سوره حمد را می‌دانی؟
عبدالله گفت: امیرالمومنین(ع) بهتر می‌داند.
بعد امام چنان در معنای الف و لام صحبت کرد که بخشـی از شب گذشـت و هیچ کدام از آن نکات حتی به ذهن پسر عباس که خودش دانشـمندی بود، خطـور نمی‌کرد. بعد از الف و لام، امام تفسـیر حا الحمد را شـروع کرد و بخش دیگری از شب گذشت.
امام به عبدالله گفت: خوب حرف‌هایم را شنیدی؟
عبدالله گفت: شنیدم و حیران و سرگردان شدم!
امام گفت: اگر بخواهم تفسیر سوره حمد را بنویسم، هفتاد شتر را بار کاغذ می‌کنم.[9]

◆ پیروی از پیامبر(ص)

یکی از یاران امیرالمومنین(ع) رفته‌بود کـه او را ببیند. دید جلوی او دوغ ترشی گذاشته‌اند و نانی خشک.
ناراحت شـد و گفت: ای امیرالمومنین(ع) شـما این طوری غذا می‌خورید؟ امیرالمومنین(ع) جواب داد: من رسول خدا را دیده‌ام که نان خشـک‌تر از این را می‌خورد و لباس زبرتر از لباس مرا می‌پوشید. می‌ترسم اگر از ایشان پیروی نکنم، به‌شان نرسم.[10]

◆ مهمان ندارم

دیدند علی(ع) گریه می‌کند. گفتند: چرا گریه می‌کنید؟
امیرالمومنین(ع) گفت: هفت روز است که مهمانی به خانه‌ام نیامده![11]

◆ وصیت

توی بسـتر بود. سـرش را بسـته بودند. چند لحظه قبلش طبیب سر امام را معاینه کرد و گفت که امام(ع) وصیت کند.
امیرالمومنین(ع) هم پسرش حسـن را صدا کرد و گفت: به پسـرملجم آب و غذا بدهید، با او خوش رفتار باشـید، اگر سـالم شـدم که اختیارش با خودم اسـت، اگر خواسـتم می‌بخشـم و اگر خواسـتم قصاص می‌کنم. اگر هم از دنیا رفتم، یادت باشـد یک ضربه زده، یک ضرب بیشـتر نزنید. نکند به بهانه خون‌خواهی من دست به کشتار مردم بزنید. نکند قاتلم را مثله کنید.[12]

حجت خدا بـه بهتریـن شکل ممکن، به عالی‌ترین مراتـب، راه خـدا را ادامـه می‌دهد و خـودش در این راه به سـمت خدا می‌رود و انسـان‌های دیگر نیز باید به این راه ورود پیدا کننـد و عبور کنند و به سمت خداوند حرکت کنند



نکته

شب‌های دارالاماره

شب هنگام دیدند که از دارالاماره کوفه بیرون آمده و در حیاط راه می‌رود. باالتهاب و درد؛ دهشتناک و آهسته آهسته؛ گریان و نالان؛ «همانا در آفرینش حیرت‌آور و شگفت‌انگیز آسمان‌ها و زمین و در گردش منظم شب و روز نشانه‌هایی است برای صاحبدلان و خردمندان؛... خدایا تو منزهی از اینکه کاری به عبث بکنی، پس ما را از آتش کیفر خود نگهداری کن... پروردگارا! آنچه به وسیله پیغمبران وعده داده‌ای نصیب ما کن، ما را در روز رستاخیز بی آبرو مکن، البته تو هرگز وعده خلافی نمی کنی.» (آیات آخر ال عمران)
«یا علی (ع) تو که از هیبت و خشیت خدا این چنینی؛ پس وای به حال ما بیچارگان.»
«همگی ما روزی در مقابل خداوند نگهداشته خواهیم شد، هیچ عملی از ما بر او پوشیده نیست. او به من و تو از رگ گردن نزدیک‌تر است. هیچ چیز نمی‌تواند بین ما و خدا حائل شود؛... اگر امروز از خوف خدا زیاد بگریی فردا چشمت روشن خواهد شد. هر قطره اشکی که از خوف خدا از دیده‌ای بیرون آید دریاهایی از آتش را فرو می‌نشاند.»

پی‌نوشت:
۱-داستان راستان علامه مطهری
۲-ترجمه غارات ثقفی ص ۶۰
۳-سیمای علی از منظر اهل سنت ص ۹۴ به نقل از مناقب خوارزمی ص ۵۲
۴-سیری در سیره نبوی علامه مطهری
۵-داستان راستان علامه مطهری
۶-داستان راستان علامه مطهری
۷-سیری در سیره نبوی علامه مطهری
۸-ترجمه غارات ثقفی ص ۵۴
۹-مناقب مرتضوی ص ۲۴۴
۱۰-ترجمه غارات ثقفی ص ۵۳
۱۱-سیمای علی از منظر اهل سنت به نقل از رساله قریشه ص ۱۶۴
۱۲-زندگانی امیرالمومنین رسولی محلاتی

رستگاری بی‌تکرار

محمدتقی خرسندی

علی(ع) قدم می‌زند، به آسمان نگاه می‌کند و زیر لب زمزمه می‌کند. دعا خواندن علی(ع) برای مردم نامأنوس نیست، حتی اگر نیمه‌های شب باشد. ولی چرا این بار علی(ع) زیر لب «اناالله...» می‌گوید.

علی(ع) عزم مسجد می‌کند. مرغابیان دامان او را می‌گیرند بلکه مانع رفتنش شوند. روزی هم مردم دیده‌اند که یک زن دامان علی(ع) را گرفته بود تا او را به مسجد نبرند. این بار دستان مهربان علی(ع) دامن را آزاد کرد و آن بار تازیانه.

علی(ع) می‌خواهد از در خارج شود که میخ در مانع او می‌شود. مردم داستان میخ در را شنیده‌اند، بارها. ولی آن بار میخ در سینه زهرا(س) فرو رفته بود. چه کسی می‌داند، شاید آن روز هم میخ در می‌خواست مانع خروج زهرا(س) شود ولی یک لگد بی‌هنگام، آرزوی میخ در را به باد داده بود.

علی(ع) به مسجد می‌آید. شب قدر است. مردمی را که در مسجد خوابیده‌اند، برای نماز شب بیدار می‌کند. حیف است در مسجد باشی و چنین شبی را از دست بدهی و این کار علی(ع) در تمام شب‌های قدر است. فقط معلوم نیست چرا این بار با یک نفر بیشتر صحبت می‌کند. سابقه نداشت به کسی بگوید: «اگر بخواهی تو را از آنچه زیر پیراهنت پنهان کرده‌ای خبردار می‌کنم.»

علی(ع) به نماز می‌ایستد و این هم برای مردم آشناست، هرچند عده‌ای آن‌سوتر از هم بپرسند: «مگر علی(ع) هم نماز می‌خواند؟»

ناگاه ضربه شمشیر بر علی(ع) فرود می‌آید. زخمی شدن علی(ع) برای مردم چیز جدیدی نیست. مردم علی(ع) را درحالی دیده‌اند که جای سالمی بین زخم‌هایش وجود نداشت.

علی(ع) را کشان کشان به خانه می‌برند؛ باز هم یک صحنه تکراری. فقط آن روز علی(ع) را کشان کشان از خانه به مسجد بردند و امروز از مسجد به خانه.

علی(ع) در راه بارها به زمین می‌خورد و این برای مردمی که زمین خوردن علی(ع) در راه خانه را دیده‌اند، تازگی ندارد. فقط آن بار علی(ع) به سمت خانه می‌دوید تا برای آخرین بار روی همسرش را ببیند ولی این بار علی(ع) حتی توان راه‌رفتن هم ندارد.

دستمالی که بر سر علی(ع) بسته‌اند از خونش سرخ شده و چهره‌اش از بی توانی زرد. مردم این دو رنگ را هم در گذشته کنار هم و بر روی علی(ع) دیده بودند ولی آن بار دستمال، زرد رنگ بود و چهره علی(ع) از عصبانیت، سرخ. همان دو رنگ کنار هم باعث شده بود که قید نبش قبر دختر پیامبر(ص) را بزنند، چراکه از خود پیامبر(ص) شنیده بودند که از علی(ع) بترسید، روزی که دستمال زردی به سر ببندد. خوب، آنها هم ترسیده بودند. مگر اطاعت فرمان پیامبر(ص) اشکالی دارد؟

همه دور خانه علی(ع) جمع می‌شوند. شلوغی دور خانه علی(ع) هم برای اولین بار اتفاق نیفتاده؛ فقط آن روز، علی(ع) مردم را از خلیفه‌کشی منع می‌کرد و امروز خود خلیفه مقتول است.

صدای شیون از خانه علی(ع) بلند می‌شود.

این صحنه برای مردم تازگی دارد.

خیلی وقت بود که مردم ندیده بودند صدای شیون از خانه علی(ع) بلند شود، حتی روزی که فاطمه(س) رفته بود.

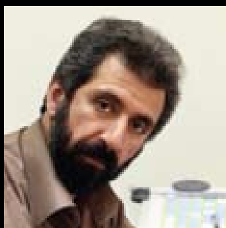


آیه، ویژه‌نامه دین و فرهنگ
همشهری جوان

همیشه می‌شود دعا کرد؛ هر دعایی. خدا خودش گفته استجابت می‌کند: «ادعونی استجب لکم». اما گاهی همه چیز فرق می‌کند. ماه رمضان که می‌شود، فضا معنوی است. دیگر می‌دانیم چه دعایی کنیم، کی دعا کنیم، چگونه دعا کنیم و چه کسی را واسطه کنیم. رنگ و بوی دعاها هم عوض می‌شود. اصلا همین که کنار بقیه دعا می‌کنیم، بقیه بندگان مومن خدا، خودش حال و هوای دیگری دارد. انگار خیال‌مان راحت‌تر می‌شود برای رسیدن به مقصود. مقصودی که حالا دیگر خدایی‌تر شده. هر روز که می‌گذرد، انگار بالاتر می‌رویم. انگار نزدیک‌تر می‌شویم. آنقدر که در شب قدر فقط قدری فاصله داریم با قادر مقتدر. می‌نشینیم و قرآن می‌خوانیم و قرآن به سر می‌گیریم و قرآن را واسطه می‌کنیم تا بشویم همان که می‌خواهد و بخواهیم همان که می‌خواهد و برویم در همان راهی که می‌خواهد تا برسیم به مقصود.

ادعونی استجب لکم


۴۴


۵۶

گاهی باید جور دیگری باید محاسبه کرد

محاسبات عددی

محمود فروزبخش

به گواه اعترافات بچه‌های مهندسـی، محاسبات عددی از ساده‌ترین درس‌هاست. برای بعضی از درس‌های مهندسـی شما باید این محاسبات عددی را بگذرانید تا اجازه دهند شما آن درس‌ها را بگیرید تا یادم می‌آید هر معلمی جلسه اول می‌آمد، از تاریخچه درسش می‌گفت و تمام تلاشش این بود که ثابت کند سابقه علمی که او درس می‌دهد به چندین هزار سال قبل از میلاد می‌رسد؛ مثل آرش کمانگیر که تمام توانش را به کار می‌برد که تیر را دورتر بیندازد. انگاری ریشه‌دار بودن علم برای معلم افتخار بود. نوشته‌های زیر البته ربطی به محاسبات عددی بچه‌های مهندسی ندارد. مطلبی است برای اینکه بدانیم گاهی باید در محاسبات زندگی‌مان موضوعات مهمتری را در نظر بگیریم. راستی در چه محاسبه‌ای تعداد برگ‌های درختان و تعداد قطرات باران مشخص است و چگونه هیچ برگی از هیچ درختی بدون اذن خدا فرو نمی‌افتد. می‌بینید؟ گاهی باید جور دیگری محاسبه کرد.

ده عدد کوچکی است وقتی قرار باشد تعداد توبه‌های تو باشد.
ده عدد بزرگی است وقتی قرار باشد تعداد لبخند نزدن‌های خدا به تو باشد.

◆◆◆

مهندس مکانیک، مهندس الکترونیک و ریاضیدان موظف می‌شوند به: «شیری را به داخل قفس گیر اندازید، در حالی که خودتان بیرون قفس باشید.»
مهندس مکانیک با ابزاری مکانیکی در قفس را کنترل می کند؛ طوری که به محض ورود شیر به قفس، درش بسته شود.
مهندس الکترونیک از سنسور نوری استفاده می کند؛ طوری که به محض ورود شیر به داخل قفس در بسته شود.
ریاضی‌دان وارد قفس می‌شود، در را می‌بندد. می گوید: «این فضا را بیرون قفس تعریف می کنیم و آن طرف میله‌ها را داخل قفس تعریف می کنیم.»
برای آنکه دنیا را زندان تعریف کرد و آخرت را رهایی.
آنچه را که هست می‌دانستند، نیست دانست.
و آنچه را که نیست می‌دانستند، هست دانست.

◆◆◆

گفت: چه آورده‌ای برای کفه چپ ترازو؟
یسار گفت: ده‌هزار زشتی که هریک ده گرم پلیدی دارد.
رو برگرداند و گفت: چه آورده‌ای برای کفه راست ترازو؟
یمین گفت: یک خوبی آورده‌ام که خود ده گرم ارزش دارد.
گفت: مطمئنی که چیز دیگری نداری؟
یمین جیب‌هایش را خوب گشت. اندکی خوشحال شد. مثل اینکه چیزی پیدا کرده بود. دست بیرون آورد. کف دستش چیزی می‌درخشید. گفت: یکی دیگر هم هست که خود ده گرم ارزش دارد.
یسار که به زحمت جلوی خنده‌اش را گرفته بود، گفت: «خب دیگر، لازم به وزن کردن نیست. نتیجه مشخص است. یکی و یکی می شود دو تا و این طرف ۱۰هزار تا.»
که ناگهان نگاه تندی به او کرد، یعنی اینجا فقط من نتیجه را معلوم می کنم.
به دستور او آغاز کردند. آن کوله سنگین یسار را کفه چپ گذاشتند و دو خوبی یمین را کفه راست ترازو. و ناگاه....
یسار داشت از تعجب منفجر می‌شد. یمین هم دست کمی از او نداشت. کفه راست ترازو به شدت روی زمین خورد انگار که ده برابر از چپی سنگین‌تر است.
یسار زبان به اعتراض گشود: دو تا ده چطور بزرگ‌تر از ۱۰ هزار ده شده؟!
گفت: بادقت نگاه کن.
دید که آن دهِ بیرون آمده از جیب، رفته روی کله ده اولی. حالا دیگر محاسبات عددی تماما درست بود. ده به توان ۱۰ بالاتر از ده هزار ده که هیچ بالاتر از ۱۰ میلیون ده است.
یسار که حسابی جا خورده بود.بهت زده،به ده بالاسری که حالا دیگر برای خودش توانی شده بود، گفت:«راستی تو کدام کار خیر بودی؟» جواب شنید:«اخلاص»

◆◆◆

محاسبات عددی به ما نشان می‌دهد اگر با طنابی به طول ده متر دایره درست کنیم. و به مدت ده ثانیه دور آن دایره با سرعت ده متر بر ثانیه بچرخی و یا با سرعت ۱۰هزار متر بر ثانیه، دور آن بچرخی. در هر دو صورت در پایان کار در یک نقطه قرار می گیری.
حکایت ده ثانیه و ده دقیقه نیست. حکایت ده سال، حکایت یک عمر است... خوش به حال خر آسیاب.

◆◆◆

در را که باز کردم، حیاط پر از طراوت بود. خیس خیس. به نظرم، مادر امروز صبح حیاط را آبپاشی کرده بود. مادرم هر ده روز یک بار، حیاط را آبپاشی می کند. پس احتمال اینکه علت خیسی حیاط، آب‌پاشی مادر باشد، می‌شود ۱/۱۰.
در خانه را باز کردم. کوچه خیس بود خیابان هم. به گمانم شهرداری، خیابان را آب پاشیده. شهرداری هر ده روز یک‌بار خیابان را آب می‌پاشد. احتمال اینکه علت خیسی خیابان آبپاشی شهرداری باشد، می‌شود ۱/۱۰.
از آنجا که آبپاشی حیاط توسط مادر و آبپاشی خیابان توسط شهرداری از هم مستقل هستند، پس احتمال اینکه «علت خیسی حیاط، آب‌پاشی مادر» و «علت خیسی خیابان و کوچه، آب‌پاشی شهرداری» باشد، می‌شود ۱/۱۰۰=۱/۱۰*۱/۱۰.
پارک هم خیس خیس بود. پارک را هر ده روز یک بار باغبان آب می‌دهد. احتمال آب دادن پارک توسط باغبان می‌شود ۱/۱۰.
آب دادن پارک توسط باغبان، آبپاشی حیاط توسط مادر و آبپاشی خیابان توسط شهرداری از هم مستقل هستند. پس احتمال اینکه «علت خیسی حیاط، آب‌پاشی مادر» و «علت خیسی خیابان و کوچه، آب‌پاشی شهرداری» و «علت خیسی پارک، آب دادن باغبان» باشد می‌شود مستقل است پس احتمال می‌شود ۱/۱۰۰۰ = ۱/۱۰*۱/۱۰*۱/۱۰.
راستی، حیاط مدرسه هم خیس بوده فراش مدرسه هر ده روز یک بار حیاط مدرسه را می‌شوید. این هم مستقل از قبلی‌هاست.
پس احتمال اینکه علت....
دِ جانت بالا بیاید بگو باران آمده و خلاص!

نمره ۲۰ در این درس که بعضی‌ها فکر می‌کنند از ساده‌ترین درس‌های مهندسی است، از آن کسی است که بتواند بشمارد. نعمت‌های داده شده را بشمارد و محال است که یک ماهی بتواند آب‌های اطراف خود را بشمارد و محال است که یک ماهی نفس نفس زدن خود را بشمارد

◆◆◆

هیچ کس نمی‌تواند محاسبات عددی کند در جایی که بزرگ‌ترینشان گفت من نمی‌توانم نعمت‌هایش را بشمارم.
نمره ۲۰ در این درس، در این درس که بعضی‌ها فکر می کنند از ساده‌ترین درس‌های مهندسی است، از آن کسی است که بتواند بشمارد. نعمت‌های داده شده را بشمارد و محال است که یک ماهی بتواند آب‌های اطراف خود را بشمارد و محال است که یک ماهی نفس نفس زدن خود را بشمارد، مگر آن روزی که بیرون آب له‌له بزند. آن وقت شمردن دستش می‌آید.
برای محاسبات عددی نیازمند یک عینک هستی. نام این عینک «عدم ننگر» است.
من از شرق تشکر می کنم که خورشید را هر صبح به ما تحویل می‌دهد و از درخت که میوه را و از مادر که لبخند را و از نفس که فرصت را و از خدا....
و ازخدا که آب‌های در زمین فرورفته را برایمان جمع می کند.

◆◆◆

قانون اول: انسان خدایی به دنیا آمده و اگر مانعی نبیند به خدایی بودن خود ادامه خواهد داد. قانون دوم: به میزان شوقی که به سوی خداوند دارید وجودتان به سمت او شتاب خواهد گرفت. این شتاب با میزان جرم تعلقات شمانسبت معکوس دارد.
قانون سوم: هر قدم که به سوی خدا بردارید، او گامی به سوی شما برمی‌دارد (البته اینجا برخلاف قوانین نیوتن گام‌های شما با گام او برابر نیست).
قانون چهارم: نیروی کششی برقرار است که متناسب با خودتان و خداوند است و با مجذور فاصله‌این دو نسبت عکس دارد.نتیجه آنکه هرچه به حضرتش نزدیک‌تر شویم، سرعت صعودمان بیشتر می‌شود.

◆◆◆

در ابتدا داده‌ها یک میلیون بودند، سدی جلوشان آمد که تنها ۱۰هزار تاشان توانستند از آن بگذرند. از آن‌پس به آنها اطلاعات گفتند.
ریزشی پدید آمد که تنها ۱۰۰تای آنها به دانش تبدیل شدند.
فیلتری محکم باعث شد که از آن تعداد تنها ده عددشان طعم خرد شدن را چشیدند.
اما در انتهای راه بر قله چیزی نماند جز یکی. در نوک قله هیچ چیزی باقی نماند الا یک نقطه.
نقطه هیچ‌چیزی نیست الا برخورد دو خط و کسی نمی‌تواند نقطه را به ما نشان بدهد.
راستی اسم آن نقطه چه بود؟
الف-من ب-توحید ج-هیچی د-هیچ‌کدام

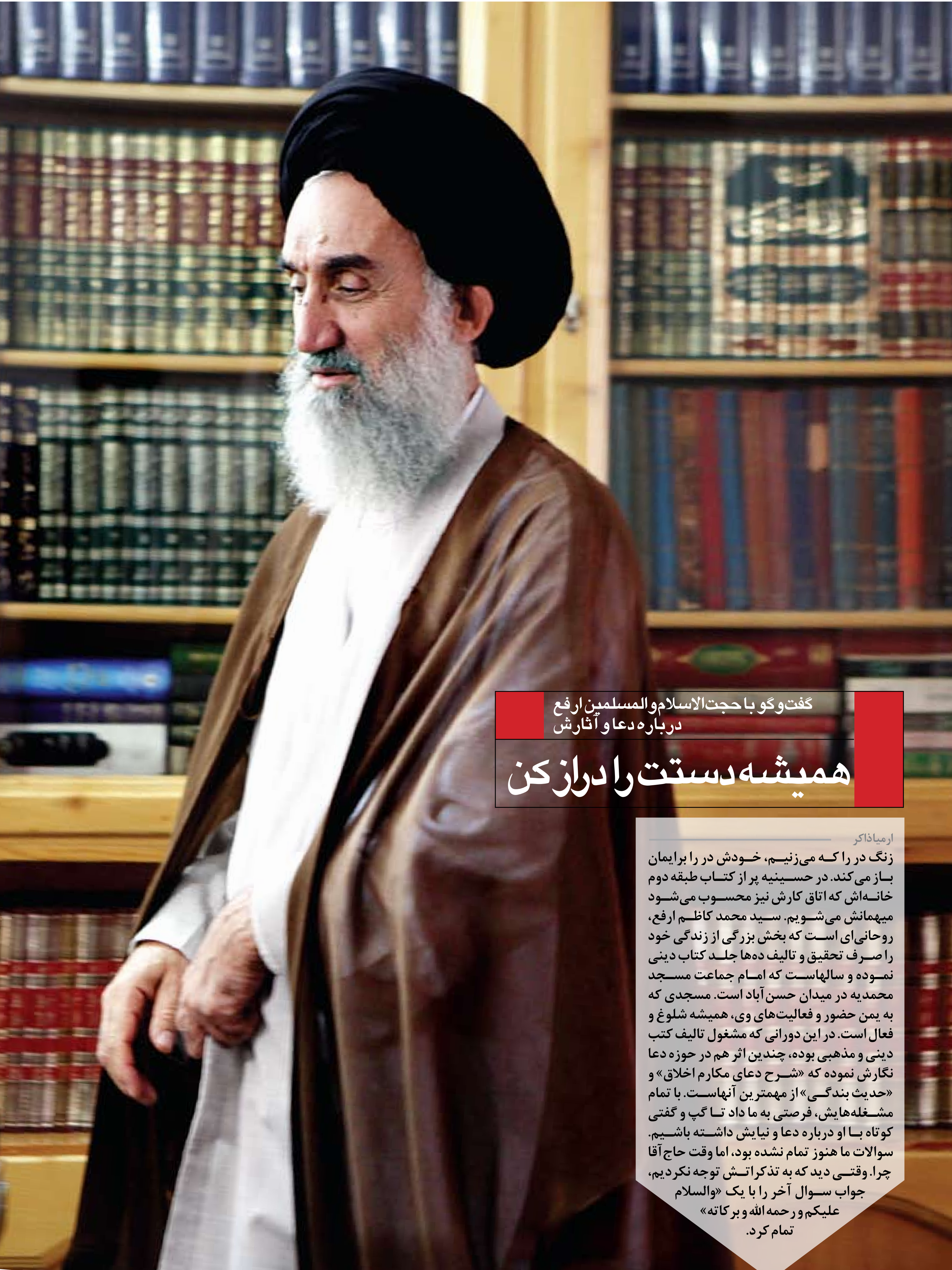
◆◆◆

۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹.....
حیرت فزون شد اما حاصل چه سود با من
ماییم و پای لنگی در فهم بی‌نهایت

نکته

چرا خالی‌نمی‌شوی؟

مگر فیزیک نخوانده‌ای؟ مگر نمی‌دانی اگر دو ظرف باارتفاع آب متفاوت به‌هم متصل باشند، آب از آن ظرفی که ارتفاع آبش بالاتر باشد به ظرف دیگر می‌ریزد؟ «چرا می‌دانم.» مگر نمی‌دانی این نی را که ما هورت می‌کشیم، خالی خالی که شد، خالی از همه چیز که شد، آن‌وقت است که آب هجوم می‌برد و نی پر از آب می‌شود؟ «چرا می‌دانم.» مگر نمی‌دانی قانون است که گازها از محیطی باغلظت و تراکم بیشتر به سمت محیطی باغلظت و تراکم کمتر انتشار می‌یابند؟ «چرا می‌دانم.» تو که این همه را می‌دانی، تو که محاسبات می‌دانی، پس بی‌انصافِ کم‌ارتفاع چرا خالی نمی‌شوی؟ چرا دعا نمی‌کنی؟



گفت‌وگو با حجت‌الاسلام‌والمسلمین ارفع درباره دعا و آثارش

همیشه دستت را دراز کن

ارمیا ذاکر

زنگ در را کـه می‌زنیـم، خـودش در را برایمان بـاز می‌کند. در حسـینیه پر از کتـاب طبقه دوم خانـه‌اش که اتاق کارش نیز محسـوب می‌شـود میهمانش می‌شـویم. سـید محمد کاظـم ارفع، روحانی‌ای اسـت که بخش بزرگی از زندگی خود را صـرف تحقیق و تالیف ده‌ها جلـد کتاب دینی نمـوده و سالهاسـت که امـام جماعت مسـجد محمدیه در میدان حسن‌آباد است. مسجدی که به یمن حضور و فعالیت‌های وی، همیشه شلوغ و فعال است. در این دورانی که مشغول تالیف کتب دینی و مذهبی بوده، چندین اثر هم در حوزه دعا نگارش نموده که «شـرح دعای مکارم اخلاق» و «حدیث بندگـی» از مهمترین آنهاسـت. با تمام مشـغله‌هایش، فرصتی به ما داد تـا گپ و گفتی کوتاه بـا او درباره دعا و نیایش داشـته باشـیم. سوالات ما هنوز تمام نشده بود، اما وقت حاج‌آقا چرا. وقتـی دید که به تذکراتـش توجه نکردیم، جواب سـوال آخر را با یک «والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته» تمام کرد.

عکاس: بهنام موذن

◆ دعا چیست؟ انسـان چه احتیاجی به دعا دارد و اساسا دعا چه تاثیری در زندگی می‌گذارد؟!

«قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ [1]» جواب شـما دقیقا همین آیه شریفه است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید اگر دعای شما نباشد من اعتنایی به شـما ندارم. معلوم می‌شود که دعا رابط بین بنده و معبود است و انسان می‌تواند این راز و دعا را از طریق دل بیان کند، بدون اینکه سخنی جاری کند. ولی وقتی دعا همراه می‌شـود با عبارات موزون، یک نوع ادبیات شـیوا و عبارت‌هایی عاشقانه این هماهنگی بین دل و لفظ و زبان باعث جذابیت بیشتر می‌شـود و خداوند به بنده‌اش توجه ویژه‌تری می‌کند؛ چنانچه در رابطه با انبیایـش می‌فرماید که حضرت داوود(ع) اواب بود، حضرت ابراهیم(ع) اواب بود و خیلی انابه و راز و نیاز در پیشگاه الهی می‌کردند.

درواقع دعا جنبه فطری دارد؛ یعنی انسـان منهای دعا وجود ندارد و حتما باید یک ملجأ باشـد که انسـان بـه آن متکی و متوسل بشود. بنابراین شـما وقتی ادیان را بررسی می‌کنید، می‌بینید کـه ادیان مختلف حتی ادیان غیرآسـمانی‌ای مثل بودایی، برهمایی و... اینها هم اهل دعا هستند.

درواقع دعا جنبه فطری دارد؛ یعنی انسان منهای دعا وجود ندارد و حتما باید یک ملجأ باشد که انسان به آن متکی و متوسل بشود. بنابراین شما وقتی ادیان را بررسی می‌کنید، می‌بینید که ادیان مختلف حتی ادیان غیرآسمانی‌ای مثل بودایی، برهمایی و... اینها هم اهل دعا هستند

اگر در یک معبدی که مجسـمه بودا در آن وجود دارد، بروید و ببینید که بودایی‌ها چه می‌کنند، شگفت‌زده می‌شوید. اگر ما سجده می‌کنیم در پیشـگاه پروردگار، آنها به قامت خودشان را روی زمیـن پـرت می‌کنند. تمام وجودشـان را روی خاک قرار می‌دهند، ساعت‌ها دو دسـت را در برابر لب‌ها می‌گذارند و مشـغول ذکر می‌شـوند و درخواسـت‌های مادی و معنوی خودشان را از بت می‌خواهند.

این حکایت از این می‌کند کـه دعاجویی مثل خداجویی جزء فطرت انسان است؛ یعنی هیچ انسانی جدا از دعا نیست. منتها خوراک هر انسـانی فرق می‌کند. مثل بچه‌ای است که گرسنه اسـت، اگر غذای خوب و طبخ شـده و مناسـب در اختیارش گذاشـتی، گذاشـتی و اگر نه سـروصدا راه می‌اندازد، می‌رود سراغ سفره تا رفع گرسنگی کند و نیاز خودش را با تکه‌ای نان که شاید کپک هم زده باشد برطرف می‌کند. این نوع انسان‌ها هم چـون خوراک صحیح به آنها داده نشـده و حضرت معبود به آنها معرفی نشـده یا نرفته‌اند تا آن معبود یکتا را بشناسند. به‌ناچار باید ایـن نیاز را برطرف کنند، حالا کجـا باید این نیاز مرتفع شـود؟! در معبد، در بتکده. در حالی که اگر به فطرتش نگاه کنید، می‌بینید کـه دنبال خداوند اسـت. پس اصل دعا موضوعیت دارد؛ یعنی دعا جزء فطرت ماست.

حتی آنهایی که لائیک هسـتند و هیچ دین و مذهبی را قبول ندارند، از یکدیگر التماس دعا دارند. یعنی شـب زنگ می‌زند به دوسـتش و می‌گوید که فلانی من فردا یک چک دارم، از تو درخواسـت می‌کنم که این حاجت مرا بـرآورده کن؛ یعنی به انسـان رجوع می‌کند. این بیانگر این است که انسان نیازمند و محتاج است به دعا. حتی اگر خدا را هم قبول نداشته باشد.

◆ دعا و قضا و قدر چه ارتباطی با هم دارند؟! اگر همه چیز ثبت و ضبط و از قبل برنامه‌ریزی شـده است پس دعا برای چیست؟

ما دو نوع اجل داریـم؛ یک اجل معلق داریم و یک اجل حتمی و قطعی. در مورد آن اجلی که حتمی و قطعی است، نمی‌توان کاری کرد، چون خداوند حکم قطعی خودش را صادر کرده که این انسان چند سـال زندگی کند در زمان فرا رسیده، پرونده باید بسـته شـود؛ «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ [2]» قرآن می‌فرماید وقتی اجل شما فرا برسد نه یک ساعت جلو می‌افتد و نه یک ساعت عقب.

اما در مـورد اجل معلـق؛ حوادثی هسـتند که برای انسـان اتفاق می‌افتـد؛ مثل ورشکسـتگی‌های مـادی، مثل طلاق و جدایی و مثل حوادث جـاده‌ای. در واقع ایـن حوادث راه‌حل دارند. خداوند بـزرگ برای رفع ایـن حـوادث و اتفاقات اول می‌گویـد دعا کنید. از مـن بخواهید خدایا مـن را حفظ کن؛ «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ [3]» وقتی یک بنده‌ای خالصانه از درگاه الهی درخواسـت مصونیت کند، خداوند به او می‌دهد.

خداوند فرموده: «وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ [4]»؛ شما من را بخوانید، اسـتجابت با من. و نگفته است که چه دعایی از من بخواهید، فرموده که هر دعایی خواسته باشید که مصلحتتان باشد، استجابتش می‌کنم. حتی تاکید می‌کند که پیامبر «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ [5]»؛ «اگر بندگان من سـراغم را از تو بگیرند بـه آنها بگو که من به شما نزدیک هستم، اسـتجابت می‌کنم دعای شما را وقتی مرا می‌خوانید.»

ممکن است که برای انسان تقدیر اجل معلق شده باشد. به این معنا که بناست در جاده‌ای تصادف کند ولی باب صدقه باز است و باب دعا و ذکر الهی گشوده است. نمونه‌اش هم آیه‌الکرسی و سوره مبارکه قدر که این نقش را دارند. البته اینها برای کسانی است که معتقد به این مسائل هستند. وقتی انسانی باور داشته باشد با ارتباط با حضرت حق می‌تواند خواسته‌هایش را از خدا دریافت کند، می‌تواند در برابر بعضی از حوادثی که قرار اسـت برایش اتفاق بیفتد با دعـا خواندن، صدقـه دادن و صله‌رحم کردن مصون بماند.

◆ یک سـوال اینجا مطرح می‌شـود که دعا کـردن یعنی اینکه تـلاش نکنیم؟! عده‌ای می‌گویند مـا دعا می‌کنیم و منتظریم که خودش به ما بدهد و ساکن می‌نشینند جایی و کاری نمی‌کنند.

در روایت داریم که وقتی این آیه شـریفه نازل شد «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ [6]»؛ اگر کسی تقوای خدا را پیشه خودش قرار بدهد، خداوند دری به روی او می‌گشاید و روزی بی‌حساب به او می‌دهد. چند نفر از مسلمانان برداشت غلط کردند و گفتند که وقتی آدم باتقوا باشد و خداوند هم روزی بی‌حسـاب بدهد چـرا باید زحمت بکشـیم و عرق بریزیم. در مسـجد متحصن شـدند و حلقه‌ای برای خودشان درست کردند و اسم آن را هم گذاشتند «رجال الحق».

این خبر به پیغمبر(ص) رسید. رسـول خدا(ص) آمدند و آنها را از مسجد بیرون کردند و فرمودند که شما اشتباه فهمیدید؛ بروید دنبـال کار. هر کسـی آن مقدار که تـلاش می‌کند، نصیبش می‌شـود «وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى [7]» شما باید بروید و فعالیـت خودتان را انجام بدهید و تقوا را هم پیشـه خودتان قرار بدهید تا روزی‌ای که نصیب شـما می‌شود «من حیث لا یحتسب» باشد.

اینکه ما بگوییم دعا می‌کنیم که اللهم ارزقنا نان، گوشت، مرغ و... با این «اللهم ارزقنا» کار درسـت نمی‌شـود. باید حرکت و تلاش هم باشد.

◆ بر عکس این قضیه هم وجـود دارد. خیلی‌ها می‌گویند که خودمـان از پـس کارهـا برمی‌آییم. دیگر چـه نیازی به‌دعاکردن؟

انسان نباید فکر کند که فقط خودش است؛ بداند که خیلی‌ها دنبال این معنا بودند که درآمدی را کسـب کنند و کسب هم کرده‌اند. به قول خودشـان اعتمادبه‌نفسشان آن‌قدر قوی بوده که با فکر و اندیشه خودشان سرمایه‌ای به هم زدند، اما همین انسان‌ها شب خوابیدند و صبح شـاهد این بودند صاحب هیچ چیزی نیستند. یعنی خداوند به آنها تفهیم کرد که خیال نکنید که فقط شما هستید. درست اسـت که علل و اسباب را من در اختیار شما گذاشـتم اما اگر اراده بکنم می‌توانم مثل جانتان،

نکته

تالیفاتی از حجت‌الاسلام ارفع

کسی که مسجد شلوغ محمدیه را هنگام نمازهای ظهر و شب ببیند، یا پای سخنرانی های دوشنبه و پنجشنبه ایشان نشسته باشد، فکر نمی کند که حجت الاسلام ارفع با وجود اداره چنین مسجدی، فرصت نوشتن ده ها عنوان کتاب دینی را هم داشته باشد. برخی تألیفات ایشان در حوزه دین و اهل بیت(ع) عبارتند از: درمانگاه معنوی؛ ترجمه قرآن کریم؛ ترجمه نهج البلاغه؛ ترجمه صحیفه سجادیه؛ مجموعه سیره عملی اهل بیت(ع)؛ آیات الولایه در پرتو فضائل امیرالمومنین علی(ع)؛ شرح دعای مکارم الاخلاق؛ حدیث بندگی، شرح موضوعی صحیفه سجادیه؛ اسماء الحسنی: بهره انسان از اسماء الهی؛ سنت ها را از یاد نبریم؛ روش ارشاد نسل جوان آنچه باید فرزندان ما بدانند؛ چهل منزل سلوک؛ خانواده در مکتب قرآن و اهل بیت(ع)؛ عبادت از منظر نهج البلاغه؛ توحید و شناخت پروردگار از منظر نهج البلاغه؛ نهج الولایه: شرح خطبه غدیریه مولاامیرالمومنین علی(ع)؛ شناخت اباصالح المهدی(عج) در آموزه های دعا و زیارت

خارج از متن

دعای باکلاس

بعضی فکر می‌کنند که وقتی انسان دعا می‌کند باید حتما گرفتار باشد، بیمار باشد و... تا دعا کند و بگوید که خدایا گره کار ما را باز کن. این یک بعد بسیار کوچکی از دعاست. منزلت دعا بالاتر از این حرف‌هاست. انسان در ماه مبارک رمضان باید بگوید خدایا حال نیایش به من بده. دوستت دارم و یک کاری کن که من کارهایی انجام بدهم که دوستم داشته باشی. امیرالمونین(ع) می‌فرماید: «انت کما احب واجعلنی کما تحب.» تو همان‌طوری هستی که من دوستت دارم. پس من را جوری بکن که دوستم داشته باشی. به این می‌گویند یک دعای باکلاس. دعا کند خدایا به من توفیق عرفان و معرفت واقعی به خودت را عنایت کن. حجاب‌ها را از مقابل چشم من بردار. در ماه رمضان دعا کند که خدایا به من توفیق بده که نماز صبحم قضا نشود. به من توفیق نیایش شبانه بده. بنابراین چقدر خوب است که در ماه مبارک رمضان دعاهای پیش پا افتاده مثلا دعا در مورد روزی و مشکلات روزمره را کنار بگذاریم و سطح فکرمان را ببریم بالا و از خداوند چیزهای درشت و بزرگ بخواهیم. سعادت دنیا و آخرت را بخواهیم. همنشینی با انبیا، شهدا و صدیقین را بخواهیم. از بزرگ باید چیز بزرگ خواست. این چیزهای معمولی را از آدم‌ها هم می‌توان درخواست کرد. از خداوند تبارک و تعالی باید قد عظمت، بزرگی و جلالش طلب کرد.

مالتان را هم بگیرم و همین طور این موضوع درباره مقام و مسؤولیت نیز صادق است. نمونه‌اش هم قارون سرمایه‌دار و فرعون قدرتمند است. قرآن هم به آن اشاره کرده که اینها در ید قدرت پروردگار خرد شدند.

◆ **اما بعضی مواقع انسان‌ها دعا می‌کنند ولی به استجابت نمی‌رسد، دقیقا در همین نقطه است که بعضی از انسان‌ها از خدا مایوس می‌شوند و حتی ممکن است بعدا اعتقاداتشان هم از بین برود. این عدم استجابت دعا از کجا نشات می‌گیرد و آن از بین رفتن اعتقاد هم منشأش کجاست؟!**

پاسخ این سوال کمی مبسوط است: اولا، دعا مستجاب نشدن دلیل بر این نیست که این آدم، آدم بدی است. چون بعضی‌ها این طور استنباط می‌کنند که خدا با ما قهر است و جواب ما را نمی‌دهد؛ این را از ذهنشان بیرون کنند. خیلی مواقع وجود دارد که خداوند طرف را واقعا دوست دارد اما به خاطر اینکه ایمانش را از دست ندهد و به خاطر اینکه در آینده اتفاقات ناگواری برایش نیفتد به اندازه کفافش به او می‌دهد؛ به اندازه‌ای که بتواند استغنای از خلق داشته باشد.

تجربه تاریخی‌ای داریم که بعضی‌ها آمدند محضر پیغمبر(ص) مثل ثعلبه که درخواست کرد وجود نازنین رسول خدا(ص) دعا کند روزی وسیعی داشته باشد، پیغمبر(ص) فرمودند صلاح نیست، اصرار کرد. حضرت دعا کردند. او کسی بود که در صف اول نماز می‌ایستاد. وقتی احشامش زیاد شدند، حتی فرصت نمی‌کرد، مسجد بیاید. بعد هم که آیه زکات نازل شد، رفتند از او زکات بگیرند، گفت: «زکات چیست؟! من اهل زکات نیستم.» بنابراین اگر کسی دعایی کرد و دعایش مستجاب نشد همیشه این گونه نیست که به ضررش باشد. این یک نوع لطف خفیه الهی است.

اما اینکه بعضی‌ها دعا می‌کنند ولی نتیجه‌ای از دعایشان نمی‌گیرند. مثلا یک بیماری دارند، به عناوین مختلف نذر می‌کنندودعامی کنندونیایش. امااین بیمار خوب نمی‌شود. علت این است که پشت صحنه این جهان چیزهایی وجود دارد که ما نمی‌دانیم. این جهان یک ظاهر دارد و یک باطن. ما ظاهر را می‌بینیم اما باطن این عالم چیز دیگری است؛ یعنی گاهی بعضی از بیماری‌ها، اتفاق‌ها و... برای خانواده‌ها یک عمر تجربه عبادی است؛ یعنی طرف توجه ندارد که دائما دارد خدا را بندگی می‌کند. این انسان دارد اوج می‌گیرد و دارد عروج می‌کند.

خداوند هر کسی را به یک نحوی امتحان می‌کند. یک نفر را با ثروت و فرد دیگری را با فقر، یکی را در سلامتی امتحان می‌کند و فرد دیگر را در بیماری.

◆ **در روایات مختلفی به بحث ارتباط بین دعا و اهل بیت اشاره شده. مثلا در حدیثی امام علی(ع) می‌فرماید: «هر وقت چیزی از خدا خواستی دعایت را با صلوات بر پیامبر شروع کن.» این ارتباط سرچشمه گرفته شده از کجاست؟**

این عالم، عالم علل و اسباب است؛ یعنی عالمی است که هر چیزی با وسیله انجام می‌شود. شما هر کاری را که بخواهید انجام بدهید باید یک وسیله‌ای برای رسیدن به هدف و مقصدتان داشته باشید. مثلا سفری می‌خواهید بروید به یک ماشین احتیاج دارید. جهان، جهان وسیله است. خداوند هم می‌فرماید به من هم که می‌خواهید برسید باید با وسیله بیایید. دست خالی نمی‌توانید بیایید؛ «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَیهِ الْوَسِیلَةَ[۹]» ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوا را پیشه خود قرار دهید و برای رسیدن به خدا وسیله پیدا کنید.

ما هم خطاب می‌کنیم به ۱۴ معصوم که: «انتم الْوَسِیلَةَ الی الله» وسیله ما به سوی پروردگار شما ۱۴ معصوم هستید. بنابراین دعای توسل را می‌خوانیم و در آن ۱۴ معصوم را نام می‌بریم. این حکایت از این دارد؛ در حالی که مرزی بین ما و خدا نیست، به صراحت قرآن «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِید[۱۰]» خدا از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است همین خداوند که این موضوع را بیان می‌کند، می‌گوید اگر می‌خواهی سراغ من بیایی «وابتغوا الیه الوسیله.» با وسیله بیا.

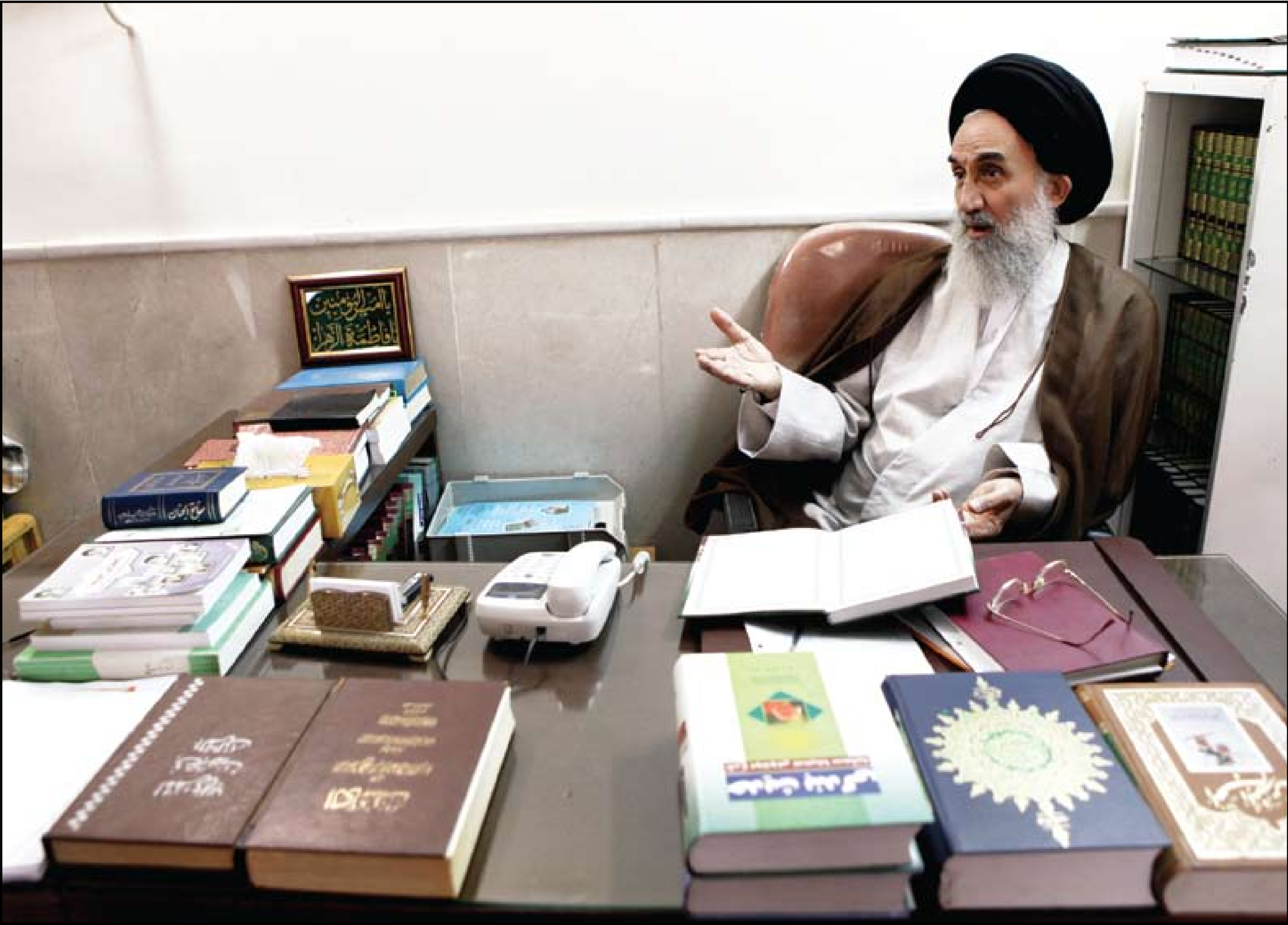
ما در دنیا از ابتدا تاکنون جست‌وجو می‌کنیم و بررسی می‌کنیم که کدام گروه، جمعیت و... هستند که عصمت به معنای واقعی دارند؛ یعنی تمام ابعاد عصمت را در وجود خودشان دارند و برگزیده الهی هستند. مطالعه می‌کنیم و می‌بینیم گل سرسبد خلقت این ۱۴ بزرگوار هستند؛ معصومینی که نقطه منفی‌ای در پرونده‌شان دیده نشده که اگر بود، دشمنان تا به حال برملا می‌کردند.

ولی حتی ما به کسانی که جزء شیعیان نیستند مثل قندوزی که کتاب «ینابیع الموده» را نوشته یا مفسرانی مثل جلال‌الدین سیوطی در تفسیر «در المنثور» و حتی فخر رازی که به امام المتشککین معروف است و از بزرگان اهل سنت است به آیاتی می‌رسند که آیات الولایه است و در شأن اهل بیت است متوقف می‌شوند و شأن نزول آیات را در زمینه آقا امیرالمومنین(ع) و ائمه بیان می‌کنند که یک نظری است که ما هم به آن معتقدیم. مثل آیه تطهیر و سوره انسان که شیعه و سنی متفق‌القول هستند که جز خمسه طیبه کسی مشمول این آیات نیست. اینها حکایت از چه می‌کنند؟! حکایت از این دارند که این خوبان عالم شایستگی این معنا را دارند که ما آنها را واسطه قرار بدهیم بین خدا و خودمان.

> خیلی مواقع وجود دارد که خداوند طرف را واقعا دوست دارد اما به خاطر اینکه ایمانش را از دست ندهد و به خاطر اینکه در آینده اتفاقات ناگواری برایش نیفتد به اندازه کفافش به او می‌دهد؛ به اندازه‌ای که بتواند استغنای از خلق داشته باشد.

◆ **این وسیله‌ها که مخصوص ما شیعیان است.**

نخیر. فیض آنها عالمگیر است و مسلمان و مسیحی و یهودی و... را دربرمی‌گیرد. ظدر کشور خودمان اقلیت‌های مذهبی هستند؛ مثل مسیحی‌ها و یهودی‌ها. می‌بینید که نسبت به



شخص امام حسین(ع) و شخص قمر بنی‌هاشم(ع) ارادت ویژه‌ای دارند و نذر می‌کنند و حاجت هم می‌گیرند.

این بزرگواران آن‌قدر کرمشان بالاست که نمی‌گویند حالا تو یک مسیحی هستی پاسخت را نمی‌دهیم، حتی بعضی‌هایشان که به دلایل شرعی ما شیعیان نباید وارد حرم حضرت امام رضا(ع) بشوند و خودشان هم مقید هستند (مسیحی‌هایی سراغ دارم) اینها در سال، یکی دو بار می‌روند در صحن جامع رضوی مقابل قبر مطهر آقا امام رضا(ع) می‌ایستند و عرض ادب می‌کنند و اشک می‌ریزند و حاجت هم می‌گیرند. این حکایت از این دارد که این بزرگواران فقط برای ما نیستند و برای بشریت هستند.

◆ **جدیدا کتاب‌هایی با موضوع صلوات درمانی منتشر می‌شود که با ذکر تعداد مشخصی صلوات، فلان مشکل شما رفع می‌شود. نظر شما در مورد این کتاب‌ها چیست؟**

معمولا عده‌ای دنبال نیازهای معنوی مردم هستند. بعضی‌ها شاید صادقانه عمل کنند و بعضی‌هایشان هم ممکن است برای خودشان دکان باز کرده باشند تحت عنوان ختوم. حتی جزواتی بنویسند و دعوت کنند به این برنامه.

اعتقاد بنده این است که خوب است دعا منشأ وحی داشته باشد و اگر ندارد، منشأ امامت داشته باشد. چون آن بزرگواران ادب در دعا را رعایت می‌کردند و می‌دانستند که چه دعایی خوب است و چه دعایی بد. خود صلوات هم از نظر هویت و ارزش بالاترین دعاست؛ یعنی ما معتقدیم که دعای مستجابی که رخور ندارد؛ اللهم صل علی محمد و آل محمد است. خداوند باک و ابایی ندارد که بر محمد و آل محمد(ص) درود بفرستد. حتما جزء دعاهای مستجاب است.

در روایات هم فراوان داریم که وقتی می‌خواهید دعا بکنید اول یک صلوات بفرستید و آخر هم یک صلوات. خداوند دعای شما را به برکت صلوات‌هایی که فرستادید مستجاب می‌کند و آقا امام سجاد(ع) آموزه‌شان در صحیفه سجادیه همین است. شما از اول تا آخر صحیفه سجادیه را مطالعه کنید، ۵۴ تا دعاست و صدها صلوات در این دعاها وجود دارد. با صلوات شروع می‌کنند و با صلوات هم ختم می‌کنند. حتی در بین دعایی مثل دعای مکارم الاخلاق هر چهار و پنج خطی که دعا می‌کنند یک صلوات می‌فرستند که این مجموعه دعاهای حضرت آموزه‌ای برای ماست که ما دعاهایمان را با صلوات شروع و ختم کنیم.

اما اینکه انسان بیاید یک‌سری حرکات غیر اهل بیتی را انتخاب کند و برای خودش شرایطی را به وجود بیاورد که اگر ۱۰ هزار تا، ۱۴ هزار تا و... صلوات بفرستید یا با زعفران بنویسید یا فوت کنید در آب، اینها را من به طور کلی رد نمی‌کنم، برکت دعا و نورانیت صلوات این آثار را دارد ولی باید آن افرادی که سراغ این انسان‌ها می‌روند متوجه باشند که اینها را فریب ندهند و نان دانی برای خودشان درست نکنند.

از اینها گذشته صلوات یک دعاست. ما هم در قرآن آیات دعایی داریم. ربناهای زیبایی داریم که خیر دنیا و آخرت در آنها نهفته است. همچنین در مضامینی که از ائمه(ع) به ما رسیده نیز همین‌طور است. در ماه مبارک رمضان دعای ابوحمزه ثمالی را بررسی بکنید! از اول تا آخر مجموعه‌ای است غنی از عرفان و شناخت و معاشقه با خالق. باید مراقب بود که گرفتار ختم بازی‌های نشویم و از اصل دعاهای محکم رسیده از اهل بیت غافل شویم.

در آن دعاها درس معرفتی هم هست، دعاهایی که از ائمه(ع) رسیده مجموعه‌ای هستند از توحید، معاد، نبوت، اخلاق و....

◆ **نقش دعا در ماه رمضان چیست و چرا دعا در ماه مبارک رمضان این‌قدر پررنگ می‌شود؟**

ماه مبارک رمضان، ماه خودسازی و تزکیه نفس است. هم اینکه فضا، فضای مناسبی می‌شود از جهت اینکه اشخاص روزه می‌گیرند و همچنین خود روزه‌داری باعث می‌شود که انسان هم سمومات مادی بدنش از بین برود و هم سمومات معصیتی از دلش زدوده شود. چون دعا زمینه می‌خواهد. اگر کسی دلش شکسته و دل مصفا و پاکیزه نداشته باشد نمی‌تواند با همین دوستی که از رگ گردن نزدیک‌تر است ارتباط برقرار کند. به قول سعدی که می‌گوید:

دوست نزدیک‌تر از من به من است
وین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست
در کنار من و من مهجورم

ماه مبارک رمضان زمینه مستعدی است برای ارتباط با حضرت معبود. فضا، فضای پاکیزه‌ای می‌شود. شما اگر به پلیس، دادگستری و... مراجعه کنید می‌بینید درصد جرم و جنایت‌ها کاهش یافته، چرا؟ برای اینکه یک عده می‌گویند ماه رمضان است و باید احترام این ماه را نگه داشت و از تظاهر به گناه پرهیز کرد. ممکن است روزه هم نگیرد ولی حرمت رمضان را حفظ می‌کند.

خود همین فضا وقتی پاکیزه می‌شود زمینه مستعد می‌شود برای استجابت دعا و ارتباط با پروردگار متعال. بر همین اساس است که ماه رمضان واقعا ماه ارتباط با خداست و دعاهایی که وارد است. برای هر روز یک دعا وارد است. شب‌های ماه مبارک رمضان دعای سحر، شب‌های قدر جوشن کبیر و... علت عمده‌اش همین است که نهال در جایی پرورش پیدا می‌کند که پاکیزه باشد.

> ماه رمضان واقعا ماه ارتباط با خداست و دعاهایی که وارد است. برای هر روز یک دعا وارد است. شب‌های ماه مبارک رمضان دعای سحر، شب‌های قدر جوشن کبیر و.... علت عمده‌اش همین است که نهال در جایی پرورش پیدا می‌کند که پاکیزه باشد

فضای معنوی هم همین حکم را دارد. شما وقتی داخل مسجد می‌شوید می‌بینید که فضا، فضایی معنوی است. دوست دارید موعظه گوش بدهید و پای تفسیر بنشینید و... ماه رمضان چنین حکمی دارد. ماه رمضان حال مسجد را دارد و حال عبادت را دارد. فضا فضای معطری است برای ارتباط با پروردگار.

والسلام علیکم و رحمة و برکاة

نکته

مغرور نشو

آن کسی که می‌گوید من کاری به نماز و نیایش و... ندارم و خودم هستم و خودم، کافی است که یک کدام از رگ‌های مویی سر یا قلبش مسدود شود تا کارش تمام شود. پس باید دعا کند که خدایا حالا که به من روزی دادی، این توفیق را نصیبم کن که این روزی را در مسیر درستش مصرف کنم و مغرور نشوم. چون قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنسَانَ لَیَطْغَى أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى[۸]» این انسان طغیان می‌کند وقتی احساس بی‌نیازی می‌کند. برای اینکه آن احساس طغیان به انسان دست ندهد، حالا که می‌گوید روی پای خودم ایستادم باید ارتباطش با حضرت معبود محفوظ باشد و بگوید خدایا با اینکه تلاش کردم و سرمایه جمع کردم و مال و اموال‌دار شدم؛ ولی همه اینها در سایه عنایت شما به من رسیده.

پی‌نوشت:
۱-سوره فرقان-آیه ۷۷
۲-سوره اعراف-آیه ۳۴
۳-سوره یوسف-آیه ۶۴
۴-سوره غافر-آیه ۶۰
۵-سوره بقره-آیه ۱۸۶
۶-سوره طلاق-آیه ۲ و ۳
۷-سوره نجم-آیه ۳۹
۸-سوره علق-آیه ۶ و ۷
۹-سوره مائده-آیه ۳۵
۱۰-سوره ق-آیه ۱۶



جایگاه اثر عامه‌پسند و امر سرگرمی در رسانه ملی

بیدارکننده غفلت‌زا

محمدرضا وحیدزاده

بخشی از کارکرد اصلی هر رسانه و به تبع آن صدا و سیما توجه به مخاطب عامه و درنتیجه ساخت آثار عامه‌پسند است. ممکن است این اصطلاح به مذاق بسیاری خوش نیاید و از آن همچون یک بیماری مسری بگریزند. اما نباید فراموش کرد که انکار این امر، نادیده انگاشتن بخش مهمی از ماهیت و رسالت رسانه است و در دنیای معاصر، فهم نکردن رسانه خسارات جبران‌ناپذیری را به همراه خواهد داشت. کمترین نتیجه این چشم‌پوشی آن خواهد بود که در نبود اثر خوب و مناسب از سوی تولیدکنندگان داخلی، کسانی از آن سوی مرزها برای این امر خطیر آستین همت را بالا خواهند زد و هر کم‌کاری ما را با تلاش و ایمانی شگفت، جبران خواهند کرد.



با این مقدمه می‌توان با جدیت گفت توجه به تولیدات فرهنگی عامه‌پسند همچون شعر عامه‌پسند، داستان عامه‌پسند، فیلم عامه‌پسند و...، ضرورتی انکارناپذیر و البته نیازمند کار علمی دقیق و باپشتوانه است.

اما شاید بخش پرخطرتر و خط قرمزدارتر و همچنین غامض‌تر، مساله محصولات مذهبی عامه‌پسند یا زردباشد. بخشی از این امر ناظر بر بازخوردهای فرهنگی و اجتماعی بحث است و بخشی نیز ناظر بر پیچیدگی‌ها و غموض بسیار موضوع.

این نوشتار کوتاه نه توان و ظرفیت پرداختن به این بحث را دارد و نه جسارت و مدعای آن را اما تلاش دارد در همین مجال اندک بخشی از زمینه‌های این غموض را بازکاوی کند. برای روشن‌تر شدن مساله لازم است در ابتدا مفهوم عامه‌پسند یا همان زرد، کمی توضیح داده شود.

تقریبا همه ما با اصطلاح «زرد»آشنا هستیم و هنگام شنیدن نام آن، تصوری از آن در ذهنمان نقش می‌بندد. اما به راستی چه چیزی سبب تمایز معنایی محصولاتی چون فیلم زرد، نشریه زرد و کتاب زرد با دیگر محصولات فرهنگی شده است؟ اشتراک معنایی این اصطلاحات چیست؟

به‌نظر می‌رسد آنچه سبب شده است که نام زرد را برای این دست از محصولات برگزینیم، نوعی اشتراک در نحوه تعامل با مخاطب در آنهاست.

در واقع مخاطب بیشتر این محصولات، مخاطب ساده‌پسند و ساده‌انگار است. گویی طی یک قانون نانوشته، از پیش توافق شده است که این محصولات به دغدغه‌های نازل و ارزان مخاطبان خود بپردازند و به شیوه‌ای جذاب، سطحی‌ترین مسائل مخاطب را موضوع اصلی خود قرار دهند و در مقابل نیز مخاطبان با بزرگواری هرچه تمام‌تر از کنار آشکارترین ضعف‌ها و پیش‌پا افتاده‌ترین کاستی‌های اجرایی و محتوایی آنها درگذرند.

گویی هدف اصلی همه آنها سرگرمی و رویکردشان سادگی است. درواقع با نظر افکندن به بخش عمده‌ای از گیشه روزنامه‌فروشی‌ها و پرده سینماها و میز فروشگاه‌های سیار کتاب درخواهیم یافت که نخ تسبیح این قبیل از آثار همان عبارت سرگرمی است.

سرگرمی اصطلاح مهمی است؛ آن‌گونه که درمقابل مخالفان هنر عامه‌پسند، مدافعانی قرار دارند که لازمه اصلی هنر عامه‌پسند را تامین سرگرمی می‌دانند. رسانه ملی نیز در بسیاری از مواقع این مفهوم را یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های خود در تولیداتش قرار داده و حتی در ایام ماه مبارک رمضان نیز شاهد آن هستیم که حجم بالایی از برنامه‌های تلویزیون دربرگیرنده تولیداتی است که بیشتر کارکرد «سرگرمی» دارد.

حال پیش از باز کردن مساله باید تکلیف خود را با این کلمه روشن کنیم. «سرگرمی» مفهوم شناخته‌شده و متداولی است که بسیاری از مدیران فرهنگی کشور نیز علاقه بسیاری به آن دارند و بخشی از دغدغه و توان خویش را صرف فراهم‌سازی مقدمات و زمینه‌های آن می‌نمایند. در بین عموم نیز تلقی‌ای که از خدمتگزاری واقعی وجود دارد در گرو ایجاد همین مساله است. حال آنکه بسیاری، از جمله نگارنده همین سطور، تصور دیگری از این واژه دارند و چندان به آن دلخوش نیستند.

اگر بخواهیم بی‌پرده و با صراحت مساله را مطرح سازیم باید بگوییم از نگاه این گروه «سرگرمی» معادل همان غفلت و به تعبیر قرآنی آن «لهو و لعب» است. به‌نظر می‌رسد اینکه متولیان امور فرهنگی و اجتماعی هم خود را مصروف اموری کنند که براساس آنها عمر مردم جامعه به کارهای لذتبخش و غفلت‌زا و البته بدون سود و نتیجه مادی و معنوی بگذرد، چیزی نیست که رسالت انقلابی و اسلامی حرکت عظیم حضرت امام خمینی(ره) به دنبال آن بوده باشد. اگرچه ممکن است با اقتضائات و نیازهای روز جامعه، عملکردی این‌گونه هماهنگ‌تر و متناسب‌تر به نظربرسد!



طی یک قانون نانوشته، از پیش توافق شده است که این محصولات به دغدغه‌های نازل و ارزان مخاطبان خود بپردازند و به شیوه‌ای جذاب، سطحی‌ترین مسائل مخاطب را موضوع اصلی خود قرار دهند و در مقابل نیز مخاطبان با بزرگواری هرچه تمام‌تر از کنار آشکارترین ضعف‌ها و پیش‌پا افتاده‌ترین کاستی‌های اجرایی و محتوایی آنها درگذرند



حال اگر باز به مفهوم آثار مذهبی زرد نظری بیفکنیم باید بگوییم شاید هیچ واژه‌ای به اندازه سرگرمی نتواند ماهیت این محصولات را بازنمایی کند؛ واژه‌ای که در پس معنای خود مفهوم واژه قرآنی غفلت را با همه بار معنایی منفی آن داراست و در پیش رو عاری از این تلخی و گزند است و حتی تا حدودی موجه و پذیرفتنی.

به تعبیر دیگر رسالت اصلی این محصولات بسط و تثبیت غفلت در جامعه با چهره‌ای رسمی و وجیه است. همه اِشکال مساله نیز از اینجا آغاز می‌شود؛ یعنی از جایی که غفلت را کارکرد اصلی محصولات عامه‌پسند بدانیم. آنگاه تعبیر آثار زرد مذهبی را چگونه باید تفسیر کنیم و راه توضیح تناقض پیش‌آمده چیست؟ اگر کارکرد اصلی مذهب بیداری است، حاصل برایند مضاف و مضاف‌الیه مذهبی زرد را چه می‌توان معنا کرد؟ بیدارکننده غفلت‌زا؟!

اصلی‌ترین معیار گزینش و عرضه این آثار جذب سریع مخاطب و ترغیب او به توجه است. با وجود تنوع موضوعی قابل تامل این آثار که البته ریشه در همان پاسخگویی حداکثری به نیاز مخاطب دارد، روشن است که معیار مذکور، وجه اشتراک اکثریت آثارعرضه‌شده‌است.

البته باید متذکر شد که انکار این بخش از نیاز جامعه به انکار آفتاب عالم‌تاب می‌ماند و کمتر کسی را می‌توان سراغ گرفت که منکر وجود چنین نیازی در جامعه باشد. اما پرسش اصلی نحوه پاسخگویی به آن است؛ به‌راستی باید درباره این مساله اندیشید که آیا بین چشم پوشیدن بر این بخش از مخاطبان و صرف نظر کردن از آنها و در مقابل بسط و تثبیت ساده‌انگاری و غفلت موجود، راه سومی وجود ندارد؟

مرور برنامه‌های ماه مبارک رمضان صدا و سیما در سال گذشته از این جهت می‌تواند اهمیت بیابد؛ در سال گذشته به نظر می‌رسید رسانه ملی در آماده‌سازی برنامه‌های ماه مبارک توجهی جدی را صرف کاستن از این‌گونه آثار خویش کرده است.

در واقع بخش مهمی از ساعات پخش را، آثار سرگرم‌کننده در اختیار داشتند اما در کنار آن و در قیاس با سال‌های پیش می‌شد تغییر نسبتا محسوسی را مشاهده کرد. حال باید این رویکرد جدید صدا و سیما و نتایج مترتب بر آن را به‌طور ویژه مورد توجه قرار داد.

از این منظر کاهش برنامه‌هایی با کارکرد ایجاد «سرگرمی» امر مطلوبی است، اما این امر تنها قسمت اول مساله است و هنوز نیمی از مساله و بخش مهم‌تر آن باقی مانده است؛ اینکه این‌گونه نباید باشد را پذیرفتیم اما اکنون باید پرسید پس چگونه باشد؟

اکنون باید دید که آیا این رسانه تاثیرگذار توانسته در جایگزینی برنامه‌های مناسب‌تر موفق عمل کند و آیا توانسته در عوض کاهش برخی برنامه‌های خود، برنامه‌های مناسب با ایام ماه مبارک رمضان و اقتضائات و شرایط خاص مخاطب امروز را افزایش دهد یا خیر؟

سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران از آغاز تاکنون

سازمانی برای فرهنگ عمومی

ایمان شمسایی

در ساز و کار فرهنگی و اجتماعی شهر تهران و البته کل کشور، هر نهاد و سازمانی که در سطح‌شهر گسترش زیادی داشته باشد، مورد توجه قرار می گیرد. یکی از اینها سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران است که اکنون با داشتن فرهنگسراها، خانه های فرهنگ، کتابخانه ها و... دسترسی خوبی به بدنه شهروندان تهرانی دارد. شاید به علت همین دسترسی بوده که باعث شده است هرکس که به عنوان شهردارانتخاب می شده مهمترین نیروهایش را در حوزه فرهنگی فرستاده است به این سازمان. مانند آمدن زم و مشایی. البته تعویض رئیس این سازمان از عسگری به نوریان، از نوریان به شوشتری و از شوشتری به خوراکیان در دوره آقای قالیباف هم نشان می دهد آنچه آخرین شهردار تهران در حوزه فرهنگ عمومی می خواهد هنوز به دست نیامده است.



نقطه آغاز

شهردار وقت تهران در بازدید از مجتمع «ژورژ پومپیدو» فرانسه در اوایل سال ۷۴، به فکر تاسیس مراکز فرهنگی در پایتخت افتاد که ثمره آن، تاسیس چند فرهنگسرا به نام‌های «شفق»، «بهمن» و ... زیر مجموعه شهرداران مناطق بود. بعد از تأسیس چند فرهنگسرا توسط شهرداری، طبق توافق و نظر رئیس‌جمهور وقت، وزارت کشور- که در آن زمان شهرداری تهران مستقیما زیرنظر آن نهاد کار می کرد- باوزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مقرر شد تعداد ۱۰۰ کتابخانه توسط شهرداری تهران در نقاط مختلف پایتخت ساخته شود. اواخر سال ۷۴ و اوایل ۷۵ تکلیف این کتابخانه‌ها تقریبا مشخص شد ولی این سؤال در ذهن‌ها شکل گرفت که چه کسی یا نهادی می‌خواهد آنها را اداره کند؟

اینها را منصور واعظی، نخستین رئیس سازمان که از سال ۷۵ تا ۷۹ این مسؤولیت را عهده‌دار بود می گوید. واعظی آن زمان مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان تهران بود و اینک دبیر کل نهاد کتابخانه‌های عمومی و دبیر شورای فرهنگ عمومی کشور است. وی می‌افزاید: «چون بنده مسؤولیت اداره کل ارشاد استان تهران را بر عهده داشتم، از ابتدا بنا بر این بود که کتابخانه‌ها به وزارت ارشاد واگذار شود. اما چون شهرداری خود تعدادی فرهنگسرا و خانه فرهنگ از جمله بهمن، خاوران و شفق را داشت، این مراکز و کتابخانه‌های تازه‌ساز بهانه‌ای برای تأسیس سازمان شد.»

اما ماجرا به اینجا ختم نمی‌شود چون گویا سازمان تبلیغات اسلامی هم مقرر بود از کتابخانه‌ها استفاده کند: «نظر مسؤولان بر این بود که کتابخانه‌ها به سازمان تبلیغات نیز داده شود. در این میان هم، شهرداری مدعی اداره آنها بود چون فرهنگسراهایی در اختیار داشت و خود این کتابخانه‌ها را ساخته بود و از طرفی وزارت ارشاد و سازمان تبلیغات هم متولی فرهنگ کشور بودند. مجموعه این نظرات ما را بر آن داشت که مرجع دیگری را برای تصمیم‌گیری اتخاذ کنیم و آن، دفتر مقام معظم رهبری بود.» از سخنان واعظی پیداست که تأسیس سازمان با نظر مساعد دفتر رهبری انجام شده و اختلاف‌ها به نظر واحد تبدیل شد. وی می گوید: «نظر دفتر رهبری بر این بود که سه نهاد مرتبط با کتابخانه‌ها با هم جلسه بگذارند و سازمانی واحد تشکیل شود و سازمان زیرنظر این سه نهاد، کار کند. همین‌طور هم شد و بنده که مدیرکل ارشاد استان تهران بودم با مرحوم دکتر محمدخانی که مدیرکل سازمان تبلیغات وقت بودند جلسه گذاشتیم و اساسنامه سازمان تدوین شد. اینکه اعضای هیأت امنا شامل هفت نفر باشند از جمله شهردار تهران، وزیر ارشاد، رئیس سازمان تبلیغات اسلامی و نماینده مرکز امور زنان شورای عالی انقلاب فرهنگی. مقرر شد شهرداری، امکانات مالی و نیز مراکز فرهنگی موجود به علاوه کتابخانه‌ها را در اختیار بگذارد و دیگر نهادها هم در قالب هیأت امنا، بر شیوه کار، سیاستگذاری و نظارت کنند.»

نام سازمان هم با پسوند شهرداری تهران در نظر گرفته شد که مالکیت آن را نمایان کند.

اما سؤال اصلی اینجاست که تا پیش از تأسیس سازمان، فرهنگسراها و خانه‌های فرهنگ چگونه اداره می‌شد؟ نخستین رئیس سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران در این‌باره توضیح می‌دهد: «شهرداری‌های مناطق، فرهنگسراها را اداره می کردند. به گونه‌ای که سلیقه شهرداران در اداره فرهنگسراها دخیل بود. یک شهردار منطقه می‌خواست فرهنگسرایش به هنر توجه ویژه کند و دیگری به خدمات فرهنگی و بعضا اجتماعی. خلاصه اینکه تدبیر واحدی برای این مراکز اتخاذ نشده بود. با تأسیس سازمان، قرار شد فرهنگسراها و خانه‌های فرهنگ هم با یک خط‌مشی اداره شوند.»

سؤال دیگر اینکه اولین سیاست حاکم بر سازمان چه بود؟ واعظی می گوید: «آن زمان به نظر می‌رسید رویکرد دینی فرهنگسراها ضعیف است. هیأت امنا تصمیم گرفت فعالیت‌های این مراکز بیشتر رنگ و بوی دین به خود بگیرند.» سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران در حال حاضر از ستاد و صف تشکیل شده است.

آن موقع ستاد سازمان در میدان ولیعصر(عج)، محل فعلی فرهنگسرای رسانه بود. واعظی می گوید: «مجموعه نیروهای ستادی در آن دوران ۱۰۰ نفر و بودجه سالیانه سازمان ۱/۵ میلیارد تومان بود؛ البته به درآمدزایی هم اندیشیده بودیم اما بودجه به نسبت شهر تهران، کم بود.»

هویتی شدن مراکز

سال ۷۹، مدیریت سازمان عوض شد. مدت اندکی مهدی ارگانی رئیس سازمان بود و سپس حجت‌الاسلام زم، رئیس وقت حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، عهده‌دار این مسؤولیت شد. زم، رویکرد هویتی را برای فرهنگسراها پیشنهاد کرد و نام‌های مراکز عوض شد و امیرکبیر به ملل، شفق به دانشجو، سرو به بانو، فردوس به دختران، ارسباران به هنر و ... تغییر نام یافت.

قرار شد مراکز، هم پاتوق فرهنگی برای اهل محل باشند و هم به هویت‌ها بپردازند. این سیاست با روی کار آمدن اسفندیار رحیم مشایی، مسؤول فعلی حوزه ریاست جمهوری نیز حفظ شد تا مهر ۸۴ که نوبت به دکتر علی عسگری رسید. چرا که شهردار وقت رئیس‌جمهور شد و مشایی به سازمان میراث فرهنگی رفت.

با روی کار آمدن دکتر قالیباف در شهرداری تهران، قرار بر این شد که حوزه معاونت اجتماعی از سازمان فرهنگی هنری جدا شود. اتفاقی که تنها در زمان واعظی افتاده بود و در دو دوره حجت‌الاسلام زم و اسفندیار رحیم‌مشایی، هم معاونت اجتماعی شهرداری و هم اداره سازمان با یک نفر بود. علی عسگری می گوید: «حوزه اجتماعی با فرهنگ و هنر قابل جمع نیست.» دکتر قالیباف هم این تشخیص را دادند که دو حوزه را از هم جدا کنند و نگاه تخصصی حفظ شود.

اما عسگری با هویت‌ها چه کرد؟ می گوید: «در درجه اول روش تقسیم‌بندی هویت‌ها را قبول نداشتم. چون تعدادی به شکل صنفی تقسیم‌بندی شده بودند، تعدادی جنسیتی و تعدادی هم موضوعی. البته به تعدادی هم نیاز داشتیم چون زیرساخت‌های فرهنگ عمومی را تشکیل می‌دهند مانند هنر، انقلاب، پایداری، خانواده و ... از طرفی مسؤول محله‌ها هم هستیم و باید برای مردمی کار کنیم که در محدوده فرهنگسرا زندگی می کنند. به نظر من نگاه عمومی کشوری و حتی بین‌المللی، بسیار به انسان عمق دید می‌دهد که برای مردم منطقه‌چگونه‌برنامه‌ریزی کنیم.»

سازمان با نظر مساعد رهبر انقلاب تأسیس شد اما آیا ایشان توصیه‌ای هم برای نحوه فعالیت آن داشته‌اند؟ عسگری می گوید: «در فرمایش‌های رهبری به سه نکته برمی‌خوریم که بسیار حائز اهمیت است. نخست خودباوری فرهنگی است و اینکه ایشان تأکید داشتند راه مقابله با تهاجم فرهنگی غرب، رسیدن به این خودباوری است که می‌توان کار فرهنگی کرد و نیازمند فرهنگ وارداتی غرب نبود. دوم اینکه سازمان از فضای سیاسی جدا شود و صرفا کار تخصصی کند که تاکنون این فرمایش ایشان به درستی اجرا شده است. نکته آخر هم اینکه بر بسترسازی فعالیت‌های مردمی، تأکید شود و از نخبگان و مردم علاقه‌مند و مستعد برای خلق آثار هنری و فعالیت‌های فرهنگی حمایت شود.»





فرهنگ عمومی و حیات طیبه

آنچه از سخنان رؤسای سازمان برمی‌آید این است که گسترش فرهنگ عمومی در دستور کار جدی این نهاد است. اما تعریف فرهنگ عمومی چیست؟ عسگری می گوید: «فرهنگ عمومی ترکیبی از فرهنگ عموم و خواص است؛ فرهنگ توده‌ای و جمعی».





خرداد ۸۶، ریاست سازمان به احمد نوریان، معاون اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران سپرده شد و عسگری مشاور فرهنگی قالیباف شد. هماهنگی بیشتر بین دو حوزه اجتماعی و فرهنگی و ارتباط با بدنه شهرداری و استفاده از تمامی ظرفیت‌های موجود، منجر به اتخاذ این تصمیم از سوی قالیباف شد. چرا که قالیباف مجموعه شهرداری را یک نهاد فرهنگی و اجتماعی می‌دانست و خدمات را زیرمجموعه آن.

با روی کار آمدن نوریان، تعامل با شهرداری قوت گرفت که رشد ۳۰ درصدی برنامه‌ها در سال ۸۷ نسبت به ۸۶ را موجب شد، اما باز این مشکل به وجود آمد که حوزه فرهنگ و هنر، با مسائل اجتماعی چون آسیب‌های اجتماعی، ورزش، زنان سرپرست خانوار و... قابل جمع نیست و می‌بایست تدبیری دیگر برای آن اندیشیده شود.



این گونه شد که سیدجواد شوشتری، سرپرستی سازمان را برعهده گرفت و در دوره او، نظام برنامه‌ریزی شکل نوینی به خود گرفت که از همه مهم‌تر، بازگشت به روزهای اول تاسیس سازمان از نظر هویت مراکز بود. در این دوره مقرر شد که فرهنگسراها به جز رسانه، قرآن و مترو، رویکرد هویتی نداشته باشند و پیرو طرح نقشه فرهنگی‌ای که توسط شهرداری مطرح شده بود، مراکز به استثنای موارد ذکر شده، تنها در محدوده جغرافیایی خود و در حوزه فرهنگ عمومی و نه هویت خاص فعالیت کنند. حتی در این بین، نام‌های اکثر مراکز به شکل قبلی درآمد و نام‌های طبیعت، دانشجو، خانواده و نوجوان به اشراق، شفق، گلستان و رازی تبدیل شد که گویای محله‌ای و غیرهویتی بودن مراکز است. در نهایت نیز اردیبهشت ۸۹، امیر خوراکیان به پیشنهاد شهردار تهران و رای هیات امنا، ریاست سازمان را برعهده گرفت.



بازگشت به اساسنامه سازمان و رسیدن به حیات طیبه و آرمانشهر اسلامی ایرانی، رویکردهایی است که وی پیگیری آنها را به عنوان برنامه‌های خود اعلام کرده‌است.

نکته

اهداف، سیاست ها و وظایف کلان سازمان

سازمان با تمرکز کلیه منابع و امکانات خود باید اهداف زیر را پیگیری کند:

۱-ترویج و تعمیق فرهنگ و هنر متعالی نشات گرفته از تعالیم دین مبین اسلام و ارزش های انقلاب اسلامی متناسب با شرایط و خصوصیات حال و آینده شهر تهران.

۲-فراهم ساختن بستر و زمینه نیل به حیات طیبه برای شهروندان تهرانی با تقویت و محوریت مولفه‌های اسلامی، انقلابی، حاکمیت روح دیانت و اخلاق اسلامی در فضای شهری.

۳-ارتقای سطح پایبندی شهروندان به اصول و ارزش های اسلامی، انقلابی، اخلاقی، انسانی و ملی.

۴-ایجاد و تقویت جریان های هدایت گر فرهنگی وهنری شهر تهران در حوزه الگوسازی، تولید و توزیع خدمات و آثار مطلوب فرهنگی و هنری و سایر فعالیت‌های موثر و فراگیر فرهنگی و هنری و....

۵-ارتقای سطح آگاهی، بینش، نگرش، ذائقه و کنش فرهنگی هنری شهروندان.

۶-کمک به مدیریت شهر تهران از طریق بسترسازی فرهنگی برای رفتارهای مطلوب در اداره بهینه شهر.

۷-دفاع از آرمان ها، اصول اسلام و انقلاب اسلامی و مقابله فرهنگی با افکار، گرایش ها، جریان ها و رفتارهای معارض با آنها.

۸-حفظ و ارتقای هویت شهروندی و سطح تعلق شهروندان نسبت به شهر.

۹-فرهنگ‌سازی در راستای اهداف، سیاست‌ها، ماموریت‌ها و وظایف مدیریت شهری با استفاده از ابزار فرهنگ و هنر.

گفت‌وگو با امیر خوراکیان رئیس جدید سازمان فرهنگی، هنری شهرداری درباره برنامه‌هایش

پیش به سوی آرمانشهر اسلامی و ایرانی

مهدی قزلی

حاج امیر خوراکیان سال‌ها وقتی از خانه برای رفتن به سر کار خارج می‌شد، توفیق داشت تا به امام رضا(ع) سلام بدهد. دبیر کل سابق اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان حالا مجبور است سینه‌اش را با هوای نه‌چندان تعریفی تهران عادت بدهد، چون دفتر ریاست سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران در خیابان شهیدمطهری و درست در مرکز شهر است. آنهایی که حاج امیر را می شناسند، می دانند این مرد آرام، بسیار منظم و کم‌حاشیه است. البته شاید این سازمان پرحاشیه و وسیع، عادت‌های شخصی او را کمی تغییر دهد. این اولین مصاحبه رئیس جدید است.

◆ شما سال‌ها در مشهد کار اجرایی می کردید و فعالیتی در وسعت یک شهر چند میلیونی مثل تهران را نداشتید. نسبتتان با سکانداری سازمانی با این وسعت در کلانشهر تهران چیست؟

هرچند من به تهران رفت‌وآمد زیادی داشتم و در زمینه‌های فرهنگی با مکان‌ها و شخصیت‌های مختلف درارتباط بودم ولی به عنوان یک ماموریت کاری هیچ‌وقت به خود شهر تهران فکر نکرده بودم. الان ابعاد تازه‌ای از کار برایم روشن شده. از یک‌سو بسیار جذابیت دارد و از سوی دیگر این کار را تابلویی می‌بینم برای تنها کشور شیعه، به اعتبار اینکه تهران پایتخت جمهوری اسلامی است و از طرف دیگر هم خیلی دقیق، ظریف و حساس به خاطر تنوع و ویژگی‌هایی که در مخاطب این شهر وجوددارد.

من در این مدت بیش از اینکه ذهنم درگیر فضاهایی که در تهران وجود دارد بشود، مشغول شرایط و ویژگی‌های واقعی مخاطبانی است که ما با آنها به عنوان شهروندان تهرانی سروکار داریم. این تنوع و تکثر سلایق که در سطوح مختلف تهران داریم، حساس‌ترین مساله‌ای است که ما را به خودش مشغول کرده که به اعتبار این ویژگی‌ها چگونه بتوانیم برنامه‌هایمان را با مخاطبان گوناگون تنظیم کنیم که همه در هر سطحی و با هر شرایطی بتوانند برنامه متناسب خودشان را در سبد برنامه‌های سازمان فرهنگی-هنری و شهرداری تهران پیدا کنند.

◆ با وجود این سلایق متعدد بالاخره مخاطب سازمان کیست؟

ما موظفیم مخاطب را همه شهروندان تهرانی قرار دهیم و به‌هیچ‌وجه بنا نداریم گروهی را گزینش کرده و از گروهی صرف‌نظر کنیم چون فضای فرهنگی شهر تهران به شهروندان و فضای فرهنگ عمومی پایبند است؛ در نتیجه ما همه خانواده‌های تهرانی را مخاطب خودمان قلمداد می کنیم؛ البته بدیهی است که در این گروه‌های متفاوت، مخاطبان بخش‌هایی را ممکن است ترجیح و اولویت بدهیم؛ مثلا جوان‌ترها. اتفاقا مهم‌ترین دغدغه‌ای که الان داریم، این است که ما با چه شبکه ارتباطی‌ای می‌توانیم با تمام این خانواده‌ها مرتبط بشویم و تمام برنامه ما این است که شرایط مکانی و ساختار اجتماعی باعث نشود عده‌ای نتوانند از برنامه‌های ما استفاده بکنند و این از جمله مهم‌ترین نکاتی است که مدنظر قرار دادیم که بتوانیم همه مخاطبان را پوشش بدهیم.

◆ الان به آن ساز و کاری که بتوانید با تمام مخاطبان ارتباط برقرار کنید دست یافته‌اند؟!

نه، اصلا. ما ابتدای کار هستیم. به طور موردی داریم سعی می کنیم کارها را با همین رویکرد جلو ببریم. مثلا تولیداتی را که برای ماه مبارک رمضان مدنظر است به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده‌ایم که حداقل بخش عمده‌ای از خانواده‌های تهرانی بتوانند با این برنامه‌ها درگیر شوند. ولی اینها شبکه‌ها و برنامه‌ریزی‌های موقت است و ما در فکر تدارک یک شبکه منسجم، فعال، همیشگی و منظم و سالم هستیم که بتوانیم همیشه این ارتباط را با شهروندان خودمان که در واقع آنها را خانواده خودمان می‌دانیم، برقرار کنیم.

◆ در اساسنامه سازمان بحثی وجود دارد به عنوان فراهم کردن بستر رسیدن به حیات طیبه برای شهروندان تهرانی برای این بسترسازی چه برنامه‌ای دارید؟

به هر حال بخشی از برنامه‌ها، برنامه‌های محله‌ای است که سعی می کنیم در مناطق با توجه به سطح آن منطقه و ویژگی‌های خاصی که در مناطق مختلف شهر تهران داریم، ارائه دهیم؛ اعم از کلاس‌ها، دوره‌های آموزشی کوتاه‌مدت و بلندمدت و برنامه‌های مختلفی که در هر منطقه پیش‌بینی شده. بخش دوم که رویکرد جدی ما هم به حساب می آید و اتفاقا در ماه رمضان اولین مرحله‌ای است که ما این رویکرد را عملی می کنیم، برنامه‌های فرامنطقه‌ای است؛ یعنی بیرون آوردن برنامه‌ها از چهاردیواری فرهنگسراها وقرار دادن آن درمعرض استفاده عموم شهروندان. مثلا در ماه مبارک رمضان، ما حداقل در ۱۴ نقطه تهران، شب‌ها برنامه داریم. این یک رویکرد است یعنی کشاندن برنامه‌ها در سطح کلان .یا درآغاز ماه مبارک رمضان برنامه‌های گسترده‌ای را تدارک دیدیم که همه در فضای عمومی شهر برگزار می‌شود. در نتیجه آن بسترسازی برای حیات طیبه از این زاویه که من توضیح دادم، شاید حداقل از دو مسیر قابل پیگیری است.

۱-از مسیر فضای عمومی شهر که از طریق قرار دادن برنامه‌ها برای عموم شهروندان دنبال می‌شود. ۲- جنبه معرفتی و آگاهی‌بخشی است که یک مقداری کیفی‌تر و عمیق‌تر است و مجموعه برنامه‌های منسجم‌تری است که در فرهنگسراها و مناطق آنها را با مخاطب مستقیم‌مان دنبال می کنیم.

◆ اولین برنامه جدی شما برنامه ماه مبارک رمضان است. بفرمایید چرا ماه رمضان را به عنوان ظرف اولین برنامه انتخاب کردید؟

علتش دقیقا اهدافی است که در اساسنامه آورده شده. در واقع اساسنامه سازمان در ماه‌های اخیر مورد بازنگری قرار گرفته و ما الان اساسنامه بسیار خوبی داریم. در این اساسنامه اهداف خیلی بلندی داریم. مثلا یک کلید واژه، همان حیات طیبه است که خود شما هم بر آن تاکید کردید.

یکی از رویکردهایمان در سازمان این است که روی اساسنامه و اهداف به صورت جدی تاکید داریم. یکی از نقدهایی که به سازمان می‌شود این است که کارهای سازمان خیلی پراکنده است. ما می خواهیم بر اهداف اساسنامه متمرکز بشویم. اهدافی که در اساسنامه با چنین کلیدواژه‌هایی مثلا تقویت ارزش‌های اخلاقی- ملی- دینی یا همان حیات طیبه آمده است در واقع ماه مبارک رمضان بهترین زمان برای اجرای آنهاست. از زمانی که من آمدم بهترین برنامه و زمان را ماه رمضان دیدم چون هم فرصت لازم برای برنامه‌ریزی وجود داشت و هم می‌شد با یک قدرت بالا به سمت اجرای برنامه‌ها آمد.

چند تا هدف هم از این کار دنبال می کنیم: ۱- ما از فرصت ماه رمضان برای تحقق اهداف معنوی و دینی‌ای که در اساسنامه وجود دارد ،حداکثر استفاده را بکنیم. ۲- به برکت ماه رمضان آن فضای وحدت و مودت و پیوستگی بین آحاد جامعه را ایجاد کنیم که در سال اخیر و ماه‌های اخیر کمی لطمه دیده ۳- جنبه رمضان‌المبارک بودن این ماه و ابعاد این مبارکی برای شهروندان باز شود. ۴- حرمت و قداست این ماه حفظ شود. این ماه، ماه خداست و برای این که حرمت این ماه حفظ شود، نیازمند یک فضای فرهنگی هستیم.

◆ عرصه هنر و مخصوصا سینما و موسیقی هم مدنظرتان هست که مبتنی بر اساسنامه سازمان و نگاه جدی شما در به میان کشیدن دین در زندگی مردم باشد؟!

این حتما از رویکردهای مهم ماست و طی این فاصله کوتاه ما بحث‌های مفصل و پیگیری‌های جدی‌ای در این رابطه داشتیم. تصور نادرستی ممکن است شکل گرفته باشد که در این دوره جدید ما توجهمان به بحث هنر و به خصوص سینما و حتی موسیقی کم است و سیاستمان هم سیاست کنترل کننده و محدودکننده است. این اصلا در سیاست ما نیست.

حرکت ما در حوزه سینما و فیلم بایدبه طور جدی تقویت شود که در این اواخر مبنایش پی‌ریزی شد. ما برای موسسه تصویر شهرمان که متولی بحث سینما و فیلم است مدیریت مستقلی قرار دادیم و هیات مدیره‌اش را ترمیم کردیم و کلا فعالیت



یکی از رویکردهایمان در سازمان این است که ما روی اساسنامه و اهداف به صورت جدی تاکید داریم. یکی از نقدهایی که به سازمان می‌شود این است که کارهای سازمان خیلی پراکنده است. ما می‌خواهیم در اهداف اساسنامه متمرکز بشویم. اهدافی که در اساسنامه با چنین کلیدواژه‌هایی مثلا تقویت ارزش‌های اخلاقی- ملی- دینی یا همان حیات طیبه آمده است در واقع ماه مبارک رمضان بهترین زمان برای اجرای آنهاست.



نکته

برنامه‌های دینی

ما به جای پرداختن به یکسری برنامه که ممکن است کار آمدی لازم را نداشته باشند و صرفا برنامه‌هایی باشند، که جهت گیری و کیفیت مشخصی نداشته باشند، می‌رویم به سمت برنامه‌هایی مبتنی بر برنامه‌های دینی و فضاهای مذهبی. البته اینکه من عرض می کنم معارف دینی و مذهبی، به معنای همان دین کامل است، یعنی دینی که از تفریح در آن تدارک دیده شده تا دانش، زندگی سالم، عاطفه و....

در نتیجه برنامه‌های سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران، ضمن اینکه باید کیفیت بهتری داشته باشند، مبتنی اند بر اصول و معارف دینی و پاسخگو به همه ابعاد زندگی یک شهروند و یک خانواده تهرانی و در عین حال باید از جذابیت‌ها، تنوع و شادابی لازم هم برخوردار باشند

عکس: محمدرضا سلطانی

خارج از متن

نظام جامع آموزش شهروندی

آموزش در سازمان فرهنگی ـ هنری شهرداری تهران عمده‌ای از فعالیت دائمی ماست. بیش از ۳۰۰ رشته آموزشی در فرهنگسراها آموزش داده می‌شود. ما برنامه علمی و منسجمی داریم، در مدون کردن این رشته‌ها و شرح درس درست کردن و حتی محتوای آموزشی. یکی از تلاش‌های ارزشمندی که طی این دوره صورت می‌گیرد تدوین این نظام آموزشی است. براساس این نظام آموزشی همه این رشته‌ها منسجم می‌شوند تا یک نظام جامع آموزش شهروندی را ایجاد کنیم. بخش عمده‌ای از این نظام آموزشی در حوزه فعالیت‌های هنری است و در واقع این هم یک کاری است که ما در عرصه هنر انجام خواهیم‌داد

سینما و فیلم و صوت و تصویر را در این موسسه متمرکز کردیم. ما مبنای کار را انجام دادیم. چند بخش را در این زمینه دنبال می‌کنیم؛ ۱- تولیدات فاخر؛ به‌شدت در تلاشیم در این زمینه فعالیت کنیم که ان‌شاءالله جبران‌کننده ضعف های گذشته باشد.

۲- تولیدات کوچک‌تر مثل انیمیشن‌ها و مستندها و فیلم‌های کوتاه که کمک می‌کند به اهداف شـهروندی و آموزش‌های شهروندی‌ای که ماموریت کاری ماست.

۳ـ بخش سوم این است که اساسا سازمان مقداری هم ماموریت دارد که از بخش هنری حمایت کند؛ یعنی تقویت بسترهایی که لزوما شاید در جهت هدف مستقیم سازمان‌ها هم نباشد اما به هر حال بستری هستند برای رشد استعدادهای هنری.

من مدعی هستم که در این چند ماه که ما فعالیت کردیم، برای اینکه کارهای قوی و برنامه‌ریزی‌های محکمی صورت بگیرد، هیچ شـتاب‌زدگی و هیچ عملکرد ناپخته‌ای صورت نگرفته. سـازمان با ثباتی بیشتر از همیشـه با یک آرامش و حکمت و تدبیر اداره شد و این یکی از رویکردهای ما بوده و من معتقدم ما به این هدف رسیده‌ایم. این را محکم عرض کنم که ما در عرصه موسیقی، مدعی هستیم در آینده کار ارزشمند و بسیار اصولی و منسجمی انجام می‌دهیم؛ عرصه جدیدی در میدان موسیقی باز می‌کنیم و الگویی ارائه می‌دهیم که در این الگو ضمن اینکه ملاک‌های اصلی شرعی رعایت می‌شوند آثار و برکاتی را که از آن موسـیقی فاخر، ایرانی و اسلامی درست مورد انتظار است را بهره‌مند شویم. بر همین مبنا ما تیمی را موظف کردیم که متمرکز شوند برروی تهیه سند موسیقی در سازمان فرهنگی ـ هنری شهرداری تهران. البته ممکن است در فاصله‌ای که این سند تنظیم و تصویب می‌شود و فعالیت‌های ما حول این سند منسجم و هدفمند می‌شود ما بخشی از فعالیت‌های پراکنده و سخیف و غیرمنطقی‌مان را محدود کنیم. ولی این هیچ‌وقت بیانگر این نیست که ما با موسیقی مخالف هستیم و می خواهیم موسیقی را از فعالیت‌های سازمان حذف کنیم. به عنوان مثال در همین برنامه‌های ماه مبارک رمضان، یک گروه موسیقی از لبنان مهمان ما خواهند بود. پس در عرصه موسیقی ما ضمن اینکه اصل آن را تقویت کرده، سند موسیقی را تدوین می کنیم تا بر این اسـاس فعالیت‌های سازمان را از وضع موجود منتقل کنیم به آن سـاختار اصلی، و معتقدیم اگـر این اتفاق بیفتد، ما الگـوی جدیدی از موسـیقی مطلوب در نظـام جمهوری اسـلامی ارائه خواهیم داد و در دیگـر فعالیت‌های هنری هم معاونت هنری سازمان را متمرکز کردیم در آنها؛ مثل هنرهای تجسمی، کاریکاتور، گرافیک، نقاشی و... که مجموعا بتوانیم با اسـتفاده از قالب‌های هنری متعدد، هم زمینه آموزش‌ها و مهارت‌های هنری را بهتر از گذشـته برای شهروندان فراهم کنیم و هم با اسـتفاده از این ابزارها و قالب‌ها بتوانیم پیام‌های فرهنگی، مذهبی و شهروندی‌ای که مدنظر است را با شیوه‌ای جذاب‌تر و موثرتر به گوش مخاطبانمان برسانیم.

◆ **آمدن شـما از سـنتی‌ترین نهاد مذهبی کشور ـ یعنی آسـتان قدس رضـوی ـ به سـازمان فرهنگـی ـ هنری شـهرداری تهران پیامی برای سـازوکار فرهنگی کشور دارد؟**

ضمن اینکه حرم مطهر یک فضای خاص معنوی داشـت اما فعالیت‌های متنوع، جدید و زیادی در آنجا انجام می شد. ولی اینکه ما از آن فضا آمدیم، شـاید یکی از رویکردهایش همین ارتقای کیفی فعالیت‌های سازمان باشـد. چون آنجا کیفیت خیلی ملاک بود؛ آنجا اصلا برنامه سـرگرم‌کننده‌ای که هیچ محتوایی نداشته باشـد موضوعیت نداشت. شاید رویکرد این است که سازمان فرهنگی ـ هنری هم برنامه‌های بی‌فایده‌ای را که ممکن است حالا یک مقداری هم جذابیت داشته باشند، ولی هیچ فایده‌ای از جهت آموزشی و محتوایی نداشته باشند را به گوشـه‌ای براند و برنامه‌هایی با اهداف مشخص، مدون و محتوای غنی‌تری داشته باشد. نکته‌ای هم که باید بیان کنم این اسـت که اگر بنده قبلا نتوانسـتم بیاییم دو دلیل داشت: اول اینکه جدا شـدن از حرم امام رضا(ع) کار سـختی است و دوم مشکلات خانوادگی، انتقال خانواده به تهران کار راحتی نیسـت. اما کار کردن با آقای قالیباف به طور مشـخص برای من یک آرزو بود؛ ودلیل آن ویژگی‌های بسـیار خوبی بود که از ایشان از سال‌ها قبل و به‌خصوص از زمان جبهه سراغ داشتم و همیشه علاقه‌مند بودم با ایشان کار کنم که البته زمینه‌اش فراهم شـد و همین اینکه بتوانم در شـهر تهران که پایتخت جمهوری اسلامی است فعالیتی انجام دهم ارزشمند است.

◆ **چـرا در برنامه‌هـای ماه رمضان از پتانسـیل مسـاجد استفاده نکردید؟!**

ما بنایمان بر این نیست که برنامه مساجد را به‌هم بریزیم. چون مساجد مدیریت خاصی دارد و آنها برای خودشان برنامه دارند و ورود بدون حسـاب و کتاب ما در مساجد ممکن است به آن برنامه‌ریزی‌هایی که در مساجد شده لطمه بزند. همکاری‌مان با مسـاجد بسـیار خوب پیش‌بینی شـده. تولیداتمان را به مساجد هم می‌دهیم. یا ارتباط بین مساجد و فرهنگسراها در برنامه‌هایمان در ماه رمضان به صورت جدی مدنظر قرار گرفته؛ به خصوص در حوزه برنامه‌های محلی و منطقه‌ای. منتها اینها همه با هماهنگی است و ما نمی توانیم مستقلا از طرف خودمان وارد شویم.

◆ **آقای خوراکیان، شـما برعکـس بسـیاری از مدیران تغییرات زیادی را در سـازمان انجام ندادید. چه نتیجه‌ای از ایـن کار گرفته‌ایـد و اصلا با مجموعه سـابق می‌شـود مدیریت کرد؟!**

من معتقدم ما دو جور تغییرات داریم؛ تغییرات فی نفسـه بد نیست. اما آن تغییری که حساب نشده باشد و مبتنی بر این

پس در عرصه موسیقی ما ضمن اینکه اصل آن را تقویت کرده، سند موسیقی را تدوین می‌کنیم تا بر این اساس فعالیت‌های سازمان را از وضع موجود منتقل کنیم به آن ساختار اصلی، و معتقدیم اگر این اتفاق بیفتد، ما الگوی جدیدی از موسیقی مطلوب در نظام جمهوری اسلامی ارائه خواهیم داد و در دیگر فعالیت‌های هنری هم معاونت هنری سازمان را متمرکز کردیم



نگاه که صرفا چون من آمدم، افـرادی که با من کار می کنند باید بیایند؛ این تغییر تغییـری غیرمنطقی بوده و هدر دادن سرمایه‌های انسانی اسـت. نیروی انسـانی جزء بزرگ‌ترین سرمایه‌های کار فرهنگی اسـت. ما اگر بخواهیم تغییراتمان بی‌حساب و کتاب و بدون منطق باشد و صرفا مبتنی بر اینکه چون ما آمدیم یک تغییراتی بدهیم، این کار خیلی نادرست است؛ من باید خودم را ملزم بدانم که در برابر این رفتار بایستم و کمک کنم به ثبات و پیشرفت سازمان. تغییر دوم این است که شـما یکسـری برنامه و اصول و روش دارید. این اصول و اهداف را که ترسـیم و مشخص می‌شـوند، بعضی‌ها یا قبول ندارند یا توانایی آن را ندارند، آن موقع است که به آرامی باید دسـت به تغییرات زد. در نتیجه ما حتما هم تغییر داشتیم و هم داریم.

◆ **شما معروف هستید به کار کردن با جوانان، با تجربه‌ای که در آسـتان قدس و قبـل از آن در اتحادیه انجمن‌های اسـلامی دانش‌آموزان داشـتید، اینجا هم همیـن کار را می‌کنید؟**

تقریبا همین طوری است. البته ما، مشاوران با تجربه و پخته‌ای داریم ولی در اجرا از جوان‌ترها به خاطر توانایی و انگیزه‌شـان استفاده می‌کنیم.

ولی جوان‌هایی که وابستگی‌های دنیایی برایشان کمتر است، انگیزه در آنها قوی‌تر اسـت و شرایط رشـد و پیشرفت و طی کردن پله‌هـای ترقی را دارند و از نیـروی جوانی برخوردارند. اینها به کار تحرک و نشاط می‌دهند و کار را گرم می‌کنند. ولی بعضی از افراد با روحیه‌ای که دارند کار را در چهارچوب اداری وارد می‌کنند که در این شـرایط کار فرهنگی پیش نمی‌رود. البته اینکه من می گویم منظورم روحیه اسـت نه سن و سال. بعضی سن و سال بیشـتری دارند ولی با آن روحیه جوانی کار می‌کنند و آن برای ما ملاک اصلی است.

◆ **قبول دارید که در گذشـته سـازمان، اساسنامه خیلی مورد توجه نبوده است؟**

باید با یک نگاه منصفانه به کارهای خوبی که در گذشته انجام شده توجه کرد. بخشی از سازمان و فعالیت‌هایش بسیار خوب بوده است. مثلا در حوزه خانواده، در حوزه فرهنگی و به‌خصوص فرهنگ شهروندی، در تولیدات هنری و... کارهای ارزشمندی صورت گرفته و ما باید قدردان آن باشیم. این خیلی بد است که بخواهیم تمام کارهایی را که در گذشته صورت گرفته با نگاهی نقدآمیز بررسی کنیم. اما بخشی از کارهای متنوع و متکثری که در اهداف جای نمی گیرند یک‌سری فعالیت پراکنده است که معلوم نیست چه هدفی را دنبال می کرده است.

◆ **قبول دارید تهران به عنوان پایتخت بزرگ‌ترین کشور شـیعه، تصویر دقیقی از معنا و روح شـیعی در المان‌های شهری خود ندارد؟!**

کاملا قبول دارم. آن‌قدری که من در این دو، سـه ماه مطالعه کردم فکر می کنم در نقدهای رهبـری هم به فضای عمومی شهر اشاره شـده که نمادهای اسـلامی‌ای را که در حقیقت تصویر شهر را اسلامی و دینی می کند وجود ندارد. این تعبیری هم که رهبری داشتند در مورد حرم حضرت عبدالعظیم(ع) که قبله شهر تهران اسـت یا قبله فرهنگی است، خب این گویای همین است که این نوع شـاخصه‌ها و ویژگی‌ها باید در تهران تقویت شـوند. اجمالا باید بگویم که صحبت‌ها و تصمیمات خیلی خوبی در این حوزه زده و گرفته شده.

◆ **در ایـن مـدت یاد صحـن جمهـوری و دفتـری که در ۱۰۰متری ضریح مبارک امام رضا(ع) داشتید افتاده‌اید؟**

مکرر. صدای اذان که بلند می‌شود ناخودآگاه می‌آیم پشت در و یاد آن اتاقم می‌افتم که پنجـره‌اش رو به نماز جماعت حرم باز می‌شد ولی اینجا پشت این شیشه‌ها ما فقط ساختمان‌ها و ماشین‌ها را می‌بینیم.

آمدن به تهران احساس مسـوولیتی بود که در من ایجاد شده بود. فکر می کردم آنجا بودن به نوعی ترجیح دادن خود است و آمدن به تهران به نوعـی درآمدن از راحتی و فرو رفتن در موج سختی و مشـکلات بود. در فرهنگ دینی ما وظیفه در اوقات تکلیف، این است که انسان خودش را در مشکلات قرار بدهد تا به مسوولیت انقلابی و دینی خودش عمل کند و اگر بخواهیم راحتی و آرامش خودمان را ترجیـح بدهیم، این خودخواهی است. هرچند در ظاهر حرم امام رضا(ع) و معنویت آنجا باشد و ما سختی اینجا را به راحتی آنجا به جان خریدیم تا بتوانیم ذره‌ای از دینی که از خون شهدا و دستاوردهای انقلاب و آرزوهای ائمه اطهار(ع) داریم و ذره‌ای توفیق فعالیت در آن حوزه را پیدا کنیم.

◆ **و اما صحبت پایانی؟**

ما نیاز به ارتباط با فرهیختگان و هنرمندان داریم. در واقع این فرهیختگان و هنرمندان سرچشمه اندیشه هستند و ما باید از این سرچشمه‌ها بهره‌مند باشیم تا فعالیت‌ها پرمحتوا باشد.

من از اصحاب علم، فضیلت، هنر و اندیشه با کمال میل التماس می‌کنم به این سـازمان که قرار اسـت مهد ادب، هنر و علم و معرفت باشـد کمک کنند. ما به این ارتبـاط محتاجیم و این التماس و خواهش را از تمام این شـخصیت‌ها داریم و اگر قرار باشد از فعالیت این سازمان معرفت، هنر، علم و ادب بجوشد، این سـازمان نیازمند اسـت که کانون حضور این اشخاص و فرهیختگان باشد. اگر این اتفاق نیفتد ما هم مثل خیلی جاهای دیگر مشغول می‌شویم به کارهای قالبی و پرصدایی که احتمالا حجیم و دلخوش‌کن اسـت که هیچ ثمره‌ای نخواهد داشت. به هر حال ما اصلی‌ترین شـعاری که مطـرح کردیم «پیش به‌سوی آرمانشهر اسـلامی» بوده است. این را با اعتقاد گفتم. خرده نگیرید که تحقق چنین کاری سخت است. ممکن است تحقق کاملش کار سختی باشـد اما ما می‌توانیم به آن سمت حرکت کنیم.

من از اصحاب علم، فضیلت، هنر و اندیشه با کمال میل التماس می‌کنم به این سازمان که قرار است مهد ادب، هنر و علم و معرفت باشد کمک کنند. ما به این ارتباط محتاجیم و این التماس و خواهش را از تمام این شخصیت‌ها داریم و اگر قرار باشد از فعالیت این سازمان معرفت، هنر، علم و ادب بجوشد، این سازمان نیازمند است که کانون حضور این اشخاص و فرهیختگان باشد

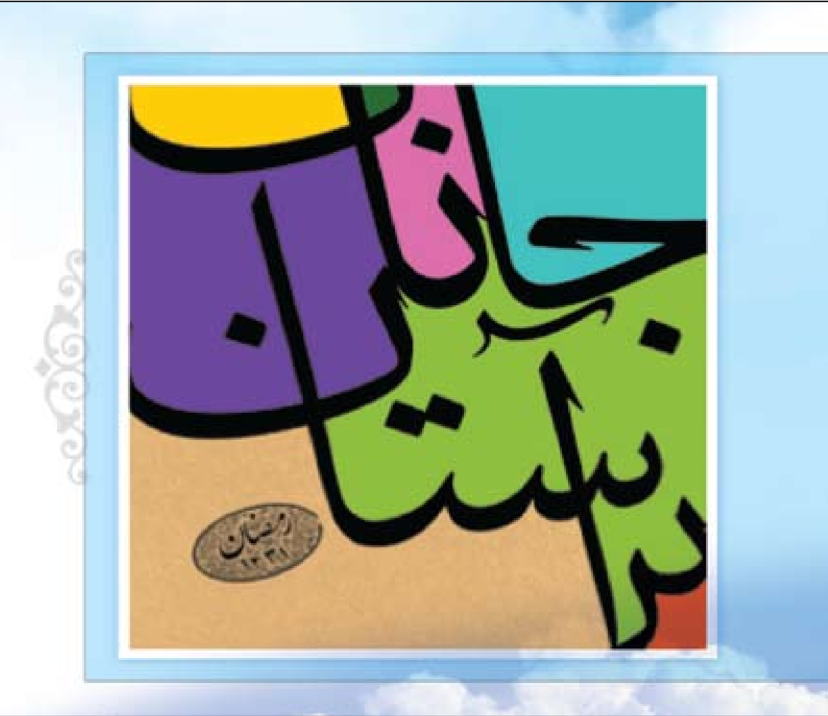
نکته

سازمان غیرسیاسی

صادقانه عرض می کنم که از مهم‌ترین ماموریت‌های من این است که از فضای فرهنگی و معنوی سازمان پاسداری کنم و نگذارم که این نگاه ابزاری و سیاسی به سازمان تقویت شود و این نگاه همچنان در سازمان تداوم داشته باشد. این را با کمال صداقت عرض کنم که خود آقای قالیباف از خواسته‌های جدی‌ای که از ما دارند همین است که حتی برای خود ایشان به هیچ سازمان وجه در سیاست ورود پیدا نکند و حقیقتا متمرکز شود در همان ماموریت فرهنگی خودش. من قول می‌دهم که یکی از جهت‌گیری‌های اصلی در سازمان دوری از سیاست باشد.

برنامه‌های سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران در ماه مبارک رمضان

بر آستان جانان



تمام برنامه‌هایی که در ماه مبارک رمضان انجام می‌شود و تمام ویژگی‌هایی که این ماه دارد، همه به نوعی عروج خلایق به سوی خداوند است. مجموعه برنامه‌های سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران در ماه مبارک رمضان «بر آستان‌جان» نام دارد که مشتمل بر ۱۴ برنامه است. خوراکیان که در اولین روزهای تصدی ریاست سازمان، با یک مناسبت بزرگ فرهنگی مواجه شده‌است، برای آیه از این برنامه‌ها گفته‌است:

در ماه مبارک رمضان بنایمان را گذاشتیم تا تمام توان سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران را به میدان بیاوریم. سعی شده که در زمینه‌های مختلف برنامه‌هایی اجرا شود. از این شعر حافظ هم در عنوان برنامه‌ها مددگرفتیم:

بر آستان جانان چون سر توان نهادن
گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد

که به نظرم این شعر با ماه رمضان بسیار تناسب دارد و نشان می‌دهد که این سر بر آستان الهی ساییدن، نتیجه‌اش پیشرفت، سعادتمندی، تکامل و صعود است و شکفته شدن همه ابعاد ظرفیت بی‌نظیری است که انسان از نظر رشد و سعادت دارد.

۱-اولین برنامه‌مان با همان عنوان «بر آستان جانان» هر شب در ۱۴ پارک و به‌صورت بسیار مفصل اجرا می‌شود. قسمتی از برنامه‌ها قبل از افطار است و مابقی بعد از افطار؛ که در آن برنامه‌های متنوعی اجرا می‌شود مثل: تلاوت‌های قرآن، تواشیح، سرود، مسابقه و حتی نمایش، برنامه‌ای برای کودکان و.... علاوه بر این، در حواشی این مکان‌ها غرفه‌هایی برای ارائه انواع فعالیت‌های فرهنگی و هنری مثل پرسش و پاسخ و یا عرضه محصولات فرهنگی تدارک دیده شده که مجموعا باعث می‌شود یک فضای پرثمر و متنوع و مناسبی را در این ۱۴ نقطه فراهم کنیم.

۲- برنامه بعدی تحت عنوان «سروش سعادت»، کاروان‌هایی است برای استقبال از ماه مبارک رمضان. ۵ کارناوال پیش‌بینی و ساخته شده در پنج مسیر راه می‌افتند و از یکی، دو روز مانده به ماه رمضان با اجرای برنامه‌های متنوع مردم را مطلع می‌کنند و سعی می‌کنند آن شور و حال رمضان المبارکی را در فضای شهر ایجاد کنند تا به آمادگی بیشتر مردم و استقبال از این ماه مبارک کمک کنند.

۳- برنامه سوم به نام «شب‌های شیدایی» است که در باغ موزه «دفاع مقدس» برگزار می‌شود. این برنامه از حدود ده شب به مدت سه ساعت پیش‌بینی شده و هر شب برجسته‌ترین قاریان کشور و تعدادی از قاریان مصری در آن به تلاوت قرآن می‌پردازند. مسابقه ،اجرای سرود، تواشیح و برنامه‌های همخوانی را هم مدنظر داریم. از هنرمندان، پیشکسوتان و ... دعوت به عمل می‌آید. در حاشیه آنها، غرفه‌های متنوعی هم از فعالیت‌های قرآنی تدارک دیده شده. این برنامه با شبکه سه هماهنگ شده و ان‌شاءالله پوشش خوبی هم خواهیم داشت. در این برنامه قطعه‌هایی از فرهنگ ایثار و دفاع مقدس و شهادت را خواهیم داشت که هم متناسب با این ماه باشد و هم با مکانی که برنامه در آن اجرا می‌شود.

۴- برنامه بعدی تحت عنوان «افطار آسمانی» است که هدف‌مان ترویج افطار ساده است. حضور و مشارکت مردم در این کار، سرنوشت‌ساز است و تعیین‌کننده. بنایمان بر این است که در فضاهای عمومی مثل پارک‌ها، ایستگاه‌های مترو و جاهایی که مردم ممکن است به دلایلی به افطار نرسیده باشند، با اطعام مردم، افطار ساده را ترویج کنیم. به این ترتیب ضمن اینکه خدمتی ارائه می‌شود، کمک می‌کنیم به ترویج روح مودت و دوستی در این ماه مبارک رمضان.

۵- روزشماری را در تیراژ ۵ هزار نسخه تهیه کرده‌ایم تحت عنوان «فرصت آسمانی» که مثل یک تقویم دیواری، هر روزش با برگی از تقویم هماهنگ شده. این را بین خانواده‌های تهرانی توزیع می‌کنیم. این مجموعه محتوای خیلی خوبی دارد: دعای هر روز، آیاتی از قرآن، یک توصیه و فرمایشی از امیرالمومنین(ع) را برای هر روز داریم. همچنین یکی از اسمای الهی را که از جوشن کبیر است، در هر برگه آورده‌ایم.

۶- برنامه‌ای داریم تحت عنوان «سحرخیزان کوچک» که در ۲۲ منطقه اجرا می‌شود و ویژه دخترخانم‌هایی است که برای اولین بار روزه می‌گیرند. علاوه بر این ۲۲ منطقه، یک برنامه ویژه از برآیند این برنامه‌ها داریم که به طور متمرکز و به صورت جشن برگزار می‌شوند.

۷- دو مسابقه بزرگ را تدارک دیده‌ایم که یکی از آنها هر شب با همکاری شبکه پنج برگزار می‌شود و علاوه بر جوایز هر شب، یک حج عمره هم تقدیم می‌کنیم.

۸- یک مجموعه هشت جلدی از روایات بحارالانوار که خلاصه و ترجمه شده، به همراه یک‌سری محصولات فرهنگی را به عنوان یک هدیه ویژه به تمام ائمه جماعات شهر تهران تقدیم می‌کنیم که دستمایه خوبی باشد برای ارتقای کیفی بحث‌ها، بیانات و منبرها.

۹- یکی از کتاب‌های اتوبوسمان اختصاص پیدا می‌کند به ماه مبارک رمضان.

۱۰- جشنواره بین‌المللی «رحمت للعالمین» که سال قبل هم برگزار شده بود، امسال با تدارک گسترده‌تر و با حضور ۱۲ کشور اسلامی انجام می‌شود. در این جشنواره آداب و سنن و ویژگی‌هایی که در ماه مبارک رمضان در کشورهای مختلف وجود دارد عرضه می‌شود. این جشنواره مجموعه‌ای زیبا و جذاب است که در عین حال بیانگر شکوه و عظمت رمضان در همه کشورهای اسلامی هم خواهد بود.

۱۱-برنامه «عمری با قرآن» با هدف تجلیل از پیشکسوتان قرآنی تدارک دیده شده است.

۱۲- ما علاوه بر این برنامه‌ها، بسیاری از برنامه‌های کوچک را در محله‌ها و مناطق مد نظرداریم که تعدادشان خیلی زیاد است. همه اینها را در یک محور نامگذاری کرده‌ایم: «محله آسمانی».

۱۳-یک سری برنامه هم برای استفاده از ظرفیت‌های تبلیغات محلی و استفاده از رسانه در نظر گرفتیم؛ مثل بنرها و تابلوهایی که در سطح شهر فضایی رمضانی ایجاد می‌کنند. همچنین تیزرها و کلیپ‌هایی که برای نمایش در تابلوهای نمایشگر و تلویزیون‌های شهری و ایستگاه‌های مترو تدارک دیده شده. پوسترها و بروشورهایی هم برای اطلاع‌رسانی و اعلام برنامه‌ها تهیه شده و هماهنگی‌هایی با رسانه ملی و مطبوعات صورت گرفته که همه اینها مجموعا کمک می‌کند به اینکه ما هم برنامه‌ها را اطلاع‌رسانی کنیم و هم در ایجاد فضای معنوی و شور نشاط رمضانیه تلاش کنیم.

۱۴-آخرین برنامه هم ویژه‌برنامه‌هایی است که برای عید فطر تدارک دیده‌ایم و نامش را گذاشتیم «هلال بندگی».



تأملی در توحیدیه‌سرایی و نیایش در ادب پارسی

ملکا ذکر تو گویم

رضا اسماعیلی

وقتی کارنامه هزار ساله شعر ارجمند پارسی را مرور می‌کنیم، به راحتی درمی‌یابیم که حجم قابل توجهی از آفرینش‌های ادبی شاعران مسلمان پارسی‌زبان به «توحیدیه» گویی اختصاص یافته است. «توحیدیه» شعری است که در تسبیح و ستایش ذات اقدس الهی گفته شده باشد؛ شعری که ریشه در حقایق و معارف وحیانی قرآن دارد؛ شعری «حقیقت‌سیرت» و «معرفت‌صورت» که به انسان خاکی، ادب و آداب بندگی را یادآوری می‌کند و ما را به حرکت در صراط مستقیم «معرفت‌الله» فرا می‌خواند:

**ای همه هستی ز تو پیدا شده
خاک ضعیف از تو توانا شده
زیرنشین علمت، کائنات
ما به تو قائم، چو تو قائم به ذات
هستی تو صورت و پیوند نی
تو به کس و کس به تو مانند نی
آنچه تغیر نپذیرد تویی
وان که نمرده‌ست و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا بس توراست
ملک تعالی و تقدس توراست
(نظامی گنجوی)**



خارج از متن

الهامی الهی

در واقع شاعری کشف و شهودی شاعرانه و سیر و سلوکی عارفانه است؛ چنان که مولانا جلال‌الدین رومی می‌فرماید:

تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم
تا که هوشیارم و بیدار، یکی دم نزنم

حضرت لسان‌الغیب، حافظ شیرازی نیز می‌فرماید:

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
که من دل شده این ره نه به خود می‌پویم
در پس آینه، طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

لامارتین، شاعر فرانسوی می‌گوید: «نخستین بیت یک شعر، الهامی است از جانب خدا» و من معتقدم که تمام ابیات و پیکره یک شعر ناب، الهامی است از جانب حضرت احدیت. چنان که اخوان ثالث نیز بر این باور و اعتقاد بود که «شعر پرتویی از شعور نبوت است.»



ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی
نروم جز به همان ره که توام راهنمایی
همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم
همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
تو زن و جفت نداری، تو خور و خفت نداری
احد بی‌زن و جفتی، ملک کامروایی
تو حلیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی
تو نماینده فضلی، تو سزاوار ثنایی
بری از رنج و گدازی، بری از درد و نیازی
بری از بیم و امیدی، بری از چون و چرایی
بری از خوردن و خفتن، بری از شرک و شبیهی
بری از صورت و رنگی، بری از عیب و خطایی
نتوان وصف تو گفتن، که تو در فهم نگنجی
نتوان شبه تو جستن، که تو در وهم نیایی

(سنایی غزنوی)

سنت پسندیده «توحیدیه»سرایی یکی از سنت‌های ریشه‌دار و اصیل شعر و ادب پارسی است. سرآمدان شعر پارسی از آغاز تاکنون به خاطر برخورداری از معرفت دینی و به منظور تبرک و تیمن همواره طلیعه دیوان اشعار خود را به شعری توحیدی اختصاص داده و با این کار بر یگانه‌پرستی و دین‌مداری خویش مهر تایید زده‌اند. شاعران حکیم و عارفی چون سنایی، عطار، فردوسی، ناصر خسرو، مولانا، جامی، حافظ، سعدی، نظامی، صائب، بیدل و... بر این اعتقاد و باور پای می‌فشردند که سرآغاز دفتر و دیوان آنان باید متبرک به اسم اعظم پروردگار باشد؛ چرا که «خداشناسی» سرآغاز دین و اصل و اساس هر گونه معرفتی است: «سرآغاز دین، خداشناسی است و کمال خداشناسی، باور داشتن اوست و کمال باور داشتن خدا، شهادت به یگانگی و یکتایی اوست.»[1]

شعر محصول تکاپوی فطرت الهی و روح لطیف، حقیقت‌جو و زیباپسند انسان است و چون انسان جلوه‌ای از جلوات حضرت حق (جل جلاله) و آینه جمال حضرت دوست است، می‌توان گفت شعر هم که تابشی لطیف و روحانی از روح انسان بوده، صله‌ای آسمانی است.

شاعر هنگام سرودن شعر در حالتی غیرقابل توصیف که بیشتر صبغه‌ای اهورایی و معنوی دارد قرار می‌گیرد. در این لحظات ناب خلسه و خلوص، شاعر بر فراز قله‌ای می‌ایستد که ارتفاع آن برای دنیانشینان ناپیداست. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم او در این لحظات ناب و نایاب تا حدود زیادی با این دنیا قطع رابطه می‌کند و روح شاعر به ملکوتی پرواز می‌کند که تصور آن برای ما ناممکن است. او در این لحظات به عارفی «هوهو» زن می‌ماند که در بی‌خودی و بی‌خویشی چنان غوطه‌ور است که جز جلوه‌های رحمانی و ملکوتی چیز دیگری نمی‌بیند و به آینه‌ای بی‌زنگار می‌ماند که آن حادثه ناگهان و رستاخیز ناگزیر و ادراک لطیف و آسمانی را حریصانه جذب می‌کند و شعر آیینی محصول این لحظات ناب و نایاب است.

از همین روست که حضرت امام(ره) در بیان جایگاه والای شعر و شاعری فرموده است: «لسان شعر، بالاترین لسان است» چون شعر یک پدیده معنوی و یک حادثه آسمانی است و مقام شعرا نیز کم از انبیا و اولیاالهی نیست، چنان که نظامی گنجوی گفته است:

پیش و پسی بست صف اولیا
پس شعرا آمد و پیش انبیا

اگر از این منظر به هنر شاعری بنگریم، شعر نیز لطیفه‌ای است از جنس «ذکر» و «عبادت»؛ بنابراین هنرمند (شاعر) باید با اخلاص و طهارت روح پا به این حریم مقدس بگذارد تا با اعجاز کلامش بتواند روح تازه‌ای در کالبد انسان‌ها بدمد. هنرمند هم رسولی است که معجزه او «هنر» است. معجزه یک شاعر نیز «شعر» اوست؛ چنان که درباره مولانا و مثنوی معنوی او گفته‌اند:

مثنوی معنوی مولوی
هست قرآنی به لفظ پهلوی
من نمی گویم که آن عالیجناب
هست پیغمبر، ولی دارد کتاب

بنابراین شاعر باید آینه احساسش را از زنگار زشتی و پلشتی بپیراید تا جمال حضرت دوست در آن به جلوه درآید.

شاعر باید «عارف بالله»باشد تا شعر او چون آیه‌های الهی بر لوح دل و جان بندگان خدا حک شود و بر ذهن و زبان آنان ماندگار بماند و اگر غیر از این باشد، پرداختن به شعر و شاعری، چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: «والشعراء یتبعهم الغاوون»[2] جز خسارت و افسوس، چیز دیگری به بار نخواهد آورد، پس چه نیکوتر که شعر «توحیدیه» و در «تسبیح و ستایش» ذات اقدس پروردگار باشد.

شاعر باید «عارف بالله»باشد تا شعر او چون آیه‌های الهی بر لوح دل و جان بندگان خدا حک شود و بر ذهن و زبان آنان ماندگار بماند و اگر غیر از این باشد، پرداختن به شعر و شاعری، چنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید: «والشعراء یتبعهم الغاوون»۲ جز خسارت و افسوس، چیز دیگری به بار نخواهد آورد

با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی، یکباره همه بنیان‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه دچار تحول و تطور شد. تکانه‌هایی که از وقوع انقلاب اسلامی در همه ارکان جامعه ایجاد شده بود، رفته‌رفته به پیکره ادبیات نیز سرایت کرد و ادبیات معاصر در یک دگردیسی ناگزیر به هویت جدیدی دست یافت.

با فروکش کردن هیجانات و التهابات سال‌های اول انقلاب و ایجاد ثبات سیاسی در کشور نیاز به ادبیاتی متجانس و همگون با دین و ارزش‌های دینی به شدت احساس می‌شد. این احساس نیاز، نسل شاعران جوان و نوجوی انقلاب را به تکاپو واداشت تا با رویکردی اجتهادگونه به دین و با بهره‌گیری از میراث بی‌بدیل و ماندگار «قرآن و عترت» به خلق و آفرینش آثار دینی اهتمام کنند

از آنجا که نظام مقدس جمهوری اسلامی براساس دین و آموزه‌های دینی پایه‌گذاری شده بود، بعد از پایان یافتن دفاع مقدس رفته‌رفته نگاه شاعران به شعر دینی معطوف شد که مرکز ثقل این گونه ادبی «بزرگان دینی» بودند. به خاطر محبت و ارادت شاعران مسلمان به خاندان رسالت، ادب آیینی دوران باروری و بالندگی خود را بار دیگر آغاز کرد و زیرشاخه‌های شعر ارجمند آیینی به برکت حاکمیت جمهوری اسلامی به برگ و بار نشستند. زیرشاخه‌هایی چون شعر نبوی، فاطمی، علوی، عاشورایی، رضوی و مهدوی.

ولی متاسفانه اصلی‌ترین شاخه شعر آیینی که شاید بتوان گفت حکم عمود خیمه شعر آیینی را دارد - یعنی شعر توحیدی - به هر علت مورد غفلت قرار گرفت! گویا شاعران انقلاب فراموش کرده بودند که رسالت اصلی همه انبیا و اولیای الهی دعوت انسان به «توحید» و «خداپرستی» و آموختن ادب و آداب بندگی و عبودیت حضرت احدیت است! و غفلت از این مهم، غفلت از حقیقت رسالت انبیای الهی است.

در بینش ناب توحیدی اسلام، همه فعالیت‌های فکری و عملی مسلمان موحد از خدا آغاز می‌شود و به خدا پایان می‌یابد، چرا که «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن»[3] و همه از اوییم و به نزد او بازمی گردیم.[4]

به همین دلیل، هر کاری باید با نام و یاد خدا، انگیزه خدایی و برای کسب رضای او و تقرب به درگاه ربوبی‌اش انجام گیرد و هر چه جز این باشد، فاقد هر نوع ارزش و اعتبار دینی و صبغه الهی است. همچنین در اسلام همه راه‌ها و کارها - اعم از عبادی، اخلاقی، تربیتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و... - باید به توحید ختم شوند و از این چارچوب بیرون نروند.[5]

سیدمهدی شجاعی یکی از طلایه‌داران ادبیات توحیدی بعد از انقلاب است. این سید بزرگوار از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون که سه دهه از آن می‌گذرد، همواره در این مسیر روشن گام برداشته است. سید - بدون هیچ اغراقی - از هنرمندان رسالت‌مداری است که به معنای کامل کلمه «دغدغه دین» و «درد آیین» دارد. صد البته او حرف‌هایی از «جنس نگفتن»! دارد و تحمل حرف‌هایی از این جنس برای آنان که با سکه دین به تجارت دنیا مشغولند، مشکل است؛ چنان که سال‌ها پش - به همین جرم - نیستان[6] او را به آتش کشیدند! اتفاقا «سید» در همان سال‌ها به برکت مناجات‌هایی که در محراب نیستان به جا می‌آورد، از چشم‌زخم حاسدان و معاندان جان سالم به در برد و در نیستان، آتش بر او «گلستان» شد. با هم فرازهایی از مناجات‌های از دل برآمده او را زمزمه می‌کنیم[7]:

- ای خدای یوسف! برای اینکه دل به زلیخای وسوسه نسپاریم، به جلوه‌ای از جمال تو محتاجیم.

- خدایا! سر بر دامن که بگذارد، دل خسته‌ای که جز تو پناه ندارد؟

- ای مخاطب شکوه‌های پنهان!
تو اگر نباشی به که می‌توان گفت حرف‌هایی را که به هیچ کس نمی‌توان گفت؟!

ای پرده‌دار عشق‌های پنهان!
دل‌های شکسته را خودت بند باش و رابطه‌های گسسته را تو پیوندباش!

- ای مونس نجواهای پنهان!
هر که خلوتی با تو ساخت، خود را یافت و هر که به دیگران پرداخت، هستی‌اش را در ازدحام نفوس باخت.
لذت خلوت با خودت را به ما عنایت کن!

- ای مقصد سلوک‌های پنهان!
هر راه که به تو نینجامد، گمراهی است و هر سفر که به تو منتهی نشود، آوارگی.

- هیچ رهروی بی‌مدد تو راه نمی‌رود و هیچ سالکی بی‌عنایت تو به مقصد نمی‌رسد.

- ای حلال مشکلات پنهان!
درمان آن دردها که به هیچ کس نمی‌توان گفت، در دست‌های توست. ما را محتاج دست‌های درد ناشناس مکن!

- ای پناه اشک‌های پنهان!
خوشا به حال آنان که اشک را نه بر گونه‌های خویش که بر دامان دست‌های تو می‌بارند.
خوشا به حال آنان که در گریه‌های شبانه، سر بر شانه تو دارند. ما را آغوش اجابتی این چنین عنایت کن.

- ای عطاکننده نعمت‌های پنهان!
اگر شب و روز به شکر تو پردازیم، باز از سپاسگزاری نعمات پنهان تو عاجزیم. عجز ما را بپذیر و ما را در زمره کفران کنندگان نعمت‌های پنهان قرار مده.

ادبیات توحیدی در حوزه نثر را با اشاره به دل‌نوشته‌های معرفتی سیدمهدی شجاعی مورد تامل قرار دادیم. اما در حوزه شعر نیز رصد آفرینش‌ها و زایش‌های توحیدی و معرفتی شاعران برای ارزیابی وضعیت موجود ضرورت دارد. هر چند آفرینش‌هایی از این جنس در حوزه شعر معاصر از بسامد قابل توجهی برخوردار نیست، ولی اشاره به نمونه‌های آفریده شده در حوزه شعر توحیدی، معرفتی، می‌تواند داشته‌ها و نداشته‌های ما را آشکار سازد و در حکم تلنگری برای جامعه ادبی ما باشد که به جرم سه دهه کوتاهی در این حوزه، به «جبران مافات» بیندیشند.

متاسفانه اصلی‌ترین شاخه شعر آیینی که شاید بتوان گفت حکم عمود خیمه شعر آیینی را دارد-یعنی شعر توحیدی - به هر علت مورد غفلت قرار گرفت! گویا شاعران انقلاب فراموش کرده بودند که رسالت اصلی همه انبیا و اولیای الهی دعوت انسان به «توحید» و «خداپرستی» و آموختن ادب و آداب بندگی و عبودیت حضرت احدیت است! و غفلت از این مهم، غفلت از حقیقت رسالت انبیای الهی است

ریشه‌یابی اینکه چرا شاعران هم‌روزگار ما به این مقوله کمتر پرداخته‌اند، جای حرف و حدیث فراوان دارد، ضمن آنکه تحلیل و بررسی این مهم در حوصله این گفتار نمی‌گنجد. ولی همین قدر می‌توان گفت که شاعران معاصر به مصداق «آفتاب آمد دلیل آفتاب» وجود حضرت حق را چون «اظهر من الشمس» تصور کرده‌اند، از پرداختن هنرمندانه به آن غافل مانده‌اند. این نکته درستی است که:

آفرینش همه تسبیح خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

و این برهان شاعرانه سعدی نیز جای انکار ندارد که:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

یعنی همه عالم امکان و عرصه هستی، آیات صنع الهی است و سرودن درباره هر یک از پدیده‌های عالم خلقت - از جماد و نبات و ... - خود به نوعی حمد و ستایش و تسبیح حضرت حق است. چنان که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: آسمان‌ها و زمین را به حسن آفرید و شما را صورتگری کرد و صورت‌هایتان را نیکو آراست.[8] باز در جای دیگر می‌فرماید: این است نگارگری الهی و کیست خوش نگارتر از خدا؟[9]

از این منظر انسان موحد به همه عالم هستی عشق می‌ورزد و به همین خاطر باید گفت همه ادبیات ما صبغه الهی و توحیدی دارد، از غزل‌های عاشقانه سعدی و حافظ گرفته تا بهاریه‌ها و خزانیه‌های دیگر شاعران پارسی گو ولی بحث ما در این گفتار چیز دیگری است. نکته مورد نظر ما، سرودن شعر معرفتی و توحید به عنوان «ذکر» است؛

«ذکر» باید گفت تا فکر آورد
صد هزاران معنی بکر آورد

«توحیدیه» ذکر و نیایشی عارفانه و شاعرانه است که ما را به «حکمت» می‌رساند. الهام «روح القدس» نیز شامل حال شاعرانی می‌شود که اهل ذکر و تسبیح و نیایشند. درواقع بدون «ذکر» فکری تولید نمی‌شود و مضمونی به چنگ نمی‌آید. آفرینش ادبی و هنری محصول ذکر است. این نکته درستی است که خداوند از حمد و ستایش ما بی‌نیاز است ولی ما برای صعود به قله‌های انسانی و رسیدن به حقیقت «انسان کامل» به این تسبیح و ستایش نیازمندیم.



و اما بعد... قربان ولیئی، شاعر نجیب و نام‌آشنای روزگار ما از معدود شاعرانی است که در شعر، سلوکی عارفانه دارد. ولیئی شاعری اهل «حال» و گریزان از «قیل و قال» است. به خاطر همین مراقبه، جنس شعر او «عارفانه» است. او در شعر، اهل شهود و مکاشفه است و شعرش از آفت تکلف و تصنع به دور. شعر ولیئی در «معرفت» ریشه دارد، معرفتی توحیدی و منطبق بر آموزه‌های دینی و قرآنی. او با سرودن اشعار ناب توحیدی و عرفانی در احیای این گونه فراموش شده ادبی، اهتمامی وافر به کار برده است. همت بلند این شاعر دقیقه‌یاب و آیینی‌سرا در احیای توحیدیه‌سرایی قابل ستایش است. او به ضرورت «معرفت‌محوری» در شعر روزگار ما به خوبی پی برده و به دنبال حقیقت نایابی است که گمشده انسان معاصر است و این حقیقت چیزی جز «خدا» و «معنویت» و کرامت‌های انسانی نیست.

«ایاک نعبد» به زبان درخت‌ها
نامت شکفته در هیجان درخت‌ها
نور و نسیم، نام تو را می‌پراکنند
آکنده است از تو تکان درخت‌ها
هر برگ، واژه‌ای شده، هر شاخه آیه‌ای
قرآن حلول کرده به جان درخت‌ها
خاموش و عارفانه در آفاق خود رها
ذکری عظیم در ضربان درخت‌ها
سکر مدام، مشرب مستانه زیستن
جریان باده در شریان درخت‌ها
این گونه باش، زیر درختان، روان، زلال
در تو حضور جاری «آنِ» درخت‌ها[10]

پی‌نوشت‌ها:

۱- «اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده». (صبحی صالح، نهج‌البلاغه، خطبه اول، ص ۳۹)
۲- سوره شعراء، آیه ۲۴
۳- سوره حدید، آیه ۳
۴- سوره بقره، آیه ۱۵۶
۵- ر.ک به: شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۴۸.
۶- منظور ماهنامه فرهنگی، سیاسی، اعتقادی «نیستان» است که صاحب‌امتیاز، مدیرمسؤول و سردبیر آن سیدمهدی شجاعی بود. این ماهنامه طی سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۷ چاپ می‌شد.
۷- سیدمهدی شجاعی، ماهنامه نیستان، شماره ۱۳، مهر ۱۳۷۵، ص ۳.
۸- خلق السموات و الارض بالحق و صور کم فاحسن صور کم - (سوره تغابن، آیه ۳)
۹- صبغة الله و من احسن من الله صبغة - (بقره، آیه ۱۳۸)
۱۰- قربان ولیئی، مجموعه شعر: «با دو چشم دچار یکتایی»، نشر تکا، تهران ۱۳۸۷، غزل ۱۹، ص ۳۶.

ماه مهربان سلام

به کوشش محمدرضا وحیدزاده



مهدی پرویز ازشاعران جوانی است که بخش مهمی از آثارشان اختصاص به شعر آئینی دارد. در میان اشعار او به نمونه‌های درخشانی هم می‌توان برخورد که شاعر در آنها همنشین دلتنگی‌های خانواده‌های شهدا شده است. چهارپاره زیبای زیر از آن جمله است.

جای خالی یک گل

در گلوی خروس می‌پیچید
نغمه لااله الاالله
شاخه‌های درخت بالا رفت
تا بناگوش نقره کوب ماه
قل هوالله... حوض می‌خواند و
بید هم در رکوع خم می‌شد
شبنمی پاک لحظه سجده
از رخ لاله داشت کم می‌شد
گفت فواره تا بحول‌الله
سر پیچک به آسمان پیچید
رخت‌ها را به روی بند؛ نسیم
در صفوف نماز گل می‌دید
دست‌های قنوت پنجره داشت
روبه‌روی حیاط وا می‌شد
آتنا توی خانه مشغول
گفتن ذکر ربّنا می‌شد
همه خانه یک‌صدا گفتند
رو به قبله سلام آخر را
و علیک‌السلام؛ در وا شد
همه دیدند روی مادر را
خنده‌ای زد کلید را چرخاند
قفل وا شد دوباره در خندید
شیر چک‌چک به حوض پاشید و
آب در حوض بیشتر خندید
باد می‌آمد و کفِ پایِ
برگ را باز قلقلک می‌داد
آن طرف‌تر عزیز با جارو
خانم باد را کمک می‌داد
تخت بیچاره نیز کنج حیاط
با سماور بگومگو می‌کرد
باز هم آن سماور پرحرف
غُرّ و غُر داشت گفت‌وگو می‌کرد
خنده یاس از سر دیوار
نقل می‌ریخت بر سر کوچه
راه می‌رفت دور گردن بید
دست‌های درخت آلوچه
بوی نان در حیاط راه افتاد
استکان پا گذاشت در سینی
وقت چایی رسیده... برخیزید!
عطسه‌ای کرد قوری چینی
سمت سفره عزیز می‌آمد
سینی چای و استکان در دست
سهم مادر برای صبحانه
روی لب خنده بود و نان در دست
آتنا غنچه غنچه با دقت
چادرش را دوباره تا می‌کرد
داشت یک گل برای مادر خود
از سر چادرش سوا می‌کرد
همه اهل خانه جمع شدند
سر سفره برای صبحانه
جای یک گل دوباره خالی بود
در میان اهالی خانه
سر صبحانه باز هم مادر
ریخت در چار استکان چایی
مثل هر روز، آه! یادش رفت
رفته از بین جمع بابایی
استکان را دوباره برگرداند
توی قوری و زورکی خندید
آتنا بغض‌های مادر را
آه! اما قشنگ می‌فهمید
کیف خود را گذاشت بر دوشش
مثل آن لحظه‌ای که بابا رفت
بغض مادر شکفت مثل گلی
از در خانه آتنا تا رفت
باد فهمید حال مادر را
حال خانه دوباره درهم شد
زیر اندوه و غصه مادر
کمر بید بیشتر خم شد
اشک‌ها حلقه‌حلقه افتادند
حوض پرشد ز ماهیِ قرمز
غیرِنامی که مانده است از او
خبری نیست از پدر هرگز
یادش آمد که داده است پدر
سر خود را و روسپید شده
یادش آمد بد است گریه کند
چون که بابای او شهید شده



انسیه موسویان شاعر خوش‌قریحه‌ای است که زبان ساده و صمیمی او باعث ارتباط خوب مخاطب با شعرش شده است. به هر روی آنچه پیش‌روی ماست، زبان بی‌آلایش و صمیمی شعر موسویان است.

سلام ماه مهربان

عطر پاک ربنا، بوی سفره سحر
میهمان تازه‌ای، می‌رسد خبر خبر
مثل سال‌های پیش، باز هم تو آمدی
خانه خانه کوبه‌کو، نرم و ساده در زدی
ماه خیر و روشنی، ماه مهربان سلام
ماه ذکر و نور و قدر، ماه غربت امام
از تو رحمت خدا، می‌زند همیشه موج
روزه‌های ساده‌ام، می‌برد مرا به اوج
باز هم مرا ببر، تا زلالی سحر
تا که تازه‌تر شوم، با نیایش پدر
با دعای مادرم، دور سفره هر غروب
گفت‌وگوی ساده‌اش، با تو ای خدای خوب
تازه کن دل مرا، «مثل چشمه مثل رود»
ماه مهربان سلام، ماه مهربان درود!



حسین نعمتی نگاه عمیق و همراه با تأمل نعمتی به جهان پیرامونش گاهی باعث می‌شود که از شعر او – با وجود جوانی‌اش – صدای شاعری میانسال و پخته شنیده شود اما جوانی حسین نعمتی را می‌توان به آسانی در زبان و خیال اشعارش یافت.

دلخوشیم

ما که هستیم به ایمانِ پر از شک، دلخوش
طفل طبعیم و به بازی و عروسک، دلخوش
پایمان بر لب گور است و حریصیم هنوز
با همان هلهله شادیم که کودک، دلخوش
ماهی تنگ در اندیشه دریا دلتنگ!
ما نهنگیم و به یک برکه کوچک، دلخوش!
جز دورویی و ریا سکه نیندوخته‌ایم
کودکانیم و به سنگینی قلک، دلخوش
باد حیثیت این مزرعه را با خود برد
ما کماکان به همان چند مترسک، دلخوش!



میلاد عرفان‌پور نام عرفان‌پور برای بسیاری یادآور قالب دوباره احیا شده رباعی است. تاکنون سه مجموعه از رباعی‌های این رباعی‌سرای پرکار منتشر شده است. شاید از همین روی، خواندن شعری از او در قالب نیمایی خالی از لطف نباشد.

ما که اینچنین نبوده‌ایم

این طرف
سبزه‌ای دم اذان
لابه‌لای سنگفرش‌ها
در پیاده‌رو
جانماز خویش را گشوده است
هیچ فکر آبرو نمی‌کند
آن طرف
در میان باغچه
هیچ غنچه‌ای
خنده بی‌وضو نمی‌کند
ما ولی
هیچ‌گاه
آن‌چنان و این‌چنین نبوده‌ایم
ما که جز و بال شانه زمین نبوده‌ایم



سید محمد جواد شرافت شاعر خوب و خوش اخلاق قمی است که چند صباحی با دیگر دوستان همشهری‌اش بازار شعر آئینی را در این شهر گرم کرده‌اند. شعر زیبای زیر مدیحه‌ای برای حضرت امیر(ع) است که سال گذشته در حضور رهبر معظم انقلاب قرائت شد. او به تازگی به‌عنوان طلبه نمونه کشور انتخاب شد.

از ابتدا تا انتها نور

اوصاف تو از ابتدا تا انتها نور
آیینه‌ای آیینه‌ای سر تا به پا نور
آیینه‌ای و خلق حیران صفاتت
تابیده بر جان تو از ذات خدا نور
چشمی که توفیق تماشای تو را داشت
جسم تو را جان دیده و جان تو را نور
در حلقه عشاق تو ای صبح صادق
بر هر لبی گل کرده «یا قدوس»، «یا نور»
قرآن و صفت سوره سوره باشکوه است
«فرقان» «نبا» «یوسف» «قیامت» «هل اتی» «نور»
از کعبه تا مسجد مسیر روشن توست
از آسمان تا آسمان از نور تا نور
خورشیدی و بر شانه خورشید رفتی
فریاد می‌زد آسمان: «نورٌ علی نور»
تو بوتراب و همسر تو مادر آب
اصل شما وصل شما نسل شما نور
پایان کار دشمنان توست با نار
آغاز راه دوستان توست با نور
در مدح تو چشم غزل روشن که دیده است
وصف تو را از ابتدا تا انتها نور

سید محمدرضا شرافت ناگفته از نامش پیداست که باید برادر سید محمدجواد شرافت باشد. او هم یکی از اعضای جمعی است که در قم شعر آئینی می‌سرایند.

مضمون نگاه تو

با نیت نگاه تو آغاز می‌کنم
احساس خویش را به تو ابراز می‌کنم
شوقی درون سینه من جا گرفته است
حسی غریب در دل من پا گرفته است
حسی میان غربت و شادی و شوق و غم
حسی که گاه می‌چکد از چشم در حرم
ماه مبارک رمضان روی ماه توست
باید سرود شعر که مضمون نگاه توست



غریبه نیمه‌شب

داستانی از مهدی طلایی

به آسمان نگاه کردم. بدر ماه آب رفته بود و کوچک شده بود. لکه‌های ابر هم توی آسمان آرام‌آرام راه خودشـــان را می‌رفتند و گهگاه روی ماه را می‌پوشاندند. شمع را برداشتم و به اطراف سرک کشیدم، خبری نبود. نشستم رو به قبله، دست‌هایم را بلند کردم، هیچ‌کس را نمی‌توانســـتم زودتر از غریبه دعا کنم. از خدا خواســـتم غریبه به هـــر آرزویی که دارد برسد. دعا کردم عاقبت به‌خیر شود. دعا کردم رستگار شود... . صدای خش‌خشی آمد. از جا پریدم و با شمع که دستی برایش حائل کرده بودم، جلوتر آمدم ولی کسی نبود، هنوز کسی نیامده بود.

از همیشه مطمئن‌تر بودم. موقع‌های دیگر گاهی می‌شـــد که نمی‌دانستم با گریه بچه‌ها چه کنم ولی این مـــاه مطمئن بود. غریبه خیالم را راحت کرده بود. دو، ســـه ســـالی بود اطمینان قلبم شـــده بود. سحر به ســـحر می‌آمد، بی‌آنکه بایســـتد، بی‌آنکه بیدار شویم یا بیدارمان کند، کارش را می‌کرد و می‌رفت. از وقتی این ماه شـــروع شـــد، شـــادی من هم شروع شـــد. نه به‌خاطر اینکه اگر نمی‌توانســـتم غذای بچه‌ها را تهیه کنم، غریبه به دادم می‌رســـید؛ از اینکه زیر این آسمان پرستاره کســـی بود که به من و بچه‌هایم فکر می‌کرد خوشـــحال بودم. امســـال کنجکاوی‌ام هم گل کرده بود. پیش خودم فکـــر کردم من که این‌قدر این غریبه را دوســـت دارم چرا او را نشناسم. از شب اول با خودم قرار گذاشتم اگر آمد از او تشکر کنم و بشناســـمش. مردم برای چیزی که به خاطر رختشویی و پخت‌وپز و کنیزی به من می‌دهند، منت می‌گذارند. فکر می‌کنند چون سرپرســـت ندارم و نیاز دارم باید حتی برای دادن حقم تحقیرم کنند ولی غریبه حتی برای کمک‌کردن موقعی می‌آید که خواب باشـــم، خواب! از بس روزها با زبان روزه کار می‌کنم، از اول ماه نتوانسته‌ام بیدار بمانم تا غریبه را ببینم. امـــروز کمتر کار کردم، زودتر هم آمدم و اســـتراحت کردم تا هم برای شـــب قدر بیدار بمانم، هم... هم غریبه را ببینم. از وقتی شوهرم مرد، تنها پشتیبانم بعد از خدا او بود؛ اگر خدا و دینی هم برایم مانده از صدقه‌ســـر همین غریبه اســـت. اگر او نبود، معلوم نبود برای سیر کردن این بچه‌ها مجبور به چه کارهایی می‌شدم.

نســـیم خنکی وزیدن گرفت. پارچه رنگ و رورفته‌ای که روی پســـرم انداخته بودم، کنار رفته بود؛ پوشاندمش و دستی به موهایش کشیدم. یکی دو روز پیش همین پسرم گفت: «مامان، توی مســـجد پیش‌نماز می‌گفت ماه رمضان ماه خداست. ما مهمان خدا هستیم که ماه رمضان همیشه غذا داریم، نه؟»

واقعا مهمان خدا بودیم. غریبه مثل فرشته‌ای نازل می‌شد و نان و خرمایش را می‌گذاشت و می‌رفت. فقط چند بار صدای پایش را شنیدم. بار آخری که دویدم دنبالش در پیچ و خم این خرابه‌ها گمش کردم. حتما می‌رفت ســـراغ بقیه خرابه‌نشین‌ها. آنها هم مثل ما نان و خرمایشان قطع نمی‌شد. چشم به راه غریبه بودم که پلک‌هایم سنگین شد. همان‌طور که نشسته بودم سرم را به دیوار تکیه دادم. صدای پایی آمد؛ همان صدایی که از آخر شب تا حالا منتظرش بودم. آن‌قدر خوشحال شدم که نفهمیدم چطور از جا پریدم. غریبه از کنار دیوار خرابه جلوتر آمد، نســـیمی وزیدن گرفت. لکه‌های ابر ماه را پوشاندند. شمع را بالاتر آوردم، آتش شمع هم در نسیم رقصی کرد و خاموش شد. همه جا تاریک بود.

- سلام غریبه!

- سلام، من غریبه نیستم.

- درست است تو آشناتر از هر آشنایی. دو، سه سال پیش با شوهرم به مسافرتی می‌رفتیم که نزدیک همین شهر مریض شد و بعد هم ما را تنها گذاشت. توی این بی‌کسی و تنهایی فقط شما کس و کارم بوده‌اید.

- کس و کار تو خداست.

- بله... بعد از خدا.

- دعا کن.

- دعا می‌کنم، دعا می‌کنم که رســـتگار بشـــوی. دعا می‌کنم رئیس حکومت و پیش‌نماز مسجد و همه زاهدان مثل تو باشند.

غریبه خم شد، چیزی زمین گذاشت و رفت.

ناگهـــان از خواب پریدم. مردی داشـــت از خرابه بیرون می‌رفت. نســـیمی وزیدن گرفت. لکه‌های ابر جلوی ماه را گرفتند. شـــمع را بلند کردم. آتش شمع هم در نسیم رقصی کرد و خاموش شد. سعی کردم شمع را روشـــن کنم. زبانم... زبانم بند آمده بود. روشن کردم، خاموش شد. روشـــن کردم، خاموش شد. روشـــن کردم و دیگر خاموش نشد ولی غریبه رفته بود و گوشه‌ای نان و خرمای همیشگی... .

پسرم بیدار بود.

- از کی بیداری؟

- از وقتی پیش‌نماز مسجد آمد.

- پیش‌نماز مسجد؟

- آره، شما خواب بودی. پیش‌نماز مسجد آمد، اینها را گذاشت و رفت.

- چیزی نگفت؟

- گفت دعا کن.

غریبه را ندیدم ولی بالاخره شناختمش؛ پیش‌نماز مسجد!

***

صدای اذان از دورتر می‌آمد. بلند شـــدم و دوان‌دوان به سمت مسجد آمدم. از خرابه‌های بیرون شهر تا به مســـجد برســـم عرقم درآمده بود. مسجد شـــلوغ بود، غلغله بود. از زنی پرسیدم:

- پیش‌نماز مسجد کیست؟

- پیش‌نماز؟ پیش‌نماز را کشتند.

- کشتند؟

زن رفت. از هیچ‌کس نمی‌شـــد ســـؤال کرد. همه این طرف و آن طرف می‌رفتند. از مسیر رفتن‌ها و آمدن‌ها، می‌شـــد خانه پیش‌نماز را پیدا کرد؛ همان جا کنار مســـجد، همان جا کنار دارالحکومه.

***

خورشید کم‌کم از مشرق سرک می‌کشید که طبیب از خانه پیش‌نماز بیرون آمد.

- حالش بد است، فقط شیر برایش خوب است.

ولوله‌ای افتاد بین جمعیت.

- برویم شیر بیاوریم.

- حکومت چه می‌شود؟

- تکلیف ما چه می‌شود؟

بچه‌ها بیدار شده بودند. پسرم آنجا آمده بود و دامنم را می‌کشید.

- چی شده، چی شده؟

- مادرجان غریبه‌ای که... .

حرفم را خوردم... .

- آشنایی که برایمان نان و خرما می‌آورد، مریض شده.

پسرم بغض کرد. با هم برگشـــتیم خرابه. هر چیزی که ارزشی داشـــت، برداشتم، چیزی نشد. موهایم... موهایم را می‌فروشم.

فروختم. پسرم هم فهمیده بود شیر برایش خوب اســـت. پول را به‌اش دادم تا شیر بخرد. شیر نایاب شده بود. خیلی‌ها قبل‌تر از ما شیرها را خریده بودند.

آن روز شب شـــد ولی شیر پیدا نشـــد. طبیب می‌گفت حالش بدتر شده. حال ما هم بدتر شد. آن شـــب هیچ غریبه و آشنایی به خرابه نیامد. فردا هم شـــیر پیدا نشد. فردا شب هم هیچ غریبه و آشـــنایی به خرابه نیامد. صبح رفتم با هر زحمتی بود کمی شیر پیدا کردم. کاسه شـــیر را دســـت پســـرم دادم و با او تا کنار خانه پیش‌نماز آمدم. آنجا خیلی‌ها آمده بودند، خیلی از همســـایه‌هایمان توی خرابه. خیلی‌ها کاسه شـــیر آورده بودند، خیلی‌ها. ولوله‌ای بود.

تو همین ولوله بود که فهمیدم پیش‌نماز رئیس حکومت است، یعنی غریبه... . نه، آشنای همیشـــگی‌ای که هر شـــب می‌آمد، هم رئیس حکومت بود، هم پیش‌نماز. پسرم خسته شـــد و خوابش برد کاسه شیر هنوز دســـتم بود. یک چیزی توی دلم می‌لرزید و هر لحظه می‌خواســـت بیفتد. بغضی به گلویم افتاده بود و هرلحظه می‌خواست بترکد. چشم‌هایم را باز کردم، گوش‌هایم را تیز کردم. صدای شـــیونی از خانه بلند شد. چیزی که توی دلم می‌لرزید، افتاد و شکســـت، کاسه شـــیر هم. بغضی که توی گلویم بود، ترکید. دیدی چه شد؟ آخر هم غریبه را ندیدم.



عکس: بابازاده

واکاوی آثار علی موذنی در حوزه دین و ادبیات

بعد از خواندن قرآن آدم دیگری شدم

حامد هادیان

وقتی کتاب‌های علی موذنی را می‌خوانید انتظار هر چیز محیرالعقولی را باید داشته باشید. موذنی، درگیر داستان‌هایش شده است و انگار که به زندگی، داستان‌گونه فکر کند و همه چیز را داستان ببیند. حتی اگر خبرنگاری، حسب اتفاق زنگی به او بزند، احتمال دارد یقه او را هم بگیرد و وارد داستانش کند. علی موذنی، رفیق دوران دانشجویی سیدمهدی شجاعی شش رمان، نه مجموعه داستان و شش نمایشنامه دارد. آثار او را می‌توان در سه حوزه اجتماعی، دفاع مقدس و قرآنی خلاصه کرد که هر کدام به مقداری هستند که بتوان آنها را مبنای داوری قرار داد. در آثار وی نوآوری و بدعت یکی از شاخصه‌های اصلی کار است. داستان‌هایش بن‌مایه مذهبی دارند و حتی در آثار اجتماعی‌اش نیز رگه‌هایی از مذهب تنیده شده است. وی متولد ۱۳۳۷ تهران است و پس از تمام کردن تحصیلات متوسطه به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران رفته و در رشته ادبیات نمایشی از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شد.

موذنی اولین اثرش را در سال ۱۳۶۷ در مجله کادح منتشر کرد. انتخاب سوژه‌های جذاب، تسلطش نسبت به عناصر داستان و نثر روان و صمیمی؛ وی را به یکی از برجسته‌ترین قصه‌نویسان ایرانی تبدیل کرده است. از جمله آثار وی می‌توان به «ارتباط ایرانی»، «ظهور»، «شعر در انتظار تو»، «چهارفصل» و «مامور» اشاره کرد. همچنین برای داستان‌های قرآنی‌اش در سال ۱۳۷۸ او را «خادم قرآن» معرفی کردند. موذنی، شهرت ادبی فراگیری ندارد ولی پس از خواندن آثارش کسی پشیمان نخواهد شد. وی برای فراگرفتن داستان‌نویسی زحمت بسیار کشیده و بیشتر آثارش از اوج قابل قبولی برخوردارند. هرچند که گرایش او به فیلمنامه نویسی در سال‌های اخیر سبب شد که نامش در فهرست قصه‌نویسان معاصر کم‌رنگ شود. در ادامه این مکتوب به شرح شکل و دلایل علاقه وی به کار در حوزه آثار مذهبی و قرآنی به سبک خودش پرداخته خواهد شد که نه‌تفسیرند و تقریض.

◆ خمست را باید بنویسی

چه انگیزه‌ای باعث شد شما به فکر نوشتن داستان پیامبران بیفتید؟

« قرآن دوجور بر من تاثیر گذاشت؛ یکی فعال کردن قوه تخیل من بود که از خواندن وقایع قرآنی ناشی می‌شد. فکر اینکه این وقایع در قالب داستان چه خودی می‌نمایانند، به وجدم می‌آورد. تاثیر دیگر اینکه... چه بگویم... ببینید، درکی که قرآن از خدا به من داد، این بود که ـ و هست ـ این خدا بسیار عادل و مهربان و صبور است. این حس از شروع تا پایان در من بود، منتها رفته‌رفته عمیق و عمیق‌تر می‌شد. حظ می‌بردم از وجود چنین خدایی. فکر می‌کردم وقتی او پس از پرداخت آدم می‌گوید «فتبارک‌الله احسن‌الخالقین»، ما آدم‌ها برای بیان عظمت خالق خود چه باید بگوییم؟ تازه، ذهن و قلب ما درک ناقصی از حیات او دارد. برای همین فکر کردم نوشتن داستان‌های پیامبران اولوالعزم ادای دینی به چنین خداوندی است که به تو استعداد داستان‌نویسی داده. باید خمس استعدادت را بپردازی. باید دلش را به دست بیاوری. باز هم بگویم.»

شاید این برش از کتاب «مامور» قسمتی از مانیفست ادبی علی موذنی برای داستان نوشتن از پیامبران و دیگر آثار مذهبی او باشد؛ اینکه خمس و زکات استعدادش را بپردازد و البته این از علاقه‌های درونی وی نیز سرچشمه گرفته باشد، وگرنه نمی‌توان این همه سال از این موضوعات نوشت. درباره استفاده از متون مذهبی اصیل در حوزه داستان یکی از صاحبنظران می گوید: «از چند کتاب عهد عتیق که خواندنش بر هر نویسنده‌ای واجب است، یکی از آنها قرآن است. نویسنده نمی‌تواند به سادگی از کنار کتاب‌هایی چون تورات، انجیل، اوستا و قرآن بگذرد و شانه بالا بیندازد که به چه دردی می‌خورد این کتاب‌ها، برای عقد و عزا به کار می‌رود! سر هر طاقچه‌ای هست و هزار حرف و بهانه دیگر.

در طاقچه ذهن نویسنده اگر این کتاب‌های عتیق ارزشمند نباشد، کارش جایی خواهد لنگید. تورات، انجیل و قرآن منشأ قصه‌های اسطوره‌اند، به ویژه قرآن سرشار از قصه‌هایی است که هر کدام از آیات آن می‌تواند آینه‌ای از زندگی امروز انسان باشد.

با این حال قرآن کتاب‌داستان یا رمان نیست. کتاب آموزش رمان هم نیست؛ کتابی است که آن را برای رستگاری بشر نگاشته‌اند. قصه‌هایش ساختار ویژه‌دارد. باایجازی حیرت‌انگیز و بافتی سخت ادیبانه، از قصه‌ای می غلتد به قصه‌ای».

دهه ۷۰ سرآغاز تحول آثار موذنی است؛ مضامین قرآنی وارد کارهایش می‌شود. همه اینها به دنبال مطالعه قرآنی او در یک دوره فشرده، یک سال و نیم رخ داد. قرآن را خواند و ترجمه‌ها سیرابش نکرد. شروع کرد به خواندن تفاسیر و انطباق آنها با هم. نتیجه؛ رهایی از سرگردانی فلسفی بود و تسلطی که بر موضوعات قرآنی پیدا کرد و تصمیم گرفت لذتی را که درک کرده با بیان داستانی در لابه‌لای کارهایش به خواننده برساند. موذنی درباره این دوره اعتقاد دارد که «اصلا من زندگی خودم را به دو قسمت تقسیم می‌کنم: قبل از خواندن قرآن و بعد از خواندن آن. قبل از خواندن قرآن من آدمی دیگر بودم و بعد از خواندن آدمی دیگر شدم.» و سپس دست به تولید داستان‌هایی که تکرار بی‌ملال داستان «کشتی نوح»، «بت‌شکنی ابراهیم»، «عصای موسی»، «عروج عیسی» و بسیاری دیگر از پیامبران می‌زند.

و در این بین چیزی که در داستان‌های قرآنی برایش اهمیت دارد «پرداخت داستان» است؛ همه موضوعات را به‌قصد «داستان شدن» می‌بیند و معتقد است: «اگر این مهم صورت گیرد، شأن آن دیدگاه هم حفظ شده است. بنابراین تعهد من در اینجا تنها به پرداخت اثر است، نه آن که من مصلح اجتماعی باشم و بخواهم مثلا با نوشتن داستان‌های مذهبی مروج اخلاق باشم یا با پرداختن به اساطیر ایرانی کاری را انجام دهم که فردوسی خود را در یک دوره تاریخی، به آن ملزم می‌دانست. من هم و غمی جز پرداخت داستانم ندارم چون می‌دانم اگر در این پرداخت موفق شوم، در برابر آنچه ملی یا مذهبی است، ادای دین کرده‌ام.»

موذنی درباره اینکه اصولا می‌توان چیزی از قرآن را که همه آن را خوانده‌اند؛ نوشت و خواندنی کرد، می گوید: «خداوند تبارک، کلام خود را برای فهم بشر بسیار پایین نازل کرده تا به فهم درآید، اما همین نزول نیز از بالاترین حد هنر هر بشری فراتر است. حال اگر هنرمندی به سراغ موضوع‌های قرآنی برود و هنرش را به جلوه‌های این نزول بیاراید، هنرش ارتقا بخشیده می‌شود. پس تفاوت از زمین تا آسمان است. خداوند تبارک، کلامش را تا سطح فهم بشر نازل کرده و در مقابل بشر با تمسک به کلام خدا هنر خود را ارتقا بخشیده است.

خدای تبارک‌وتعالی قصد داستان‌پردازی نداشته، بلکه قصد هدایت داشته، پس اگر داستان‌نویسی برای نوشتن داستان به وقایع قرآنی می‌رود، در واقع قالبش را به کلام هدایت زیور می‌بخشد، بنابراین نسبت داستان دادن به وقایع قرآنی، بی‌مهری به کلام خداوند است که ساحتش از داستان‌پردازی به دور است. اما اینکه فرموده است مخاطب داستان‌های قرآنی اول و وسط و آخر وقایع را می‌داند و همین مساله از کشش داستانی که داستان‌نویس قرار است بنویسد، می کاهد، اولا کلام خدا با فطرت بشر هماهنگ است، بشری که البته به وسوسه ابلیس گرفتار نباشد و این کلام در هر صورتش جذاب است، حتی اگر مخاطب اول و وسط و آخر واقعه را بداند، فرقی نمی کند. او جذب داستانی است که حتما برای پاسخ به چیستی هستی او نوشته شده است. نکته دیگر اینکه اهمیت داستان در چگونگی پرداخت آن است که بخشی از این پرداخت در خدمت روند وقایع و بخش مهم‌تر در خدمت پاسخ دادن به علت وقایع و تحلیل داستان‌نویس که چگونه‌اش در تاروپود داستان می‌تند.»

> **دهه ۷۰ سرآغاز تحول آثار موذنی است؛ مضامین قرآنی وارد کارهایش می‌شود. همه اینها به دنبال مطالعه قرآنی او در یک دوره فشرده، یک سال و نیم رخ داد. قرآن را خواند و ترجمه‌ها سیرابش نکرد. شروع کرد به خواندن تفاسیر و انطباق آنها با هم. نتیجه؛ رهایی از سرگردانی فلسفی بود و تسلطی که بر موضوعات قرآنی پیدا کرد**

نکته

کتاب‌شناسی علی موذنی

کتاب‌های علی موذنی علل‌الخصوص داستان‌های کوتاهش بارها در مجموعه‌های مختلف با نام‌های متفاوت چاپ شده است؛ برای کسانی که علاقه‌مندند که آثارش را مرور کنند. کتاب‌هایی را که پررنگ کرده‌ایم، راهگشاست و در بازار کتاب نیز می توان آنها را یافت.

۱. **کلاهی از گیسوی من** (مجموعه داستان) انتشارات برگ ۱۳۶۸
۲. **کیسه بوکس** (نمایشنامه) انتشارات نمایش ۱۳۶۹
۳. **نوشدارو** (رمان) انتشارات جویا ۱۳۷۰
۴. **دلاویزتر از سبز** (مجموعه داستان) انتشارات برگ ۱۳۷۱
۵. **قاصدک** (داستان) دفتر ادبیات و هنر مقاومت ۱۳۷۲
۶. **مسیحایی** (فیلمنامه) انتشارات برگ ۱۳۷۲
۷. **بشارت** (داستان بلند) محراب اندیشه ۱۳۷۲
۸. **هاقیل** (نمایشنامه) دفتر نمایشنامه‌های مذهبی ۱۳۷۳
۹. **دریایی** (نمایشنامه) دفتر نمایشنامه‌های مذهبی ۱۳۷۳
۱۰. **دوستی** (داستان بلند) انتشارات برگ ۱۳۷۳
۱۱. **سفر ششم** (رمان) محراب اندیشه ۱۳۷۳
۱۲. **کشتی به روایت توفان** (داستان بلند) انتشارات مدرسه ۱۳۷۳ (۱۳۷۸ چاپ چهارم)
۱۳. **ملاقات در شب آفتابی** (رمان) انتشارات قدیانی ۱۳۷۴ (۱۳۸۶ چاپ ششم)
۱۴. **در انتظار شاعر** (داستان) انتشارات همراه ۱۳۷۵
۱۵. **نه آبی نه خاکی** (رمان) دفتر ادبیات و هنر مقاومت ۱۳۷۵ (۱۳۸۶ چاپ دوم)
۱۶. **ارتباط ایرانی** (رمان) دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۱۳۷۶
۱۷. **حضور** (مجموعه داستان) انتشارات برگ ۱۳۷۶
۱۸. **شب نامه** (فیلمنامه ۵ جلد) انتشارات قدیانی ۱۳۸۱
۱۹. **چهار فصل** (داستان) انتشارات طه ۱۳۸۳
۲۰. **مفرد، مذکر، غایب** (نمایشنامه) انتشارات جمکران ۱۳۸۴ (۱۳۸۴ چاپ سوم)
۲۱. **شعر به انتظار تو** (مجموعه داستان) انتشارات نیستان ۱۳۸۵
۲۲. **ظهور** (رمان) انتشارات نیستان ۱۳۸۶
۲۳. **ملیکا** (فیلمنامه) ۱۳۸۶
۲۴. **مامور** (رمان) انتشارات نیستان ۱۳۸۸

بریده‌ای از رمان «مامور»

تکه ابری برای حضرت مرسل



«نگاه به آسمان دوخت. مسیر نگاهش را دنبال کردم که تکه‌ای ابر بود. گفت: به‌نظر تو بهتر نیست از آن تکه ابر جای آنکه باران شود یا برف و بریزد روی زمین و... استفاده بهتری ببریم؟ نگاهم کرد. انگار از این چشمان خاکستر می‌تکاندند.
گفت: آهان، فهمیدم. می‌گذارمش جای آن تکه ابری که روی سر پیامبر سایه می‌انداخت!
نگاهم کرد. گفت: می‌دانی که کجا؟ همان تکه ابری که حضرت را از آفتاب سوزان دشت محفوظ می‌داشت.
گفتم: همان ابری که نشانه حقانیت پیامبر شد برای آن راهب مسیحی؟
گفت: آره!
گفتم: بحیرا!
گفت: این تکه ابر از تکه ابر قبلی هم سفیدتر است هم خوش بر و پیکرتر. بهتر می‌تواند روی حضرت سایه بیندازد. لبخند زد و با شور نگاهم کرد. گفت: از ابر قبلی خنک‌تر هم هست! و به ابر گفت: می‌روی توی فصل سوم رمان پیامبر من، بر او سایه می‌اندازی، سایه‌ای خنک، آن قدر خنک که بحیرا را در آن آفتاب سوزان و آن هوای گرم به شگفت آورد که این چه معجزی بر این کودک است!... چرخیدم و به آسمان نگاه کردم. نباید عجیب باشد، اما عجیب بود که هیچ اثری از تکه ابر توی آسمان صاف باقی نمانده بود! گفتم، یعنی پرسیدم: واقعا؟»

◆ کشتی نوح روی سطرهای سفید

موذنی ابتدا داستان‌های قرآنی‌اش را به صورت مجزا و بعد به صورت مجموعه چاپ کرده است. داستان بلند «کشتی به روایت توفان»، روایت توفان نوح است که از نگاه کنعان ـ پسر ناخلف نوح نبی ـ روایت می‌شود؛ یعنی زاویه‌ای که یک شر خود را حق می‌داند؛ انتخاب این زاویه دید، بدعتی با خود دارد که کمتر در آثار دینی اتفاق می‌افتد. داستان بلند «دوستی» روایتی از زندگی ابراهیم خلیل و بت‌شکنی او، داستان «بشارت» و نمایشنامه «مسیحایی» حضرت عیسی روح‌الله(ع) به نقل از انجیل و برنابا و ماجرای عروجش از زبان یارانش و رمان «سفر ششم» روایتی دیگر از زندگی موسی کلیم‌الله که از نگاه هارون و فرعون روایت می‌شود؛ روایت فرعون یکی از جالب‌ترین بخش‌های آن است. نمایشنامه «هاقیل» روایتی تازه از درگیری فرزندان حضرت آدم، نمایشنامه «دریایی» ماجرای حضرت یونس و «دلاویزتر از سبز» شرح دیدار حضرت خضر بعد از چله‌نشینی است. در داستان‌های موذنی ــ آنها که حادثه مذهبی را در گذشته به حال وصل می‌کند - این اتصال خوب اتفاق می‌افتد؛ مثلا در داستان «سزاوارترین» که تعزیه‌خوانی حضرت علی(ع) است، فضای داستانی دلنشین و زنده است یا در «هفتاد و سومین» داستان فردی را روایت می‌کند که در بیمارستان بستری است و به دلیل عطش شدید در میان خواب و بیداری واقعه کربلا را مجسم می‌بیند.

◆ آخرین پیامبر نویسنده

از دیگر نکاتی که آثار او را شاخص و برتر می‌کند، یگانه شدن نویسنده با اثر است. در واقع موذنی در قالبی مدرن توانسته به راحتی از پس اجرای رمان مدرن برآید، به طوری که خواننده هیچ‌گاه درخصوص واقعیت داستان شک و تردیدی به دل راه نمی‌دهد. به اتکای این شگرد تداخل مستندات و اندیشه تخیلی شده است که خواننده همه حوادث را تا انتهای داستان می‌خواند و می‌پذیرد. حتی اگر این تخیل مفهومی مانند الهام نزد هنرمندان باشد که در رمان او به فرشته‌ای خوش بر و رو تشبیه شده است. رمان آخر وی «مامور» درباره نویسنده‌ای است که توان نوشتن را از دست داده و به خواست خود در بیمارستان اعصاب و روان بستری شده و می‌خواهد درباره حضرت رسول(ص) رمان بنویسد و حالا مروری دارد بر آثاری که قبلا درباره پیامبران نوشته و منتشر کرده و کنکاش درباره اینکه چرا نسبت به نوشتن ناتوان شده است که اتفاقا کتاب‌ها واقعا شرح نوشتن همان‌هاست و در این بین ناشری مایل می‌شود که چاپ کتاب او درباره پیامبر اعظم(ص) را برعهده گیرد و در انتها نویسنده راضی به نوشتن کتاب می‌شود. به واقع همچنان که نوشتن داستانی از زندگی پیامبر بر دوش موذنی آنچنان سنگینی می‌کند که تصمیم می‌گیرد ماجرای نوشته شدن این داستان را رمان کند. موذنی در روایت‌های مختلف کار را از یک نویسنده که گاهی در بین داستان‌هایش به‌عنوان یک ناظر عبرت دهنده بالاتر برده است و شخصا در بسیاری از آثار امروزی‌اش نقش اصلی را بازی می‌کند. این اتفاق در داستان‌های دینی و پیامبری‌اش کار را کمی دشوار می‌کند. ولی موذنی هیچ‌گاه دستش خالی نمی‌ماند. موذنی در عالم واقعیت در حال تمام کردن رمان «عروج» است. آنچنان که انگار گره کور زندگی ادبی‌اش را باز کند. ولی شاید موذنی نمونه‌ای باشد که حد واصل ادبیات سخت دینی برای عوام باشد. همچنان که بسیاری از متون مذهبی ما عربی هستند و ترجمه‌های قابل قبولی از آنها صورت نگرفته است و این بازخوانی حتی خواننده را در پی کشف آن متون با خود ببرد و موذنی آغازکننده راهی باشد که بی‌انتهاست.

از دیگر نکاتی که آثار او را شاخص و برتر می‌کند یگانه شدن نویسنده با اثر است. در واقع موذنی در قالبی مدرن توانسته به راحتی از پس اجرای رمان مدرن برآید، به طوری که خواننده هیچ گاه درخصوص واقعیت داستان شک و تردیدی به دل راه نمی‌دهد

مقدمه علی موذنی در کتاب «چهار فصل»

گره کور عروج برای نویسنده



موذنی در مقدمه مجموعه چهار فصل درباره داستان‌های پیامبران می‌نویسد: «از آن وقت که تصمیم گرفتم بخش‌هایی از زندگی پنج پیامبر عظیم را داستانی کنم، ابتدا به نوشتن زندگی محمدمصطفی(ص) شوق بیشتری نشان دادم، اما عقلِ داستانی فریبم داد و مرا واداشت با نوح(ع) به کشتی روم و با ابراهیم(ع) بتان را فرو ریزم و به عصای موسی(ع) برخیزم و در عروج عیسی(ع) برآیم. تا نوبت به او رسید، ناگهان فریبِ معاش را خوردم که دندان‌های تیز و برانِ گرسنگی را به دریدگی در پوست من فرو می‌برد تا عشق را از من پس بنشاند که خود پیش بیاید. مرا در راهی انداخت که هر چه درش پیش رفتم، گرفتارتر شدم با این توهم که هرگاه اراده کنم، داستان آن برگزیده را خواهم نوشت، اما اینک دریافته‌ام که او را نیز با همان عشق همان سال‌ها می‌نوشتم. چند بار قصد نوشتن کرده‌ام و حتی پیش هم رفته‌ام تا با حسرت از روزگارانی یاد کنم که جهان را حس و حالی یگانه از عشق تجربه کردم که دیگر به تکرار درنیامده است و یعنی دیگر به تکرار برنخواهد آمد؟
جای داستان عروج در این مجموعه سخت خالی است. دریغا که قرار بود سیرِ من با او نه او که ایشان در عجیب‌ترین لحظه خلقَت بشر؛ یعنی منتهای معراج باشد، آنجا که از زمین و هفت آسمان برگذشته و به عرش دررسیده و حتی جبرئیل امین را پشت سر گذاشته تا به آستان آن یگانه درآید و به تجربه‌ای ناب از خلقت در رسد که هیچ بنی‌بشری پیش از او به آن درنرسیده است. هر چه نوشته‌ام، نشده است و نمی‌شود؛ زیرا حقیقت آن سیر بزرگ‌تر از آن است که حتی به تخیل درآید. حتما خداوند در آن مکان آسمان ناگشوده را بر او گشوده است. پس چه جای غریبه‌ای چون من که سعی در تجربه آن مقام داشته باشد؟ آه از این داستان نانوشته که در من گرهی شده است کور که به باز شدنش امیدم نیست، مگر او خود غمزه‌اش مرا دریابد. کتابی که قرار بود در حضور محمدمصطفی(ص) پنج وصل نام گیرد، بی چهار فصل شده است تا دلتنگی‌ام از نبودش نام کتاب را نیز بیالاید. در آن روزگاران که نام آن چهار تن عظیم بر قله عشق می‌گذشت، جهان چه امن بود و زمین فقط زمین نبود، بلکه آسمانی بود که مرا به ناز بر دوش خویش می‌گذاشت.»



مواجهه علی موذنی با قرآن از زبان خودش

از نزدیک با کتاب خدا

برخورد من با قرآن یک برخورد کاملاً حسی بودٍ یعنی وقتی شروع کردم به خواندن قرآن، اصلاً کمترین تصوری نداشتم که روزی بعضی موضوع‌ها یا مضمون‌های آن را داستانی خواهم کرد.
ما جسته و گریخته از کودکی با قرآن محشوریم. آن را باز می‌کنیم و یکی دو صفحه‌اش را می‌خوانیم اما من تا حدود ۲۸، ۲۹سالگی قرآن را به طور جدی نخوانده بودم. علتش هم قرآنی بود که در منزل پدری داشتیم؛ از آن قرآن‌هایی که ترجمه تحت‌اللفظی دارد و حق مطلب را در مورد هیچ آیه‌ای ادا نمی‌کند. در کودکی هر بار آن را تورق کردم، تو ذوقم خورد و کم کم این مطلب در ذهنیت کودکی من جا افتاد که قرآن کتابی نیست که به درد ما فارسی زبان ها بخورد.
از آن‌طرف در دوران دبیرستان که نوارهای سخنران معروفی را می‌شنیدم، ایشان یک مطلب را مدام تکرار می‌کرد، اینکه همین ترجمه فارسی قرآن را یک بار خوب بخوانید که البته این سفارش ایشان با ذهنیت کودکی من تعارض داشت، چراکه همچنان آن قرآن با ترجمه تحت‌اللفظی‌اش بر تاقچه ذهن من نشسته بود و هیچ رغبتی را در من برنمی‌انگیخت.
بعد از انقلاب ـ اوایل دهه شصت ـ مجموعه آثار دکتر را که حدود سی و چند جلد بود و به فاصله از هم چاپ می‌شد، خواندم و آن سفارش همچنان ذهن مرا درگیر می‌کرد. اما من دیگر حساسیتم را نسبت به این جمله از دست داده بودم، ضمن آنکه در آن سال‌ها جز مطالعه داستان و رمان، رغبت به خواندن مطلب دیگری نداشتم.
گذشت تا یکی از دوستان، قرآنی با ترجمه الهی قمشه‌ای به من هدیه کرد و من در تورقی که کردم، متوجه زبانی دیگر از قرآن شدم و این برایم خوشایند بود، اما همچنان درگیر مطالعات خودم بودم تا دوستی دیگر پیشنهاد کرد بیا قرآن را از منظر عناصر داستان بررسی کنیم.
قرار شد برداشت‌هایمان را هفتگی در یک جلسه دو ساعته مطرح کنیم تا به یک جمع‌بندی از آن برسیم و حاصلش را هم چاپ کنیم. آن قول و قرار به دلیل بدقولی آن دوست حتی یک بار هم اجرا نشد اما برای من انگیزه‌ای شد که خواندن قرآن را شروع کنم. اوایل سوره بقره بود که از آن زبان قابل‌فهم به شعف رسیدم و دیگر برایم مهم نبود که عناصر داستان به چه شکل در قرآن به کار رفته یا اصلاً قرآن چنین کارکردی دارد یا نه، بلکه احساس کردم هیبتی از قرآن به من منتقل می‌شود که بدنم را می‌لرزاند و همین کافی بود تا بیشتر جلب آن شوم و تا یک سال، یک سال و نیم، جز قرآن و تفسیر قرآن مطلب دیگری نخوانم. اگر هم می‌خواستم، نمی‌توانستم، زیرا تأثیرش شگفت‌انگیز بود و من تازه معنای را درمی‌یافتم و اینکه او از تأثیرگذاری قرآن کاملا مطمئن بوده که این قدر سفارش می‌کرده.
عجیب لذت بردم. این لذت صرفا از برخوردی زیبایی‌شناسانه با قرآن ناشی نمی‌شد ـ چرا که ترجمه الهی قمشه‌ای هم خیلی جاها آزارم می‌داد، آن قدر که خودم متن را ویرایش می‌کردم ـ بلکه حاصل آرامش عمیقی بود که مرا دربر گرفته بود.
خیلی چیزها را نمی‌شود گفت، چرا که آدم را متهم به خودشیفتگی می‌کنند، اما این آرامشی که از رسیدن به یقین حاصل می‌شد، نتیجه رسیدن به پاسخ آن سوال‌های ازلی و ابدی است که از کجا آمده‌ای، چکاره‌ای و به کجا قرار است بروی. انگار پرده‌ای کنار رفته بود تا تو ببینی در پس این ظاهری که به نظر بلبشو می‌آید، چه نظمی نهفته است؛ نظمی که نگرانی را به شدت پس می‌زد، اینکه به خود رهاشده نیستیم، اینکه حق جاری است، قسط حاکم است، ظلم ناپایدار است و شر مقطعی است و در این میان فقط یک چیز مهم است؛ اینکه تو به عنوان یک انسان قرار است در روز جزا در پیشگاه خداوندی که قدرتش را به اندازه دید محدود خود دریافته‌ای، بایستی و پاسخگوی اعمالی باشی که در این دنیا مرتکب شده‌ای، به تویی که فقط به تو به طور اختصاصی اختیار داده شده و برایت امکان فراهم‌شده تا از این اختیار چگونه استفاده کنی.
استعداد - هر استعدادی یک امکان است - که در خدمت انسان است و انسان با اختیاری که برای انتخاب کردن دارد، می‌تواند از آن در جهتی که می‌خواهد استفاده کند.
من چنان سرریز بودم که امکانات داستان‌نویسی‌ام با کمال میل در اختیار محتوای قرآنی قرار گرفت تا فرم‌های داستانی را به وجود بیاورد که فقط برای رضای دوست نوشته شده‌اند. همین.
همه از روایت قرآنی حضرت نوح(ع) اطلاع داریم و می‌دانیم چه بر سر پسر نوح آمد. اما حالا آنچه اهمیت پیدا می‌کند، روایت داستانی یک نویسنده است که چگونه این واقعه تاریخی را در دنیای داستانی خویش شکیل می‌کند و این ماده خام را به صورت یک اثر هنری ارائه می‌دهد.



آیه، ویژه‌نامه دین و فرهنگ
همشهری جوان

آنهایی که جلسات آیت‌الله امجد را تجربه کرده‌اند معنای صفا و سادگی و تواضع را با همه حواسشان درک کرده‌اند. خوب دیده‌اند آیت‌الله گاهی چنان کوچک می‌شود که بچه‌های مجلس هم احساس غربت نمی‌کنند. استاد حرف‌های بزرگ و درشت را چنان لقمه آماده می‌کند که بی‌خبران مجلس هم احساس غربت و حقارت نمی‌کنند. نه به گوش سر که به گوش جان می‌نیوشند. گاهی حتی نمی‌توان جملات و حرف‌های استاد را خوب شنید و اگر مخاطب کمی اهل دل باشد، درسش را فرا می‌گیرد که حرف همه همین است. گزاره‌های اخلاقی نیستند که انسان‌سازی می‌کنند، رفتار استاد و آنچه در جلسه اخلاق جاری است انسان‌سازی می‌کنند. آیت‌الله امجد استادی است که درسش را اول خود عمل می‌کند و خوب می‌داند راه و رسم بندگی، تواضع و افتادگی است.

افتادگان
بندگان بزرگ خدا



روایتی از جلسات اخلاقی آیت‌الله امجد

رسم بندگی

حسن مقدمی شهیدانی

عصری که در آن به سر می‌بریم، عصر انفجار اطلاعات، دوره سیطره تکنولوژی، زمانه تکثرگرایی‌ها و مشغولیت‌های فکری و روحی انسان‌هاست؛ آنچنان که انسان امروز آن‌قدر محو زرق و برق‌های دلفریب عصر مدرن شده که اساسی‌ترین مسائل انسانی -از رابطه‌اش با خالق، با خود، با خانواده، با جهانی که در آن زندگی می‌کند، با جهانی که مقصد ابدی اوست، همه و همه- را فراموش کرده است. پس این عصر را -با همه جاذبه‌های فراوان و آسودگی‌های بی‌شماری که برای زندگی انسانی به همراه دارد- می‌توان عصر جاذبه‌های کاذب و سراب‌های تشنگی افزا هم نامید؛ عصری که انسان، -نیازهای اساسی او و دردهای روحی‌اش- کمترین سهم توجه را دارد و در بازار مکاره این عصر، مدعیان دروغین درمان دردهای صعب‌العلاج جان، کیمیاگران تخیل‌زده شهر قصه‌ها و کباده‌به‌دستان اکسیر آرامش بخش روح و روان آدم‌ها فراوان شده‌اند و چونان بختکی به جان اعتقاد و ایمان آنها افتاده‌اند. و اینجاست که ارزش انسان‌های معنوی و راهبران ربانی -که در سایه راهروی و بندگی خالصانه خدای تعالی، آنچنان آبرویی یافته‌اند که لحظه لحظه فعل و فکرشان خدایی شده است- بیشتر جلوه‌نمایی می‌کند؛ آنها که در جوار عبودیت و اخلاص، به صلاح و سلامتِ قلب و عقل رسیده‌اند و حال، قلب و فکر و زبان و روح و جانشان، سرچشمه فیوضات معنوی شده است و این است که عالمان ربانی -همچون رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله)- طبیبان دل و جان مردم‌اند؛ طبیبانی که منتظر مریض نمی‌نشینند، بلکه خود به دنبال آنها در کوی و برزن مسافر ایمان می‌شوند.

پیشرفت و اخلاق با هم

آیت‌الله امجد -بدون ذره‌ای اغراق و غلوّ- یکی از انسان‌هایی است که در سایه بندگی خدا و هم‌نفس شدن با اولیای راستین او، آبرو، اعتبار و جذبه‌ای الهی یافته است و همین جذبه الهی ست که درمیان جاذبه‌های کاذب این عصر و در زمانه میدان‌داری مدعیان دروغین عرفان‌های سراب‌وار، دل‌های خداجو و جان‌های بیقرار بیشماری از آدم‌ها -و بیشتر جوان‌ها را- جذب کرده است؛ آنچنان که این جذبه خدایی جوانی، پیری، زنی، مردی و مشتاقی را از هر نقطه ایران به جلسات ایشان -و عالمانی مانند او- می‌کشاند.
آیت‌الله امجد همان پیر زنده‌دلی است که راز تعادل و درمان انسان دردمند عصر تکنولوژی را توجه همزمان و همگام به اخلاق و پیشرفت و تکنولوژی می‌داند؛ چه اینکه به نظر ایشان با این پیشرفت‌های روزافزون تکنولوژی، اگر بشر پیشرفت معنوی و اخلاقی متناسبی نداشته باشد، نتیجه، خسران و ضرر غیرقابل جبران خواهد بود. آنچه در اینجا خواهید خواند، نه صرفا برای معرفی و تعصب بر شخصیت و نام ایشان است -که اگر چنین باشد، نگارنده و افرادی مانند او، چون حشرات ضعیفی در دام عجب افتاده‌اند- بلکه این نوشتار به قصد معرفی ملاک‌ها و کدهای یک مکتب اصیل اخلاقی است که محصول حوزه‌های علمیه و یادگار بسیاری از بزرگان دینی ماست و بی‌شک بازشناسی و معرفی این‌گونه مکتب‌ها در بستر زمان، گفتمان و جریانی را می‌آفریند و بصیرتی را به دست می‌دهد که دکان دونبش صاحبان سودجو و منحرف مکاتب عرفانی کاذب و بسترسازان جریان‌های اخلاقی منحرف، از رونق تاسفباری که این روزها یافته است، می‌افتد.

دوبال پرواز؛ توسل و تفکر

مکتب اخلاقی و تربیتی آیت‌الله امجد دو رکن اساسی دارد که هر کدام از آنها متوجه یک بعد از وجود انسانی و به منزله یک بال برای اوج اویند و این دو رکن، یکی توسل است و دیگری تفکر. کم نیستند افراد و جریان‌هایی که فقط به یکی از این دو در حد افراط متوجه بوده‌اند اما نتیجه بسیار کوچک و در بسیاری از موارد، شکننده و ضربه‌زننده بوده است. دلیل این ضررها و ضربه‌ها و دلیل آن توجه همزمان که استاد – و امثال ایشان- به این دو رکن دارند، این است که هر کدام از تفکر و توسل متوجه بعدی از وجود انسانند که نباید مغفول بماند، چرا که راه انسان‌ساز توسل، اشک و روضه، عاطفه و احساس انسانی را مخاطب قرار می‌دهد و تفکر و اندیشه، قوه تعقل و معرفت اندوزی او را؛ یکی راه را معلوم می‌کند و دیگری مسؤول تحرک‌آفرینی برای پیمودن این راه است. یکی جذب می‌کند، بستر می‌سازد و ظرف معرفت را آماده می‌سازد و دیگری در ظرف آماده و پاک جان، جای می‌گیرد.
بسیار اتفاق افتاده است که استاد تصریح کرده‌اند که ما مقداری روضه و شعر می‌خوانیم تا آماده شوید برای شنیدن معارف که بی‌گمان سنخ آن معرف و مقصد آنها، از سنج اندیشه و خرد است و نه از جنس احساس و عاطفه. محصول توجه یک طرفه به اندیشه، ماشین‌هایی انسان‌نما خواهد بود و نه انسان و محصول توجه یکجانبه به عاطفه و احساس، هجوم خرافه‌زدگی و حرکت کور، بی‌معنا و شکننده است.
با این همه، واضح است که رهبری اخلاقی اجتماع بدون توجه به هر کدام، ناقص خواهد بود و حال که از همگامی و پیوستگی این دو گفتیم، ردپای هر کدام را در سیره و سخن استاد امجد پی می‌گیریم.

راه کوتاه روضه

یادم هست که این مطلب را چند باری از استاد شنیده‌ام که ایشان در میان اهل علم کوتاه‌ترین راه تربیتی را برگزیده‌اند؛ راه انسان‌ساز روضه را و البته مکتب تربیتی آیت‌الله امجد، تنها در روضه خلاصه نمی‌شود، بلکه این حرف کوتاه را با آن روایت معصوم(ع) باید فهمید که تمام اهل بیت (علیه‌السلام) را سفینه‌های نجات معرفی کرده اما کشتی حسین (علیه‌السلام) را از همه سریع‌تر خوانده است و انتخاب تربیت حسینی، در این زمانه حداقل دو فایده عمده دارد؛ یکی عشق و جاذبه فطری نسل امروز و هر روز، پیوند روحی او با نام، یاد و راه امام حسین (علیه‌السلام) است که صرف اتصال به این نام، بسیاری از گره‌ها را باز می‌کند و کار ایشان در قدم اول دستگیری از آدم‌ها -در قدم گذاشتن به سفینه آسمانی امام حسین (علیه‌السلام)- است و فایده دوم؛ جلوگیری از انحرافات احتمالی است که زیر پرچم حضرتش -و به بهانه توسل و تمسک به او- صورت می‌گرفته و می‌گیرد. واضح است، نسلی که ایمان، جان، نام و نشانش را مدیون ابا عبدالله (علیه‌السلام) است، گوشِ پندپذیری‌اش – در مورد اصلاحِ انحرافات احتمالی تحتَ این خیمه و این نام مقدس- را بیشتر و پیشتر به کسانی می‌سپارد که خود از جنس حسینیان و از سینه‌سوخته‌ها و سینه‌زنانش باشند.

> ایشان در میان اهل علم کوتاه‌ترین راه تربیتی را برگزیده‌اند؛ راه انسان‌ساز روضه را و البته مکتب تربیتی آیت‌الله امجد، تنها در روضه خلاصه نمی‌شود، بلکه این حرف کوتاه را با آن روایت معصوم(ع) باید فهمید که تمام اهل بیت(علیه‌السلام) را سفینه های نجات معرفی کرده اما کشتی حسین (علیه‌السلام) را از همه سریع‌تر خوانده است

توجه به تفکر

اما تدبر و تفکر؛ با همه معروفیت و دایره وسیع شناختی و ارتباطی‌ای که آیت‌الله امجد دارند، این بعد از مکتب اخلاقی ایشان هنوز ناشناخته مانده است به طوری که معمولا همه ایشان را با سینه‌زدن‌ها و اشک گرفتن‌ها و علی‌علی‌مولاخواندن‌ها شناخته‌اند – که صد البته باید هم بشناسند- اما کمتر کسانی هستند که به توصیه‌های گفتاری و عملی پرشمار استاد امجد به تدبر و تفکر، متوجه و متنبه بوده باشند. بارها می‌شد که وسط سخنرانی یا شعرخوانی استاد صدای قرآن از ماذنه یا حنجره‌ای به گوش می‌رسید و استاد یک‌دفعه حرفش را قطع می‌کرد و به فکر فرو می‌رفت و این‌گونه همه را به تدبر در معانی آیات دعوت می‌کرد. مجالس سکوت ایشان -که بیشتر در جمع علما، طلاب و اهل فضل برگزار می‌شد- نیز نمونه بارزی از اهتمام و توجه ویژه استاد امجد به تفکر است.
مجالسی که گاه یک ساعت تمام طول می‌کشید و در آن شاگردان در کنار استاد به تفکر مشغول می‌شدند. به عنوان نمونه – به نقل از یکی از استادان حوزه علمیه- یکبار استاد در جوار حرم رضوی در جمع طلاب سخن می‌گفت و یکباره وسط صحبتش حدود ۲۰ دقیقه سکوت کرد و مجلس را به سکوت و تفکر کشاند.
از نمونه‌های دیگر در توجه استاد به اندیشه‌محوری، بیان جملات کوتاه و حکیمانه‌ای است که شنیدن‌شان انسان را به تفکر در آفاق و انفس وامی‌دارد. مثلا ایشان بارها می‌فرمود: «الحمدلله غرق نعمتیم، حالیمون نیست، استغفرالله، صلوات». همان‌طور که می‌بینید، جمله‌ای ساده و بی‌پیرایه گفته‌اند که با مراجعه به منابع روایی متوجه می‌شویم که هر قسمت از این جمله، برگرفته از روایتی است و این جمله کوچک ترجمان حداقل چهار روایت است. پس ایشان یک یا چند منبر را در یک جمله، به مخاطب سرعت‌زده و عجول این عصر، عرضه کرده است. یا مثلا ایشان زیارت جامعه کبیره را در جمله کوتاهی خلاصه می‌کردند که به گفته خودشان، این جمله را در محضر حضرت آیت‌الله بهاءالدینی(ره) نیز گفته و مورد تشویق و تایید ایشان قرار

همزبان جوانان

انسان‌های معنوی و صاحب نفس بسیارند و هرگز نباید با اندیشه‌های عجب زده و تعصب‌های کور، از شناخت و معرفی همه علمای ربانی‌مان غفلت کنیم اما آنچه در مورد آقای امجد قابل ذکر است اینکه او ذائقه انسان این عصر را خوب شناخته و حرف جوان امروز را که به عقیده بسیاری از آنها -که خود را صاحب مکتب تربیتی می‌دانند- دین گریزی فصل او شده است، خوب می‌فهمد و نیازهای او را می‌شناسد و دردهای جوان امروز، وجودش را می‌سوزاند و اینها همه مقدمه‌ای شده‌اند که استاد از سر حکمت و اختصار و با کوتاه‌ترین راه به سراغ مخاطبین خود برود و با آنها ارتباط برقرار کند

خارج از متن

جملات کوتاه استاد درباره دعاها

قرآن کریم؛ قرآن نور خداست. باید با قرآن جوری آشنا شد که بشود از آن بهره برد.
دعای کمیل؛ راز و نیاز عاشقانه با خدای تعالی.
دعای ندبه؛ راز و نیاز عاشقانه با امام زمان -عجل‌الله تعالی فرجه-.
دعای سمات؛ حقیقت محمدیه.
دعای جوشن کبیر؛ نمونه‌ای از اسماء و صفات خدا.
دعای ابوحمزه ثمالی؛ همه چیز را باید از خدا خواست و عاشق خدای تعالی بود.
دعای مکارم الاخلاق؛ همه چیز را باید از خدا خواست، با درود بر پیامبر -صلوات‌الله علیه- و اهل بیت او -علیهم السلام-.
حدیث کساء؛ خدا همه چیز را به خاطر محمد و آل محمد -صلی‌الله علیه و آله- خلق کرده است.
مناجات شعبانیه؛ در خدا گم شو، کمال این است و بس گم شدن گم کن، وصال این است و بس

گرفته بودند. استاد می‌فرمود که؛ «زیارت جامعه یعنی؛ اهل بیت (علیهم السلام) همه‌کاره خدا هستند.»

بهترین نمونه جلسات حسینی

معمولا در جلسه استاد امجد، همه چیز به نام مبارک حضرت حسین (علیه‌السلام) بسته است و از این روی جلسات ایشان نمونه خوبی برای جلسات حسینی می‌تواند باشد. در ادامه خوب است که سری به جلسات حسینی و مجالس توسل استاد امجد بزنیم؛ جلسات حاجی امجد، هرگز قالب مشخصی – از قالب‌های بی‌اصالت- ندارد، به قول خودشان کاری کرده و می‌کند تا مخاطب شرطی نشود.

آنجا مانند بسیاری از جاها روضه را به شرط خاموش کردن برق‌ها نمی‌خوانند، به شرط میکروفن و باند آنچنانی هم نه، به شرط چهچهه‌ها و فریادهای کذایی -که گاه حتی گوش‌خراش می‌شوند- روضه نمی‌خوانند، به شرط ساعت‌های کسالت‌آور، ندبه و کمیل نمی‌خوانند، به شرط میان‌دارهای ثابت -که دیگران را به محدوده آنها راهی نیست- و به شرط لخت شدن و با نعره و فریادهای غیرواقعی عزاداری نمی‌کنند، در مجلس استاد امجد اینها و هزاران موضوعی که در حقیقت اصالتی ندارند ولی برای برخی و از باب مقدمه واجب (!!) در روضه‌خوانی سیدالشهدا (علیه‌السلام) واجب شده‌اند، وجود ندارند؛ آنجا هر آنچه که تصویر راه حسین (علیه‌السلام) را مخدوش می‌کند، راه ندارد.

آنجا هر آنچه که از اخلاص و شور و جاذبه آسمانی جلسه می‌کاهد، وجود ندارد. آنجا هیچ اصلی -که اصالت دینی و شرعی ندارد- بت نیست، آنجا هیچ فردی غیر از حضرت سیدشهدا (علیه‌السلام) دایره‌دار و محور شورآفرینی نیست. آنجا همه برآنند که از خود خالی شوند تا حسین (علیه‌السلام) را بشناسند تا برای او – و نه فقط برای خودشان – گریه کنند. آنجا آدم‌ها طوری تربیت می‌شوند که روضه برایشان بهانه تخمیر و فرار از وظیفه را فراهم نکند. آنجا سینه‌زن‌ها، نمازشان را اول وقت می‌خوانند و یاد می‌گیرند که اگر لازم باشد برای اقامه نماز بمیرند، حتی! راستی سینه زنی که داعیه‌دار عزاداری و نوکری امام حسین[ع] است، بدون آرزوی شهادت متصور است؟ استاد می‌فرمود که برایش فرقی ندارد در میدان جنگ شهید شود یا با ذکر یا حسین (علیه‌السلام) از دنیا برود؛ یعنی که این دو در کنار هم و همسایه دیوار به دیوارند؛ عزاداری و آرزوی شهادت. در مجلس حاجی امجد، هر کس نغمه‌ای حزین دارد، فرصتی برای اشک گرفتن پیدا می‌کند، هر کس فضلی و سوادی و علمی دارد، فرصتی برای موعظه و سخنرانی می‌یابد.



> استاد با جوان‌ها می‌گفت، می‌خندید، به آنها تشر می‌زد، با آنها غذا می‌خورد و آخرش هم با «علی علی مولا» از آنها خداحافظی می‌کرد و من فکر می‌کردم که او وقتی می‌رفت، یک کاروان دل را با خودش می‌برد. بعدها که با آقای امجد و مکتب تربیتی‌اش بیشتر انس گرفتیم، حضور پرشمار جوان‌ها در مجلس ایشان خیلی برایم جالب بود





در نظر حاجی امجد، حفظ صفای بعد از جلسه، مهم‌تر از مصفا کردن دل است. در مجلس حاجی امجد همه -از کودکی که هنوز معنای احترام نمی‌شناسد تا پیرمردی که نشان ایمان و احترام به چهره دارد- احترام دارند و صدالبته روحانیون و اهل‌فضل، بیشتر از همه.

در مجلس حاجی امجد، دانش‌آموز و دانشجو و طلبه و استاد و آیت‌الله، در کنارهم زانوی غم مصیبت حسین (علیه‌السلام) را بغل می‌گیرند و اشک می‌ریزند. در مجلس حاجی امجد همه -حتی خودش- مقدمه می‌شوند تا قرآن کریم و معارف اهل‌بیت[ع] مطرح شود. در مجلس ایشان، ۰ افراد هنر گوش کردن را می‌آموزند، هنر معرفت‌اندوزی را هم. در مجلس ایشان، معرفت هدف است، عشق ترویج می‌شود، وظیفه‌شناسی و نوکری اهل بیت[ع] یاد داده می‌شود. در مجلس استاد، جایی برای تکبر و ادا و افاده‌های مقدس‌مآبانه نیست. آنجا استکبارستیزی را از رهایی از خودپرستی شروع می‌کنند. آنجا خودپرستی را بت‌پرستی معرفی می‌کنند. آنجا همه بلند می‌گریند، هماهنگ صلوات می‌فرستند، با هم به سینه‌شان می‌زنند و در کنار هم شور می‌گیرند.



> استاد می‌فرمود که برایش فرقی ندارد در میدان جنگ شهید شود یا با ذکر یا حسین (علیه‌السلام) از دنیا برود؛ یعنی که این دو در کنار هم و همسایه دیوار به دیوارند؛ عزاداری و آرزوی شهادت. در مجلس حاجی امجد، هر کس نغمه‌ای حزین دارد، فرصتی برای اشک گرفتن پیدا می‌کند، هر کس فضلی و سوادی و علمی دارد، فرصتی برای موعظه و سخنرانی می‌یابد



اخلاص استاد

هنرستان می‌خواندم که برای اولین بار، شنیده‌هایم در مورد پیرمردی که مرز شادی و اشک در محفلش باریک است، با واقع تطبیق شد. آن وقت‌ها بیشتر از شوخی‌ها و ذکرهای استاد شنیده بودم و برای من خیلی جالب بود که آیت اللهی روی منبر «علی علی مولا» بخواند، گاهی مجلس به یک جمله او از خنده منفجر شود، گاهی کسی را به بهانه اینکه صورتش را بوسیده – به قول خودش- قصاص کند! و... فرصت تطبیق این شنیده‌ها حالا برایم پیدا شده بود. عرفه بود. ما در این روز غربتگیر در محضر استاد بودیم. مجلس لبریز از جوان‌هایی بود که آمده بودند با ایشان دعای عرفه بخوانند اما اینجا انگار با دیگر مجالس خیلی فرق داشت، اینجا خبر از تحریرهای طولانی و روضه‌های کش‌دار و حرف‌های خسته‌کننده نبود، همه چیز جذاب و مختصر. استاد با جوان‌ها می‌گفت، می‌خندید، به آنها تشر می‌زد، با آنها غذا می‌خورد و آخرش هم با «علی علی مولا» از آنها خداحافظی می‌کرد و من فکر می‌کردم که او وقتی می‌رفت، یک کاروان دل را با خودش می‌برد. بعدها که با آقای امجد و مکتب تربیتی‌اش بیشتر انس گرفتیم، حضور پرشمار جوان‌ها در مجلس ایشان خیلی برایم جالب بود. جوان‌ها از هر طیف، با هر قیافه، از همه جا و همه دلداده سخنان استاد امجد که –به قول خودش- بنایش بر این بود که از خودش هیچ نگوید و مقدمه شود برای مطرح شدن قرآن و معرف اهل بیت[ع].

خیلی وقت‌ها از خودم می‌پرسیدم که راز این دلدادگی چیست؟ چه نیرویی است که این گونه دل جوانان را رام تازیانه وعظ و عاشق ایمان و وصل کرده است؟ جوابی -که بعد از سال‌ها درک محضر استاد – به آن رسیده‌ام، این است که راز این شیدایی را به نظرم در چند نکته اساسی باید جست. شاید اولین نکته‌ای که قابل ذکر باشد، اخلاص ایشان است که براده دل‌های جوانان را چونان کهربایی الهی جذب می‌کند و این است که گاه نغمه‌ای نامفهوم و جمله‌ای گنگ و حتی صدایی به ظاهر نازیبا، آنچنان دل آنها را می‌شکند و روحشان را مجذوب می‌کند که سخنان فصیح و بلیغ و حنجره‌های توانا را یارای رقابت با آن نیست.

نکته

امام حسین[ع] اینچنین

در جلسه آقای امجد اباعبدالله (علیه‌السلام) تنها شخصیتی برای گریستن نیست که به بهانه تقدس نگذارند پای او به جامعه امروز باز شود؛ در مجلس استاد امجد، امام حسینی ترویج می‌شود که هر لحظه و هر روز گره از کار بسته مردم می‌گشاید، روح آنها را تلطیف می‌کند تا با خود و با خانواده و با همه اطرافیانشان حسین‌وار برخورد کنند. در مجلس حاجی امجد، امام حسینی ترویج می‌شود که آزادمرد تربیت می‌کند؛ آنچنان که بتوانی خانه و کاشانه‌ای را که پس از یک عمر مستاجری به آن رسیده‌ای در چشم به هم زدنی به یک سید مومن فقیر ببخشی.
آنچنان که توهین و تهمت‌ها در راه خدا خسته‌ات نکنند.
آنچنان که مبارزه با جهل و هوای نفس و ناجوانمردی و ظلم، یک لحظه از یادت نرود. آنچنان که مرد شهادت باشی.

حاشیه‌هایی بر روش هیات‌داری استاد آیت‌الله امجد

بدون قالب و بی‌چهارچوب

حامد رمضانعلی

■ آن چیزی که نیاز است

خاطرم هست در یک صبح تابستانی بعد از اقامه نماز صبح در محضر ایشان قرآن تلاوت می‌شد. یکی از برنامه‌های استاد در آن دوره، تلاوت یک جزء قرآن بعد از نماز صبح بود. دوست ما که قرآن می‌خواند، صدای خوشی داشت و سعی می‌کرد شبیه یکی از قاریان مشهور بخواند.

استاد فرمودند: خودت را در قالب قرار نده. با هر لحنی که متناسب با حالات روحی توست تلاوت کن. این طور دلنشین‌تر است.

این روش در برنامه‌های دیگر استاد هم دیده می‌شد. هیات‌ها و جلسات ایشان اصلا قالب خاصی نداشت. هر چیزی که گمان می‌کردند برای بچه‌ها نیاز است ارائه می‌کردند.

■ دری از درهای حکمت

گاهی جلسات سکوت داشتیم. من این جلسات را خیلی دوست داشتم. جلسات سکوت این طور بود که استاد می‌نشستند و دوستان گرد ایشان حلقه می‌زدند و حدود یک ساعت سکوت می‌کردند و هر کسی فکر می‌کرد.

اگر شخصی می‌خواست سخن بگوید استاد با اشاره، او را به سکوت دعوت می‌کرد.

به نظر می‌رسید استاد می‌خواست بیاموزد که سکوت دری از درهای حکمت است و گمان می‌کنم قصد دیگر ایشان این بود که تفکر را به دوستان بیاموزد و همچنین شاگردان تمرین کنند تا کمتر حرف بزنند زیرا: «اذا تم العقل نقص الکلام».

■ ذکر، خودنمایی نبود

استاد هیچ وقت خودشان را نشان نمی‌دادند و امام حسین[ع] را بهانه‌ای برای خودنمایی نمی‌کردند. در جایی فرموده بودند که وقتی اول جلسه قرآن می‌خوانند به این معناست که ما باید مقدمه شویم برای مطرح شدن قرآن، نه اینکه قرآن مقدمه شود تا ما پز بدهیم و خودمان را مطرح کنیم.

این قاعده در همه حرکات و سکنات استاد حاکم بود. برای نمونه در جلسه ذکر اهل بیت وقتی ایشان سخنرانی می‌کردند اگر کسی وارد می‌شد یا در مجلس بود که صدای خوشی داشت یا اهل منبر بود، استاد مجلس را به او می‌سپرد تا حاضران از علم یا نوای ذکر او استفاده کنند. ذاکرانی که از شاگردان استاد بودند این را خوب آموخته بودند. من در جلساتی که حتی حاج آقا هم حضور نداشتند دیده بودم که از همین روش استفاده می‌کردند. ذاکر اهل بیت، به همان روش چند دقیقه‌ای ذکر می‌گفت و سپس میکروفون را به مداح دیگر تقدیم می‌کرد.

■ استاد، نه سخنران

خاطرم هست در یکی از تابستان‌های به یاد ماندنی، یکی از آقایان، فن سخنوری تدریس می‌کرد. حاج آقا هم در برخی جلسات پای صحبت ایشان می‌نشست، البته می‌دانید که این کار خیلی در میان فضلا معهود نیست. مدرس می‌گفت یکی از فنون سخنرانی این است که وقتی صحبت می‌کنید به همه نگاه کنید، دقیقا مثل پنکه که سرش به همه طرف می‌چرخد.

حاج آقا هم هر وقت ایشان را می‌دید به شوخی می‌گفتند: «من هر وقت شما را می‌بینم یاد پنکه می‌افتم! مقصود اینکه خیلی به این فنون اعتقادی نداشتند.

می‌گفتند من دبیرستانی که بودم چنان سخنرانی می‌کردم که پاها به زمین خشک می‌شد اما وقتی وارد حوزه شدم بزرگانی از اهل تهذیب را دیدم که دیگر سخنرانی را فراموش کردم!

یکی دیگر از رفتارهایی که می‌تواند نشان همین موضوع باشد، این است که حاج آقا به راحتی صحبت می‌کنند و نیازی به آمادگی قبلی ندارند.

هر وقت هم که در حین صحبت مطلبی را فراموش می‌کردند به راحتی خطاب به حضار می‌گفتند: «آقایان فراموش کرده‌ام.»

خارج از متن

استاد و امام حسین(ع)

استاد امجد، امام حسینی را ترویج می‌کند که نه فقط در میدان کربلا که درست در وسط میدان زندگی امروز و هر روز انسان‌ها حضور دارد، مبارزه می‌کند، «هل من ناصر» می‌گوید و همه آنها که مشتاق نام و نشان اویند را به دست مهرِ خدایی و لطف آسمانی‌اش، تَربیت می‌کند و این همان دلیلی است که باعث‌شده استاد امجد، نه با «سکولارهای بی‌دین» و «لیبرال‌های خونخوار» و «منفعت‌طلبان دین فروش» و «روشنفکرمآبان مرعوب و غربزده»، میانه‌ای داشته باشد و نه با «مقدس‌مآبان خشک مذهب و بی‌مبنا» و «متدینین بی‌دغدغه و فارغ از اجتماع» و «منحرفان کژاندیش» و «بی‌خبران ناپخته» و «مدعیان بی‌معرفت» راه مشترکی را بپیماید.

ساده و صمیمی اما عالم

استاد امجد، برای مخاطب دردمند خود حرف‌هایی برای گفتن دارد که دردهای او را در عمق روح و جانش درمان می‌کند و سخنان ایشان برای مخاطبان بار معنایی و محتوایی سنگینی دارد که اهل فضل و متخصصان بهتر از هرکسی بر این نکته واقفند و این است که استاد می‌گوید، منبر باید خاص‌پسند و عام‌فهم باشد. درست است که آن معنا و محتوای عمیق و اجتهادی در قالب کلمات ساده بیان می‌شود اما این قالب ساده و روان هرگز از عمق آن محتوای کلام کم نمی‌کند. مجلس استاد چنان است که هرکسی نکته‌ای برای استفاده دارد و این همان سواد و علمیت و عمق است که سالیان سال بسیاری از استادان برجسته و دانشجویان و طلاب نخبه را پای درس‌های ایشان نگه می‌دارد. اصلا این یک قاعده است که هر چقدر بهره افراد از دانایی دینی بیشتر باشد، مشعل‌دار هدایت افراد بیشتر و با کیفیت بهتری و در مدت زمان طولانی‌تری خواهد بود.

شاید خیلی‌ها که از آقای امجد تنها همین صفا و صمیمیت و آن کلمات ساده را دیده‌اند تصور علمیت، عمق و نظریه‌پردازی استاد در علوم اسلامی برایشان دشوار باشد اما حقیقت این است که دوره علم‌آموزی و معرفت‌اندوزی استاد امجد که هنوز هم ادامه دارد از سال‌های عمر بسیاری از شاگردان و منتقدان او بیشتر است. آیت‌الله امجد کسی است که سال‌ها محضر علمی و معنوی فقیه وارسته و عالم کم نظیر حضرت آیت‌الله بهاءالدینی را درک کرده است. در فقه شاگردی آیت‌الله میلانی را کرده و در عرفان سال‌ها از آیت‌الله طباطبایی و آیت‌الله بهجت استفاده کرده است و صد البته اطلاع کامل و وافی از فعالیت‌ها و سیر علمی کسی مثل ایشان -که همواره از نام و نشان و شهرت فرار می‌کنند- برای کسی چون نگارنده آسان نیست و بی‌گمان بسیاری از استادان و درس‌هایی که ایشان پشت سر گذاشته‌اند، بر ما مخفی مانده است، اما آنچه مثل روز روشن است، استدلال‌ها و نظرات اجتهادی ایشان در فقه، اصول، فلسفه، کلام، عرفان، مذاق‌شناسی شریعت و روایت فهمی است که لطیفه‌های حکیمانه ایشان در هر کدام از این رشته‌ها، اعجاب و تشویق اهل فضل و علما را به دنبال دارد.

> شاید خیلی‌ها که از آقای امجد تنها همین صفا و صمیمیت و آن کلمات ساده را دیده‌اند تصور علمیت، عمق و نظریه‌پردازی استاد در علوم اسلامی برایشان دشوار باشد اما حقیقت این است که دوره علم‌آموزی و معرفت‌اندوزی استاد امجد که هنوز هم ادامه دارد از سال‌های عمر بسیاری از شاگردان و منتقدان او بیشتر است

استاد؛ مقدمه دعوت به خدا

نکته دیگر در مورد آقای امجد و راز ارتباط وثیقش با جوانان این است که ایشان هرگز افراد را به خود دعوت نمی‌کند و به قول خودشان مقدمه می‌شود برای دعوت به خدا.

استاد امجد با زبان جوانمردی با جوان حرف می‌زند، قول مخالف را با کمال آرامش و متانت می‌شنود و در مواجهه با مخاطبش صداقت و صراحت دارد. گفتن نمی‌دانم برای او هراسی به همراه ندارد، دستش زیر آسیاب کسی نیست و دامن حُرّیتش آلوده به احتیاج‌های ذلیلانه نیست، قدرشناس خدمتگزاران اسلام و انقلاب اسلامی است و با کسانی که مردم را به هر دلیل به اسلام و انقلاب بدبین کرده و می‌کنند، سر سازگاری ندارد، منتظر نمی‌ماند که دیگران به سراغ او بیایند، خود هرجا که وظیفه اقتضا کند، کوچه به کوچه می‌گردد، احتمال اشتباه را در کلام و رفتار خود منتفی نمی‌داند و ملاک سنجش همه – از علما و عرفا و بزرگان- را قول معصوم (علیه‌السلام) و برهان می‌داند. این همه که گفتیم و آنها که نگفتیم برای جوان جست‌وجوگر و حقیقت‌جو و حساس این عصر، جالب و جذاب است و این است که تعداد پر شماری از جوانان در حلقه محبت استاد امجد، گردهم آمده‌اند.

سیره اجتماعی و سیاسی استاد

آخرین نکته‌ای که در مورد آقای امجد قابل ذکر است، اندیشه و سیره سیاسی و اجتماعی ایشان است که ریشه در سیره حسینی او دارد؛ اندیشه و سیره‌ای که شاید برای بسیاری افراد – خصوصا در این روزهای غبارآلود- هم نقطه ابهام باشد و هم نگفتنش مایه ظلم به شخصیت و سیره ایشان. گفتنی است ما طی سالیان متمادی قواعد و کبرویات کلیه‌ای را از ایشان آموخته‌ایم که محصول اجتهادات مترقی ایشان بوده است و بدیهی است که در مقام عمل چه بسا همه در معرض تخطی از همین اجتهادات باشند که مقام تطبیق و عمل اقتضائات خودش را دارد. آیت‌الله امجد، همان مجتهد اهل‌معرفتی است که احساس وظیفه باعث شد تا حریم کبریایی بی‌بی ملک و ملکوت – حضرت معصومه (سلام‌الله علیها) – را رها کند و برای کمک به رهبر انقلاب امام جماعت کوی دانشگاه شود، همان جایی که روزهای نخستین حضور استاد امجد شاید تعداد نمازگزارانش به یک صف هم نمی‌رسید اما در کوتاه زمانی به ده‌ها و صدها نفر رسید.

خاطراتی از استاد

علی صابری

ساعت ۱۱ شب بود که برای زیارت حضرت معصومه(س) وارد صحن آیینه شدم. عده‌ای در گوشه‌ای از صحن حرم جمع شده بودند و یک روحانی که گرد گردش و رنجش روزگار در محاسنش نمایان بود در میان آنها صحبت می‌کرد و روضه می‌خواند.

نزدیک‌تر شدم. بله، درست حدس زده بود. استاد امجد حفظه‌الله بود که تبلیغش برای دین ساعت و حد و مرز و زمان و مکان نمی‌شناسد. جلوتر رفتم و مانند بقیه در حلقه دورش نشستم. می‌گفت: ای مردم بازیگر نباشید.

او طعم بازی‌گری دیگران را چشیده بود؛ به عمرش بازیگر زیاد دیده بود. بعد از نصیحت‌های پدرانه‌اش، روضه خواند. روضه‌اش هم طعم دیگری داشت. می‌فرمود: «مردم! چرا گریه نمی‌کنید؟ امام حسین(ع) برای هدایت شما اصغر و اکبر، سر و پیکر همه را فدا کرد.

در مورد استاد امجد حرف‌ها زیاد است. روزی ایشان برای نماز ظهر و عصر به طرف مسجدی رفته بودند اما وقت نماز گذشته بود امام جماعت در حال سخن گفتن با افراد مسجد بود.

استاد می‌دانست که اگر وارد مسجد شود، آن امام جماعت به احترام استاد کلامش را قطع می‌کند لذا برای اینکه مجلس آن امام جماعت آسیب نبیند، در مقابل در مسجد که زمین خاکی بود، عبایش را پهن کرد و نماز ظهر و عصر را خواند. شاید می‌خواست نشان بدهد که بی تکلف می‌توان زیست.

گمان نمی‌کنم از میزان عشق استاد امجد به امام حسین علیه‌السلام کسی بی‌اطلاع باشد. من هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم که یک شب عاشورا که ایشان دیروقت وارد منزل شد قبلش هم بسیار روضه خوانده و گریه کرده بودند، وقتی وارد خانه شدند تا صبح به گریه ادامه دادند.

البته من در اتاق دیگری بودم و به اصطلاح خودم را به خواب زده بودم؛ اما صدای گریه او که با راه رفتن در اتاق و ندای یاحسین! یا حسین! همراه بود را هرگز فراموش نمی‌کنم.

روز عاشورا هم پای برهنه هر لحظه در ماشین و به هر بهانه‌ای برای امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کرد.

آیت‌الله امجد آنی از ارزش‌های اسلام و انقلاب کوتاه نیامده و نمی‌آید، هرچند همیشه و در هر دوره‌ای به خاطر این روح تعبّد به اسلام، از سویی مورد بی‌مهری قرار بگیرد. ایشان بنا نداشت و ندارد که جریانی بر گرده محبوبیت او سوار شود و دامن ایمانش را به سیاهی سیاست‌بازی‌های کودکانه آلوده سازد. بنا نداشت که به بهانه تقدس و تدین، از امور مردم و مشکلاتشان فاصله بگیرد. ایشان همان روحانی دردمندی است که برای انقلاب اسلامی و در کنار آیت‌الله علما – امام جمعه عزیز کرمانشاه- طعم تبعید را چشیده است. همان کسی که پس از انقلاب بر در دادگستری کنگاور – از توابع کرمانشاه- یک صندلی گذاشته بود و بین مردم مصالحه می‌داد. در دوران دفاع مقدس نماینده حضرت امام(ره) در سپاه غرب کشور بوده است.

> آیت‌الله امجد آنی از ارزش‌های اسلام و انقلاب کوتاه نیامده و نمی‌آید، هرچند همیشه و در هر دوره‌ای به خاطر این روح تعبّد به اسلام، از سویی مورد بی‌مهری قرار بگیرد. ایشان بنا نداشت و ندارد که جریانی بر گرده محبوبیت او سوار شود و دامن ایمانش را به سیاهی سیاست‌بازی‌های کودکانه آلوده سازد

همان که بسیاری از شهدا با او خاطرات و لحظه‌های خوشی داشته‌اند و ارتباط و اشتیاق فرزندان شهدا – چون فرزندان شهید اندرزگو، صیاد شیرازی و دیگران- با ایشان، دلیل بر این ارتباط وثیق است.

آیت‌الله امجد از قول آیت‌الله بهاءالدینی بارها می‌گفت که ایشان در مکاشفه یا رویای صادقه‌ای دیده‌اند که همه چهارده معصوم (علیهم السلام) از کار امام راحل(ره) – انقلاب اسلامی – در بهجت و سرور بودند. آیت‌الله امجدی که من می‌شناسم باز از قول همان استاد بزرگوارش می‌فرمود که در زمان انتخاب نایب رهبری، ایشان اشاره‌ای به عکس آیت‌الله خامنه‌ای –رئیس‌جمهور وقت- کرده‌اند و قریب به این مضامین فرموده‌اند که ما به ایشان امیدواریم. آیت‌الله امجد بارها می‌گفت که باید این سید –آیت‌الله خامنه‌ای- را دعا کنیم که بار به دوش اوست و باز می‌فرمود که ما هر وقت مشکلی داریم، برای این سید دعا می‌کنیم و باز می‌فرمود که این سید مثل برق دارد بالا می‌رود و باز قریب به این مضامین می‌فرمود که ما سه چیز را هرگز نباید رها کنیم؛ نظام اسلامی، مقام رهبری و وحدت کلمه.

آیت‌الله امجد در همین روزهای هیاهوها بارها در جمع شاگردان فرموده است که «من بدخواه آیت‌الله خامنه‌ای را لعن می‌کنم» و بدخواهی قبل از معارضه است. آیت‌الله امجد در مواجهه با جهالت‌ها و هوای نفس‌ها و تمام کارهایی که بر مبنای اسلام اصیل نیست، آرام نمی‌نشیند و با این همه که او خود در وسط میدان است، هموست که خود گفته است که کارشناس سیاست نیست و بارها توصیه فرموده که سیاست هزاران بطن دارد و در اظهارنظرها باید با احتیاط وارد شد.

ایشان نیاز به تطهیر ندارد چراکه همانند همه علمای راستین اسلام، راه تقوا را می‌پیماید و درعین حال، فعل و حرف خود را «طابق النعل بالنعل» قول و سیره معصوم (علیه‌السلام) نمی‌شمارد و هرگز احتمال اشتباه و خطا را از خود و بلکه از هر آن که غیرمعصوم (علیه‌السلام) است، منتفی نمی‌داند و بر این باور است که «اگر کشف شهود ملاک بود، این‌قدر علمای ما را در طول تاریخ گول نمی‌زدند» و این همه، یعنی که هزارچهره‌های سیاست‌باز را راه مشترکی با عالمان الهی و روحانیون ربّانی نیست و صدالبته آنها از تیغ انتقاد و نظارت اینان هرگز نخواهند و نباید آسوده باشند که با روشنفکرمآبی‌ها، مقدس‌مآبی‌ها، بی‌انصافی‌ها، بی‌تحملی‌ها و قضاوت‌های ناقص و خالی از تقوا، خودمان و جامعه را از ارتزاق بر سر سفره معنوی و اخلاقی بزرگان معرفت و معنویت محروم نکنیم.

چند ویژگی استاد که در همراهی با ایشان یافتم

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد!



مسعود جاور

شنیده‌ایم که گفته‌اند: «دو صد گفته چون نیم کردار نیست». اما یافتن مصداق برای این سخن، آن سخن از امیرالمومنان (علیه‌السلام) که فرمود: «به نیکی امر کن و از نیکان باش»، کاری سخت است و دشوار. نه در زمانه ما که در هر زمانی شاکران خدای تعالی قلیل بوده‌اند و هستند. بسیاری از کسان از کمال و کمالات انسانی در قالب وعظ می‌گویند، اما وقتی پای عمل به میان می‌آید، آنگاه است که تفاوت‌ها آشکار می‌شود، دست‌ها می‌لرزد، پاها سست و اراده‌ها ضعیف می‌گردد. خوب به خاطر دارم در سال‌های آغازین حضورم در حوزه به رسم مالوف طلاب جوان کنجکاوانه، چشمانم، گوش‌هایم و تمام توجهم متوجه کسانی بود که مطابقت محسوس با آنچه در روایات شنیده و خوانده بودم و می‌خواندم، داشتند. از جمله آن روایات که ذهن ناخواسته به دنبال مصداق برایش می‌گردد. روایتی است از حضرت صادق(علیه‌السلام) که نقل می‌کنند حضرتش آن را فقط برای شیعیانش نوشت و دستور داد پیوسته آن را مطالعه کنند، در آن بیندیشند و از آن مراقبت به عمل بیاورند و به کارش بندند: «علیکم بالدعه و الوقار و السکینه و...» آرام و با وقار باشید و حیا را از دست ندهید... بر شما باد خاموشی، مگر در آنچه به آخرتتان مربوط می‌شود... بر شما باد، بر دعا کردن... خدا را بسیار بخوانید... (الکافی، ج ۸/۲) و از جمله کسانی که در آن روزها فکر می‌کردم سیرتش را می‌شناسم، درباره آن خوانده‌ام و اوصافش را پای منبرهای وعظ شنیده‌ام، حضرت آیت‌الله امجد بود که مطابقتی محسوس و مالوف با دانسته‌هایم داشت.

در طول این سال‌های آشنایی سعی کردم برخی فرمایشات‌شان را یادداشت کنم و برخی موکدات‌شان را به خاطر بسپارم. از میان همه این نکته‌هایی که داشتم، خواستم شما را هم در چند نکته‌ای شریک کنم:

نکته اول: از جناب شریف‌شان بسیار می‌شنیدیم با بیان روایتی از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) که بر دروغگویی شما همین بس که هر آنچه شنیدید بازگو کنید... ایشان توجه می‌دادند که سخن بگویید و این را با عمل (خواندن مطالب و بیان آنها را از کتاب) تاکید می‌کردند.

نکته دوم: در مسافرت‌هایی که توفیق همسفری نصیبمان بود، این جمله مکرر میان دوستان بیان می‌شد؛ اوقات‌مان پربرکت بود و زمانی را به بیهودگی نمی‌گذراندیم... چون ایشان به استفاده از تمامی اوقات به نسبت درست آن، عبادت، عالم اندوزی، معاشرت و تفریح تاکید داشتند و عمل می‌کردند.

نکته سوم: در باره قرآن کریم، ایشان توصیه‌های فراوان و گوناگونی داشته و دارند؛ اما این اول بار بود که شنیدیم ما مقدمه قرآن شویم تا قرآن مطرح شود و نه بالعکس! توصیه می‌فرمودند و خود پیش‌قدم بودند، کلماتی از قرآن را تفسیر می‌کردند و جلسه را با قرائت قرآن پایان می‌دادند.

نکته چهارم: تاکید فراوان و قابل توجهی به قرآن کریم، نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه داشتند و بسیار می‌فرمودند که باید کلمات این سه کتاب شریف را مانند جدول ضرب در خاطر داشته باشید.

نکته پنجم: اینکه با مستندات قرآنی، مسیر سعادت و خوشبختی انسان را این هفت عنصر می‌دانستند و بر آنها تاکید داشتند:
معرفت، همت، تلاش، توکل، توسل، صبر
و رضا به قضای الهی.

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام و المسلمین ابطحی درباره منش و اخلاق آیت‌الله امجد

استاد اخلاق، خودش باید مجسمه اخلاق باشد

علیرضا جمالی - جواد مؤیدی

به بهانه شـناخت بهتر و بررسـی مکتب اخلاقی آیت‌الله محمود امجد (حفظه‌الله) به سراغ استاد حجت‌الاسلام والمسلمین محمود ابطحی رفتیم؛ شـخصیتی که یکی از سـخنرانان مشـهور شهر مقدس قم بوده و در حدود ۲۶ سـال از نزدیک با سیر و منش اخلاقی اسـتاد محمود امجد (حفظه‌الله) آشنا بوده و از محضر ایـن بزرگـوار بهره‌ها برده است.



◆حضر تعالـی روش‌های انتقال مباحـث اخلاقی در عصر حاضر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

می‌گویند روزی هنـگام درس مرحوم آیت‌الله گلپایگانی (ره) که اتفاقا روز چهارشنبه هم بود و غالبا مدرسـین در این روز برای طـلاب، حدیثی یا آیه‌ای جهت تقویـت بنیه اخلاقی طـلاب می‌گفتند، طلبه‌ای بلند شـد و از حضرت آیت‌الله گلپایگانی (ره) تقاضای حدیثی کرد و ایشـان بعد از کمی تامـل فرمودند ما اخلاق گفتنی تا به حال نشـنیده بودیـم؛ یعنی اخلاق گفتنی نیست.

اگر امثال مرحوم علامه طباطبایی و آقای بهاءالدینی که آیت‌الله امجد شاگرد این بزرگواران بوده، شاگردانی داشته‌اند عمده‌اش این اسـت که اینها خود مجسـمه اخلاق بوده‌اند؛ یعنی همان معرفت عمیقی که نسبت به حقایق اسلام و آن معرفت بالایی که نسـبت به خدای متعال پیدا کرده بودند، در تمامی رفتار و عملکردهایشان منعکس شده بود و اگر کسی خدا را بشناسد، حقیقتا حرف زدنش و به طور کلی همه چیزش با کسی که خدا را نمی‌شناسد متفاوت می‌شود.

در حقیقت انسان اگر به دانسـته‌های ابتدایی خود عمل کند، لایه‌های مخفی معرفتی برای او آشکار می‌شـود و او روز به روز رشد می‌کند. استاد امجد (حفظه‌الله) روزی می‌فرمودند: «اگر ما به یک درصد آنچه می‌دانیم عمل کنیم اوج می‌گیریم.»

◆فکر می‌کنید چه تفاوتی بین جلسـات اخلاقی اسـتاد امجد با سایر جلسه اخلاق‌هایی که امروزه برگزار می‌شود وجود دارد؟

ایشان به هیچ وجه اهل تظاهر و ریا نیست زیرا امروزه اوضاع به گونه‌ای اسـت که تظاهر به این امور، دنیای انسان را می‌سازد و خیلی‌ها به خاطر دنیا، تظاهر می‌کنند. اما آنچه در مورد شخص آقای امجد ملاحظه نمی‌شود تظاهر است. ایشان خیلی ساده و بی‌تکلف جلساتشان را برگزار می‌کنند و اصلا به دنبال کلاس و ژست ویژه‌ای برای خود نیسـتند. ذره‌ای تکبر و اظهار فضل در رفتارشان دیده نمی‌شود. ایشان همیشه به طلاب می‌فرمودند: «طلبه‌ها، بازیگـری نکنید، فیلم بازی نکنیـد» و حقیقتا اهل رفتارهای تصنعی و به اصطلاح فیلم بازی کردن نیستند.

در روایتی شـریف وقتی از اباعبدالله الحسین (ع) پرسیدند ادب چیست، حضرت بدون اینکه اشـاره‌ای به رفتارهای تصنعی و ظاهرسازانه داشته باشند فرمودند: «ادب آن است که هر که را دیدی احساس کنی او از تو بهتر است.»

روزی نیز خدمت حضرت اسـتاد امجد بودم و ایشـان فرمود: «می‌دانی، امروز فهمیدم بهترین کیسـت و بدترین کیسـت. بهترین حضرت ولی‌عصر ـسلام‌الله علیه ـو بدترین من هستم» و این را حقیقتا از تمامی وجود می‌گفت. ایشان واقعا شخصیت متواضعی دارند و آنچه معمولا از افراد دیده می‌شود ژست تواضع است اما ایشان ذاتا متواضع است و این ویژگی برجسته‌ای است که جلسات ایشان را به طور کلی متمایز می‌کند.

روزی یکی از نزدیکان ایشان برایم نقل کرد که با استاد امجد به کربلای معلی مشرف شـدیم و من با آن عشق و علاقه‌ای که از ایشان نسبت به ساحت اباعبدالله الحسین (ع) سراغ داشتم منتظر بودم تا ایشان وقتی به ضریح مبارک برسند شروع به بی‌تابی کند اما با کمال تعجب مشاهده کردم ایشـان کاملا آرام و خونسرد نشسته است، بعد وقتی درباره ایشان دقیق شدم مشاهده کردم به گوشـه‌ای خلوت، به دور از چشم دوسـتان و آشنایان رفته روبه‌روی ضریح نشسته و همین‌طور که اشک می‌ریزد خطاب به اباعبدالله (ع) می‌گوید: «آقا جان اگر فردای قیامت صدام جلوی مرا بگیرد و بگوید شـیخ محمود! من اگر آدم نشـدم مادرم که معلوم‌الحال بود، پدرم هم معلوم نبود چه کسـی اسـت، آقای بهاءالدینی، علامه طباطبایی و امام (ره) را هم که ندیدم اما تو که مادرت مؤمنه بوده و پدرت پاک سرشت بود، علامه طباطبایی را دیدی، همنشین با آقای بهاءالدینی بودی و از محضر امام (ره) استفاده کردی تو چرا آدم نشدی؟ چه جواب دهم؟»

این حال و هوای اسـتاد امجد باعث شـده تا ایشـان به عنوان شـخصیتی ممتاز در وادی اخلاق و عرفان معرفی شود. حال و هوایی که کاملا واقعی و به دور از فیلم بازی کردن است؛ امروزه دکان زیاد باز شـده اسـت و به نام دین و اخـلاق و عرفان چه سوءاستفاده‌ها که نمی‌شـود. باید مراقب بود و اخلاق اصیل را از فیلم اخلاق شناخت.

◆اسـتاد! بـه نظـر شـما یـک کلاس اخلاقـی نمونه چه ویژگی‌هایی دارد؟

قبلا عرض کردم آنجایی که چیزی به عنوان کلاس مطرح نباشد بهترین کلاس است! هر چه هست، حقیقت و روحیات خود افراد باید باشد نه تظاهر و ریا.

شاید اگر این مثال را بزنم مطلب روشن شود. چندین سال پیش در مجتمع شهید صدوقی قم که سال‌ها بدون استفاده ساخته شده بود و بعد از مدتی هم فاز اول آن به بهره‌برداری رسید، یکی از دوسـتان ما در آنجا، درخواست کرد ساعتی را به آن مجتمع رفته و با طلبه‌ها صحبت کنیم. ما نیز از حضرت آقای امجد که گاهی به قم تشریف می‌آورند خواستیم که به این جلسه بیایند و ایشـان هم پذیرفتند. در اولین برخوردها ایشان با طـلاب آن مجتمع آن‌قدر گـرم و صمیمی روبه‌رو می‌شـدند که طـلاب کاملا با ایشان احساس راحتی می‌کردند. به هر حال آن گرمی و آن نداری و تواضع واقعی ایشان باعث شده بود طـلاب شیفته وی شوند. بنده به خاطرم هسـت در آنجا ایشان به من فرمود: «من دوست دارم کتاب صرف ساده را من به این طـلاب درس بدهم.» اما واقعیت مطلب این بود که اگر ایشـان برای کسـی کتاب صرف ساده را تدریس می‌کرد در حقیقت تمام اخلاق را گفته بود. زیرا همان انسی که شـاگرد در کلاس درس با استاد خویش می‌یافت و همان تاثیرپذیری که از حال و هوای ایشان در کلاس برای شاگرد حاصل می‌شد، باعث رشد و ساخته شدن شاگردان می‌شـد. همان بی‌تکبر بودن و بی‌ادعا بودن، به طلبه آموزش اخلاق عملی می‌دهد که انسـان باید چه روحیه و چه منشی داشته باشد. اصلا مهم نبود برای ایشان که کتاب صرف ساده از ابتدایی‌ترین کتب طلاب است، مهم نتیجه‌ای بود که از کنار این کتاب در جان و روح طلاب ایجاد می‌شد.

به طور کلی در حوزه‌های قدیم کسـانی به عنوان اسـتاد گل می‌کردند که روحیاتشان روحیات ممتاز و منحصر به فرد بود. به طور کلی باید گفت کلاسـی بهترین کلاس است که استاد در آن عمـلا متخلق به اخلاق عالیه باشـد. مهم نیسـت چه درس می‌دهد مهم عملکرد خود انسان است؛ برای مثال علامه طباطبایی بعضی از دقیق‌ترین نظراتشـان را با عبارت «شاید» بیان می‌کردند! در حالی که می‌بینیم عملا بعضی از اسـتادان، در درس‌هایشان با عباراتی تحقیرآمیز نظرات مخالف را مطرح می‌کنند؛ مثلا شنیدم استادی سر درس فرموده بود: «بله بعضی هم اینجا کشکی سـابیده‌اند»!! خب این نوع صحبت کردن و برخورد با نظرات مخالف، نوعی ضعف است.





> به طور کلی در حوزه‌های قدیم کسـانی بـه عنوان اسـتاد گل می‌کردنـد که روحیاتشـان روحیـات ممتاز و منحصـر به فرد بـود. به طـور کلـی باید گفـت کلاسـی بهتریـن کلاس اسـت که استاد در آن عملا متخلق به اخلاق عالیه باشـد. مهم نیست چـه درس می‌دهـد مهم عملکرد خود انسان است

در احـوالات ابن ابی العوجا که یک زندیق مادی مسـلک بوده اسـت، آمده روزی بر مفضل که بر کرسـی درس امام صادق (ع) نشسته بود وارد شد، سـؤالی را مطرح کرد و مفضل از کوره در رفت و شروع به فریاد زدن کرد که ای زندیق، ای کافر، ای ملحد این چه سؤالی اسـت؟ در این هنگام ابن ابی العوجا گفت: «ای مفضل! من بر مولایم امام صادق (ع) وارد شـدم و سؤالاتی بسیار بدتر از این را پرسـیدم و او با کمال آرامش به سؤالم گوش داد و هر زمان هم که من در بیان مقصودم می‌ماندم، او کمکم می‌کرد تا هر آنچه در دل دارم به زبان آورم. سپس با اخلاقی بسیار نیکو و جمله‌ای کوتاه همـه حرف‌های مرا باطل می‌کـرد. حال اگر تو سعه‌صدر او را نداری در جایگاه او ننشـین» و این رفتار امام صادق (ع) خود بهترین کلاس اخلاق بود هم برای دوسـت و هم برای دشمن.

◆اگر در یک جمله بخواهید راز شیفتگی جوانان نسبت به شخصیت استاد امجد را بیان کنید چه می‌فرمایید؟

صمیمیت، بی‌ادعا بودن و تواضع طبیعی ایشان.

◆امـروزه مشـاوره‌های روان‌شناسـی در حیطـه اخلاق خیلی رایج شده! بفرمایید فرق استاد اخلاق حقیقی با این مشاوره‌ها چیست؟

همان نکته‌ای که عرض کردم. ممکن است یک مشاور در مقام مشورت کردن ژسـت تواضع را به خود بگیرد یا سعی کند نوع حرف‌هایش به شـکلی باشـد که مردم را جذب کنـد. اما باید بدانیم، در این وادی اگر موفقیت دائمی و حقیقی حاصل شده، برای کسی اسـت که این اخلاق در وجودش حقیقتا به مرحله ظهور رسیده باشد، نه اینکه فیلم بازی کند. من احساس می‌کنم خیلی از این مشاوره‌ها فیلم بازی کردن افراد غیرمتخلقی است که دوسـت دارند خود را با اخلاق معرفی کنند تا همان‌طور که گفتم دنیای خود را بسازند.

مرحوم آیت‌الله بهجت ـرحمـه‌الله علیه ـمی‌فرمودند: «فرض کنید تمام انسان‌های روی زمین مشغول شنیدن صحبت‌های شما هستند. اگر به حرفی که می‌زنید خود عامل باشید حرف موثر اسـت، در غیراین صورت تنها دلخوش باشید که عده‌ای صحبت‌های تـو را گوش کردند و هیچ نتیجـه‌ای از آن حاصل نمی‌شـود. در حدیثی شـریف امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «کیف یصلح غیره من لا یصلح نفسه؟» چگونه کسی، دیگری را بسازد در حالی که خود را نسـاخته است؟ در حقیقت در خیلی از این مشـاوره‌ها اخلاق هدف غایی نیسـت بلکه ابزاری است برای رسیدن به اهداف دنیایی.

◆آیا به نظر حضرت عالی استاد اخلاق اشتباه هم می‌کند؟

در میـان مکاتب صوفی‌گـری و امثالهم، بحث مریـد و مراد و سرسپرده شدن به یک اسـتاد یا قطب وجود دارد که متاسفانه این حالت در بین ما هم سرایت کرده زیرا وقتی شخص خلیقی را می‌بینی، سرسپرده او می‌شوی و این حالت بسیار خطرناک است. ما سرسپردگی را به غیر از ائمه معصومین علیهم السلام مردود می‌دانیم. انسان غیرمعصوم، ضعف‌هایی دارد و قطعا دچار اشـتباه می‌شـود و هر چقدر هم که در دریای اخلاق و عرفان پیش برویم به ائمه معصومین علیهم السلام نخواهیم رسید و باز هم امکان اشتباه اسـت و اگر بخواهیم برای غیرمعصوم(ع) این سرسپردگی را داشته باشیم، ممکن است ضعف‌هایی که او داشته به دیگران نیز سرایت کند. حضرت استاد امجد هر زمان صحبت غیرمعصوم می‌شد بارها با عتاب به طلبه می‌فرمود: «از غیرمعصوم (ع) دفاع نکنید شاید خطا رفته باشد.»

نکته

معرفت‌الله اساس کار

آنچه که از زمان مرحوم شوشتری (ره) و سلسله شاگردانش از ملاقلی همدانی تا آقای قاضی ـرحمه‌الله علیه ـو علامه طباطبایی (ره) و امروز هم استاد امجد (حفظه‌الله) معمول بوده، آن است که اساس کارشان بر معرفت‌الله استوار بوده است زیرا وقتی آن معرفت به وجود آید و یک سری مسائل نظری پشت سر گذاشته شود و سپس انسان به عمل کردن به همه دانسته‌های خودش بپردازد، اخلاق در او نهادینه می‌شود و عنایات الهی به همان اندازه که عمل کرده است، متوجه او می‌شوند. درهای جدیدی از معرفت به روی انسان باز می‌شوند و هر اندازه که معرفت بالا رود رفتار انسان نیز تغییر می‌کند و خلاصه همه آن راهی که سلسله شاگردان مرحوم شوشتری طی کرده‌اند، معرفت‌الله و عمل به این معرفت بوده است.

چند روزی با استاد امجد در لحظه‌های وداع با استادش آیت‌الله بهجت

در وداع شاگرد و استاد

احمد ملکی

شهر غرق غم و غوغا بود. شـهر باران تماشا بود. شـهر زیر سـیلابه نالـه، بارانی‌تر از هـر زمان به زائران –این عزاداران مصیبت پیر و مرادشـان– دل تسلایی می‌داد و تسلیت می‌گفت. امروز، روز وداع است؛ وداع با پیکر نحیف یک مرجع تقلید؛ کسـی که تنها یک مرجع علی الاطـلاق نبود، به قول رهبرانقلاب سرچشمه فیوضات معنوی بود. همه خودشان را رسـانده بودند به تشییع جنازه، همه از همـه جای کشـور. وداع با جسـم نحیف آیت‌الله بهجـت برای اهل معنا، بـه منزله فرصت یک ارتبـاط تازه و محکم با روح وسـیع و معنوی او بود؛ ارتباطی که می‌توانست و می‌تواند زندگی خیلی از آدم‌ها را زیر و رو کند. و این بود که استاد امجد، به اطرافیان و دوسـتانش توصیه کرده بود که در این مراسم معنادار شرکت کنند؛ مراسمی که به قول حضرت ایشان «نمی شد که خالی از حضـور صاحـب عـزا حضـرت صاحـــب الزمان (عج) باشد».



◆فصل اول

دیـروز به محضر اسـتاد رسـیده بودیم؛ داغ آقـای بهجت کمرش را شکسـته بود انگار. آمد با همه سلام و علیکی کرد یکـی از بچه‌ها –که نزدیک بود بغضـش بترکد– خودش را انداخت بغل استاد. استاد اما محکم ایستاد و تنها یک جمله: راه آقای بهجت، راه بندگی بود... . و برای فرو نشسـتن آتش غم دوستان، همین یک جمله کافی بود.

با چند نفر از بچه‌ها سرشکسته و غم زده به اتفاق استاد وارد حرم شـدیم. به محضر بی‌بی سـلام دادیم. ایوان آینه چون گوهری پیکر آیت‌الله بهجت را در بر گرفته بود.

هر کسی برای خودش زمزمه‌ای داشت و استاد در این میان هر از گاهی رو می‌کرد به یکی از بچه‌ها و جمله‌ای می‌گفت؛ آقای بهجت، خاک این آستان را توتیای چشمش می‌کرد... . هرچه آدم‌ها بزرگ‌تر باشند، بیشتر اینجا کوچکی [و اظهار خاکساری] می‌کنند و هرچه بیشـتر اینجا کوچکی کنند، بزرگ‌تر می‌شوند.



نزدیـک جنازه، لبریـز آدم‌هایـی بود کـه می‌چرخیدند و نوحه عزا می‌گفتند. تا وسـط صحن نرفته بودیم که تراکم جمعیت، سـدّ راهمان شد و اسـتاد که حالا دیگر در حلقه جمعیت –چه آنها که می‌شـناختندش و چـه آنها که نه– گم شـده بود، همان‌جا وسـط صحن مطهر –جایی درست روبه‌روی حـرم– زانوی ادب در برابر بی‌بی زد و نشسـت به زمزمه و ذکر؛ زمزمه‌اش اول آهسـته بود و کم کم همان‌جا را کرد مجلس ذکر و روضه. غروب صحن حالا دیگر شبیه‌تر شده بود به مجلس‌های ذکر استاد امجد.

به اشاره استاد، یکی با نوای حزینی «الرحمن» خواند، و بعد از هر بار که می‌شـنیدیم «فبأی آلاء...» استاد و چند نفری زمزمه می‌کردند که «لا بشیء من آلائک رب اکذب» و این یعنی که آیات الهی هیچ کدامشان تکذیب کردنی نیستند...

استاد تفسیرش از عروج آیت‌الله بهجت شنیدنی بود؛ «خدا آقای بهجت را برد تا قهاریتش را نشان دهد»

و این جمله یعنی که فقط خدا، خداست!

◆◆◆

از مظلومیـت مـادر می‌خوانـد و از غربـت عالمگیـر علی علیه‌السـلام... . دل‌ها می‌شکند، بغض‌ها هم... . صدای گریه بلند می‌شـود... . لا یوم کیومک یا ابا عبدالله... . مردم منتظر همین جمله‌اند انگار... . لحظه‌ای دیگر دسـت‌های خسـته عزادارها، با سـینه سوخته‌شـان همدردی می‌کنند و این هردو در ماتم ابدی حسـین(ع) با هم آشـنا می‌شوند... . یا حسین یا حسین گفتن و مردن خوش است/ جان خود را به دست او سپردن خوش است... .

و در بین نوحه خوانی گاهی جمله‌ای در فراق آیت‌الله بهجت و دوباره گریه... .

دم شدیدتر می‌شـود... . استاد و گاهی شـاگردها حماسی می‌خوانند... . سینه زنی اما کوتاه است... . استاد راه می‌افتد طرف مسـجد فاطمیه...، ما هم –به اتفاق حـدود ده نفر از دوستان– پشت سرش.

◆◆◆

مسـجد فاطمیه غرق ماتم اسـت. هنوز صدای حزین آقای بهجت از در و دیوار این مسـجد باصفا شـنیدنی اسـت... . اینجا شاگردهای قدیمی آقا هم هستند. هوای مجلس بوی حسـرت می‌دهد، حسـرت محرومیت از نعمت بزرگی که به قول اسـتاد امجد «تمام اسـتادان حوزه قم و نجف جمع شـده بودند و یک بهجت تربیت کرده بودنـد»؛ نعمتی که باز به قول اسـتاد، هنوز متوجه از دسـت دادنش نیستیم... . و حسـرت حاجی امجد و بزرگترها بیشـتر است، چرا که لذت انس و الفت او را سـال‌های سال چشـیده‌اند و محضر پرفیضش را بیش از ۴۰ سال تجربه کرده‌اند.

◆فصل دوم

قـم هنوز غمناک اسـت، برعکس همیشـه. مـردم کم‌کم از خانه‌هایشـان بیـرون زده‌اند. مسـافرها سـروقت به قم رسیده‌اند. سـاعت از هشت گذشته اسـت. پیکر مطهر آقا، ساعت نه از مسـجد امام عسـکری(ع) به طرف حرم مطهر تشـییع می‌شود. خیلی طول نمی‌کشـد که استاد امجد در حلقه دوستانش از دور پیدا می‌شـود. به استقبال می‌رویم. در این روزهای بی‌پناهی بعد از رحلت آقای بهجت، خیلی‌ها هسـتند که تکیه‌گاهی بخواهند برای سـرپاماندن و گوش شـنوایی بجویند برای دردگفتن و سـینه فراخی بخواهند برای راز گفتن! و استاد برای بسیاری این نقش را دارد.

در میان موج جمعیت –که هر لحظه بیشتر هم می‌شد– راه افتادیـم به داخل حرم مطهر چرا که با این سـیل جمعیت، عملا راهی برای رفتن به طرف مسجد امام حسن(ع) نمانده بود... .



استاد تازه از بیمارستان مرخص شـده بود. مشکل ریویش هنوز کامل برطرف نشده بود و این فضای تنگ و خفه برایش اصلا خوب نبود... . چند نفری به اتفاق یکی از دوستان حاج آقا –اشراقی– خواستیم راه را باز کنیم.

جمعیت داشـت راه می‌داد که با تشر استاد برجا خشکمان زد. استاد از این بازی‌ها اصلا خوشش نمی‌آمد و این بار برای خودش و آن هم توی حرم حضرت، کسـی داشت کوچه باز می‌کرد... . چندبار ما از ترس خطرجانی برای حاج‌آقا شروع کردیم بـه کوچه بازکردن و هربـار تندتر از قبل با تشـر او برجای ایستادیم... .

با زور و زحمت گوشه‌ای از صحن برای استاد جایی گرفتیم. اسـتاد توی همان فشـار جمعیت هم یاحسـین یاحسین از زبانـش نمی‌افتاد. رو کـرد به جمعیـت و همان‌جا روی موزاییک‌ها نشست و گفت یکی از شـاگردان نوحه بخواند؛ کنار قبر زهرا... علی نشسـته تنها... فاطمـه جانم... فاطمه جانم... .



در این روزهای بی‌پناهی بعد از رحلت آقای بهجت، خیلی‌ها هستند که تکیه‌گاهی بخواهند برای سرپاماندن و گوش شنوایی بجویند برای دردگفتن و سینه فراخی بخواهند برای رازگفتن! و استاد برای بسیاری این نقش را دارد.



نماز شروع شـد. آیت‌الله جوادی نماز می‌خواندند. استاد تا شـنید که ایشان است، برای سلامتیشـان دعا کرد... . اصلا استاد – همه این سـال‌هایی که می‌شناسیمش– بر این بود که دیگران را جلو بیندازد و خودش را مطرح نکند. سعیش این بود که هرکس را که به اسـلام و انقلاب و مردم خدمت می‌کند مورد دعای خیرش قرار دهد و این بود که با شنیدن نام آیـت‌الله جوادی فورا برای ایشـان دعا کـرد و فرمود به عبارات ایشان دقت کنیم و همان عبارات را تکرار کنیم.

◆فصل سوم

فردا کارمان شد زیارت مزار آقای بهجت و فاتحه و... . اما آن جذبه نگاه و آن گیرایی همیشـگی، حسـرت این ثانیه‌های غم‌انگیز بسیاری از دوستداران آقا بود.

باید کاری می‌کردیم تا شاید دوباره آن لحظه‌ها تکرار شود. برای بسـیاری از ما که مجلس و محضر استاد امجد را درک کرده‌ایـم، تنها یک جا بود که لحظه‌های مجالسـت با آقای بهجـت را تداعی می‌کـرد؛ مجالس بی‌رنـگ و ریای آقای امجد؛ مجالسـی که در هیچ قالبی نمی‌گنجنـد. همه آنجا طواف یک نام می‌کنند، نام حسین(ع).



مدت‌هاست که استاد امجد به قم نیامده. خیلی‌ها منتظرند، منتظر روضه او. نماز مسـجد فاطمی خلوت شـده، روضه جمعه‌هایش هم. همه دلتنگند.

خیلی‌ها آمده بودند، از استادان سطح عالی گرفته تا طلاب مبتدی. اسـتاد مثل همیشـه با منبر گرم و گیرایش براده دل‌های ما را با همان کیمیای همیشگی جمع کرد؛ کیمیای عزای حسین(ع).

مجلس مسـیر خودش را طی می‌کرد. مثل همیشـه چند نفری که صدایی یا فضلی داشتند، شعری خواندند و سخنی گفتند. مجلس داشـت به آخر می‌رسید که صدای محکمی از اسـتاد اجازه خواست برای سـخن گفتن. مجلس ساکت شد. همه منتظر شنیدن شدند. یکی از بزرگترهای مجلس بود؛ استاد سطح عالی حوزه، شـاگرد آیت‌الله خوشوقت، از بچه‌های جبهه و جنگ. صدایش طعم گله داشت، به تندی هم گاهی می‌زد. می‌گفت حوزه به روضه نیاز دارد. می‌گفت که بعد از آقای بهجت بی‌پدر شده‌ایم. به استاد می‌گفت که باید بیشـتر بیایید قم. می‌گفت که اگر این درس اخلاق‌ها و روضه خوانی‌ها باشـد اوضاع درست می‌شـود. می‌گفت که بعد از آقای بهجت... .

اسـتاد تا نام آقای بهجـت را کنار نام خود شـنید آن‌چنان برآشفت که حرف‌های آن اسـتاد را قطع کرد: «من هیچی نیستم. آقای بهجت هفت شهر عشق را گشته بود. شما یکی مثل او پیدا کنید، من قبـول می‌کنم. من فقط روضه خوان شما هسـتم، همین.» ذکر یا حسین یا حسین استاد دوباره بلند شد. همه دم گرفتیم؛ یاحسین(ع).

نکته

آن روز فقط بگویید یاحسین

خادمین حرم چندباری خواستند که مردم راه را باز کنند اما کسی کنار نمی‌رفت. مردم محکم تر هربار فشار می آوردند به طرف حاجی. با یک زحمتی استاد را تا در یکی از حجره‌های داخل صحن همراهی کردیم. پیکر آیت‌الله بهجت داشت می‌رسید که آمدند دنبال استاد برای خاکسپاری. استاد اما به خاطر همان ازدحام جمعیت، راهی برای رفتن به سر قبر نداشت و نرفت. حالا دیگر ما بیرون در حجره بودیم و آن چندنفری که با استاد توی حجره رفته بودند، نمی دانستیم چه می کنند.... بالاخره نگهبان محترم راضی شد که دو نفر دیگر هم به داخل بروند و رفتیم. محفل با صفایی بود؛ محفل روضه و اشک و موعظه، آن هم هنگامی که پیکر مطهر یکی از اولیای خدا بر دست‌های مردم تشییع می‌شد.... استاد رو کرد به یکی از بستگانش و گفت: «یک روز هم بدن مرا تشییع می کنید... آن روز فقط بگویید یاحسین...». هر کسی پیش خودش بود و البته چشم خیسیشان زود به زود تازه می شد.

جهاد با نفس با نگاهی به «اربعین حدیث» امام خمینی (ره)

به شیطان بگو فقط همین امروز

سیدمهدی سیدی

اصل ماجرا

سپاه اسلام از نبرد که بازگشت، پیغمبر (ص) ایشان را دید و فرمود آفرین بر شما که جهاد کوچک را به جای آوردید ولیکن جهاد بزرگ هنوز باقی است.
جهاد بزرگ دیگر چیست یا رسول الله (ص)؟
فرمود: «جهاد نفس»[1]

میدان خونین

گفته‌اند درون آدمیزاد میدان وسیع و خونینی است از مبارزه و نبرد میان دو دسته از لشکرها؛ لشکر رحمانی و لشکر شیطانی. غلبه از آن هر کدامشان باشد، انسان سعید می‌شود یا شقی، بهشت را در آغوش می کشد یا که در جهنم می‌سوزد.

کدامین بهشت؟ کدامین دوزخ؟

غالبا وصف جهنم و بهشت که در کتاب خدا و اخبار انبیا و اولیا شده، جهنم و بهشت اعمال است برای جزای عمل‌های خوب و بد، گرچه همین هم سنگین است و غیرقابل تاب ولی اشارات پنهانی داریم بر بهشت و جهنم اخلاق و از آن سهمگین‌تر، آن اشارتی است که درباره بهشت لقا و دوزخ هجران شنیده‌ایم که علی (ع) فرمود: فَهَبْنِي یا اِلهی وَسَیِّدِی وَمَوْلایَ وَرَبّی صَبَرْتُ عَلی عَذابِکَ، فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَلی فِراقِکَ[2]

کشور ما از آن کیست؟

اینکه در قوای ظاهری ما، حاکم و فرمانده کیست به خودمان مربوط است.
اینکه هفت سرزمین وجود ما: «۱-گوش ۲-چشم ۳-زبان ۴-شکم ۵-فرج ۶-دست ۷-پا» با فشار کدام نیرو هدایت می‌شود و اینکه این سرزمین‌های هفت‌گانه، میدان حکمرانی جنود رحمان است یا شیطان، به خودمان مربوط است.
اینکه در باطن ملکوتیمان و در مدیریت قوه «۱-وهم» و «۲-غضب» و «۳-شهوت» برای تعمیر دنیا و آخرت؛ و برای حفظ شخص و شخصیت بهره می‌بریم و یا برای غیبت و تهمت و فساد و تباهی؛ آن هم به خودمان مربوط است.
اما یقین می‌دانیم که اداره مملکت وجود برای ما ممکن است و مقدور؛ چرا که خداوند هرگز بیشتر از حد طاقت و بیشتر از تحمل حکم نکرده است.[3]

اولین وسیله: تفکر

اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی، تفکر است؛ یعنی آنکه انسان لااقل در هر شب و هر روز، مقداری ـ ولو کم هم باشد ـ فکر کند.
فکر کند در اینکه آیا این همه دنیا و آنچه در آن است؛ این همه ساخته حضرت حق؛ این همه اسباب آسایش و راحتی که برای آدمی فراهم شده؛ این بدن سالم؛ این همه عنایت؛ این همه بساط نعمت و رحمت؛ و از دیگر سو این همه انبیا و این همه کتاب آسمانی؛ این همه دعوت و راهنمایی برای چیست و در این میانه وظیفه ما چیست.
آیا این همه برای همین حیات حیوانی و اداره کردن شهوت است و شراکت و شباهت با حیوانات و درندگان یا مقصود دیگری در کار است؟ آیا عالم بالاتر و بزرگ‌تری در پیش نبوده است؟
انسان عاقل باید در فکر خودش باشد و به حال بیچارگی خودش رحم کند و با خود خطاب کند: ای نفس شقی که سال‌های دراز در پی شهوات عمر خود را صرف کردی و چیزی جز حسرت نصیبت نشد، خوب است قدری به حال خود رحم کنی، از مالک الملوک حیا کنی و قدری در راه مقصود الی الله قدم زنی که آن موجب حیات همیشگی و سعادت دائمی است. سعادت همیشگی را به شهوات چند روزه فانی مفروش....

> انسان عاقل باید در فکر خودش باشد و به حال بیچارگی خودش رحم کند و با خود خطاب کند: ای نفس شقی که سال‌های دراز در پی شهوات عمر خود را صرف کردی و چیزی جز حسرت نصیبت نشد، خوب است قدری به حال خود رحم کنی

عزم؛ گام دوم

بعد از تفکر، گام دیگر «عزم» است. عزم میزان امتیاز انسان است. عزم یعنی تصمیم برای ترک گناهان؛ عزم یعنی بنا گذاشتن بر اینکه دیگر عصیان نمی کنم.
باید کوشید که صاحب عزم و اراده باشیم؛ که اگر – خدای ناکرده – بی‌عزم از این دنیا هجرت کنیم شاید در آن عالم انسان بی‌مغزی باشیم که به صورت انسان محشور نشویم؛ حیوانی باشیم چرا که آن عالم، عالم کشف است.
باید عزمی داشت و باید از معاصی احتراز کرد؛ زیرا که انسان در ایام حیات لغزشگاه‌های عمیقی دارد که ممکن است در آن واحد به پرتگاه هلاکت، چنان افتد که دیگر نتواند از برای خود چاره بکند بلکه درصدد چاره‌جویی هم برنیاید و شاید شفاعت شافعین هم شامل حال او نشود. نعوذبالله منها.

مشارطه، مراقبه، محاسبه

از اموری که لازم است برای مجاهد، «مشارطه و مراقبه و محاسبه»است.
مشارطه: آن است که در اول روز مثلاً با خود شرط کند که امروز برخلاف فرموده خداوند رفتار نکند و این مطلب را تصمیم بگیرد و معلوم است یک روز خلاف نکردن امری است سهل که انسان می تواند به آسانی از عهده آن برآید.
مراقبه: پس از این مشارطه، باید وارد مراقبه شد و آن چنان است که در تمام مدت شرط – طول روز – متوجه عمل به آن باشد؛ خود را ملزم بداند به عمل کردن به آن و اگر خدای نخواسته در دل افتاد که گناهی مرتکب شود، بداند که این از شیطان و لشکر اوست؛ به آنها لعنت کند و از شر آنها به خداوند پناه برد و آن خیال باطل را از دل بیرون کند و به شیطان بگوید که من یک امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم، «ولی نعمت» من سال‌های دراز است به من نعمت داده، مرحمت‌هایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم از عهده یکی از آنها برنمی‌آیم، سزاوار نیست یک شرط جزئی را وفا نکنم.
محاسبه: موقع محاسبه، پایان آن روز است که حساب نفس را می کشد؛ اینکه شرط خود را با خدا وفا کرده یا در این معامله جزئی خیانت کرده؟ اگر وفا کرده خدا را شکر کند و توفیق بیشتر بخواهد و بداند که یک قدم پیشتر رفته و بداند که کار فردا آسان‌تر خواهد بود و اگر سستی در وفای به عهد کرده، از خدا معذرت بخواهد و بنا بگذارد که فردا مردانه به عمل شرط قیام کند.

استمرار

بر این حال باید آن‌قدر باشد تا خصایل نیک برایش ملکه شود و خدای، ابواب توفیق و سعادت را بر روی او باز کند و او را به صراط مستقیم انسانیت برساند.

چیدن میوه‌های رسیده

چون که جهاد نفس به اتمام رسید و انسان موفق شد که لشکر ابلیس را از این مملکت خارج کند، کار سلوک الی الله آسان می‌شود و راه مستقیم واضح می‌شود و درهای برکت به روی او گشوده می‌شود؛ و خدا با نظر لطف به او نظر می کند و از اهل سعادت و اصحاب یمین می شود و خدای در آن راه پر خطر از او دستگیری می‌فرماید.

پی‌نوشت
۱- یا رسول الله ما الجهاد الاکبر؟ قال: جهاد النفس. - به نقل از صادق آل محمد (ع)
۲- دعای کمیل
۳- لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها - بقره - ۲۸۶
۴- أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ - اعراف - ۱۷۹
۵- یوم تبلی السرائر - الطارق ۹

اسرائیل باید محو شود

انقلاب اسلامی ایران پیروز شده. ایران درگیر مسائل داخلی است. انقلاب آن‌قدر برای دنیا مشکل ایجاد کرده و قطعا خواهد کرد که دشمنان ترجیح می‌دهند همین مسائل داخلی هر روز بزرگتر شود. شاید همین‌ها دوای مشکلشان شود. اولین ماه رمضان می‌آید. روز سیزدهم است؛ درست میانه تابستان. که پیام امام خمینی (ره) صادر می‌شود: «من طی سالیان دراز، خطر اسرائیل غاصب را گوشزد مسلمین نمودم... من از عموم مسلمانان جهان و دولت‌های اسلامی می‌خواهم که برای کوتاه کردن دست این غاصب و پشتیبانان آن، به هم بپیوندند، و جمیع مسلمانان جهان را دعوت می‌کنم آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را که از ایام قدر است و می‌تواند تعیین کننده سرنوشت مردم فلسطین نیز باشد، به عنوان «روز قدس» انتخاب و طی مراسمی همبستگی بین‌المللی مسلمانان را در حمایت از حقوق قانونی مردم مسلمان فلسطین اعلام نمایند. از خداوند متعال پیروزی مسلمانان را بر اهل کفر خواستارم» زمین بازی عوض شد. حالا موضوع فلسطین، موضوعی جهانی شده بود. اسرائیل باید از صفحه روزگار محو می‌شد.

تبیین کارکرد مناسک و مناسبت‌های دینی در زندگی

فراخوان رستگاری

علی سعیدی

جریان عادی زندگی به‌گونه‌ای است که آدم‌ها، پس از آنکه کودکی را سپری می‌کنند، به خستگی، تکرار و روزمرگی گرفتار می‌آیند. ما به طور طبیعی می‌خوابیم و بیدار می‌شویم، غذا می‌خوریم و کار می‌کنیم، حرکت می‌کنیم و آرام می‌گیریم و هر یک از کارهای ما مقدمه‌ای برای فعالیتی مشابه در آینده است. می‌توان انتظار داشت که آینده هم همچون گذشته در اموری صرف شود که آنها نیز زمینه فعالیت‌های بعدی را به وجود می‌آورند و این مسیر یک‌سویه و بی‌وقفه همچنان ادامه داشته باشد. این مساله چندان عذاب‌آور نبود اگر میان ما و در و دیوار و گلدان و گربه خانه‌مان تفاوتی وجود نداشت اما تقریبا از زمانی که هر یک از انسان‌ها با این روند کلی زندگی آشنا می‌شود و در جریان درگیری با آن احساس خستگی می‌کند، پرسش اساسی زندگی او متولد می‌شود؛ من به کجا می‌روم و در انتهای همه کارها و تلاش‌ها و خستگی‌های من چه چیزی وجود دارد و اساسا زندگی من چه هدفی دارد و به کجا ختم می‌شود؟ نوع پاسخی که آدم‌ها برای این دغدغه بزرگ دست و پا می‌کنند، مسیر زندگی آنها در ادامه حیاتشان را مشخص می‌کند.

بخش وسیعی از انسان‌ها، در جست‌وجوی هدف زندگی به سرزمین ادیان قدم می‌گذارند و در واقع با انتخاب یک دین، سعی می‌کنند مقصدی برای زندگی خود بیابند و از این طریق به زندگی خود معنا بخشیده و آن را شایسته ادامه‌دادن بدانند.

درمقابل، گروه دیگری از آدم‌ها- که شاید تعداد آنها در قرون اخیر افزایش یافته باشد ـ وجود دارند که از این پاسخ‌های دینی بهره‌ای نمی‌گیرند و اگر خوش‌شانس باشند، دل‌بستن به ادبیات، هنر، ورزش یا سرگرمی‌های دیگری از این دست، شاید بتواند دغدغه معناداری زندگی در آنها را تسکین ببخشد. اما دین‌داران، عموما این مسکّن‌ها را برای پاسخگویی به این احساس نیاز بزرگ در زندگی که با اصل آن در آمیخته، ناکافی می‌دانند.

اغراق نکرده‌ایم اگر بگوییم معنابخشی به زندگی اساسی‌ترین کارکرد دین است و در واقع آنچه یک انسان را به آستان دین می‌کشاند، نیاز عمیق او به درک هدفی نهایی درباره انبوه پدیده‌های کوچک و بزرگی است که زندگی او را شکل داده‌اند؛ هدفی که با وجود آن، تولد، زیستن و مرگ انسان معنا پیدا می‌کند و زندگی ارزشمند می‌شود.

آموزه‌های دینی با توصیفی که از جهان و انسان می‌دهند، انسان را با زمینه‌ای که در آن زندگی می‌کند آشنا کرده و از وحشتی که در فرض عدم وجود این آشنایی حاصل می‌شود، نجات می‌دهند. در واقع دین به ما می‌گوید که هستیم و در کجا قرار داریم و چیزهایی که در اطراف ما وجود دارند چیستند و به چه کار می‌آیند و چگونه با ما پیوند خورده‌اند و این آگاهی سبب می‌شود که ما با خود و جهانی که در آن هستیم آشنا شده و از ترس بی‌پایانی که می‌توانست در زندگی به سراغمان بیاید، رها شویم.

علاوه بر این، دین با بیان هدفی که شایسته است انسان در زندگی خود با آن آشنا شده و در جهت تحقق آن بکوشد، از بروز بحران بی‌معنایی در زندگی ما جلوگیری می‌کند. دین به ما می‌گوید ما و همه پدیده‌های پیرامونی ما برای چه چیزی هستیم و در چه جهتی حرکت می‌کنیم و به چه کار می‌آییم و این آگاهی، باعث می‌شود بودن ما معنادار شود و رنج‌ها و تلاش‌های ما در جهت هدف روشنی قرار بگیرد و قابل تحمل شود.

کسی چه می‌داند، شاید راز ماندگاری دین در طول تاریخ و پایایی آن در همه عصرها و نسل‌ها، همین نیاز مستمر و همیشگی انسان برای رهایی از ترس و تنهایی و یافتن هدف و معنای زندگی باشد.

احساس اینکه زندگی ما معنادار است و در مسیر تحقق هدف روشنی در تلاش هستیم، چیزی نیست که یک‌بار برای همیشه تجربه شود و این تجربه برای یک عمر زندگی کافی باشد. این مخاطره وجود دارد که پس از آنکه ما با پیام دین مواجه شدیم و آن را برای زندگی خود پذیرفتیم و معنای زندگی خود را در پیروی از آن جست‌وجو کردیم، در مواجهه با فعالیت‌های روزمره و تکراری و همه آنچه دست‌زدن به آن در مسیر استمرار امور دنیایی و طبیعی زندگی لازم است، دچار فراموشی شده و با کم‌رنگ‌شدن هدف حیات، از معناداری زندگی ما کاسته شود.

از اینجاست که بخشی از پیام دین به اعمال و مناسک خاصی مربوط می‌شود که انتظار می‌رود پیروان آن دین، همواره آنها را در زندگی انجام دهند و در فواصل زمانی مشخص و با شیوه و کیفیت مخصوص، نسبت به آنها مبادرت ورزند.

در واقع، در هر دین علاوه بر آموزه‌های هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه که به توصیف انسان و جهان مربوط می‌شود و هم آموزه‌های فرجام‌شناسانه که به هدف هستی و نهایت آن می‌پردازند، آموزه‌هایی وجود دارند که در صددند با مشخص کردن و توصیه کردن مجموعه‌ای از اعمال و مناسک که در مناسبت‌های خاص صورت می‌گیرد، همواره هدف زندگی را به یاد انسان آورده و از بی‌معناشدن زندگی او در خلال فعالیت‌های روزمره جلوگیری کنند.

عبادت‌هایی از قبیل نماز، روزه و حتی حج که مسلمانان در مقاطع مختلف زمانی انجام می‌دهند، نمونه برجسته‌ای از این دست اعمال و مناسک به شمار می‌رود که در حقیقت برای این در نظر گرفته شده‌اند که آدمی در میان فعالیت‌های روزمره خود، از طریق این عمل، هدف اساسی زندگی خود را به یاد آورده و اموری که به آنها دست می‌زند را معنادار قلمداد کند.

در این میان، مناسک مربوط به ماه رمضان که در هر سال در زندگی مسلمانان تکرار می‌شود جالب توجه است. اینکه همه انسان‌های مسلمان در دوره‌ای یک‌ماهه از سال به‌گونه‌ای خاص روزگار می‌گذرانند و روزها و شب‌هایی متفاوت از دیگر اوقات سال را تجربه می‌کنند و در طول این مدت، این امکان برای آنها فراهم است که همواره در حال عبادت باشند، نمونه کامل و جذابی از ذکر و به‌یادسپاری حقایق و اهداف عالی زندگی است. عبادتی که اگر به‌خوبی انجام پذیرد، می‌تواند به حفظ و گسترش معناداری زندگی در میان انسان‌های متدین منجر شود و به رشد کیفی زندگی آنها بینجامد. در طول ماه رمضان، مسلمانان این فرصت را می‌یابند که برای تلاوت پیام دینی و کلام خداوند آماده شده و با فاصله‌گرفتن از روزمرگی‌های معمول، در هویت و آرمان زندگی خود تامل کنند و از طریق یادآوری آنچه هستند و آنچه باید باشند، به مراتب بالاتری از آگاهی، رشد و لذت در زندگی دست یابند.

رمضان به‌عنوان الگویی برای زندگی دینی قلمداد می‌شود که در آن، انسان‌ها تمام تلاش خود را به‌کار می‌گیرند که از پلیدی‌ها و کج‌روی‌ها فاصله بگیرند و به حقیقت زندگی نزدیک شوند. در واقع، نوع حضور انسان‌ها در ماه رمضان که بر پرهیز از ناهنجاری‌های اخلاقی و حتی بعضی عادات روزمره استوار است، به نوعی تمرین و ریاضت شرعی بدل می‌شود که افراد را به تامل، تفکر و روشن‌ضمیری درباره زندگی و معنای آن می‌کشاند.

> رمضان به‌عنوان الگویی برای زندگی دینی قلمداد می‌شود که در آن، انسان‌ها تمام تلاش خود را به‌کار می‌گیرند که از پلیدی‌ها و کج‌روی‌ها فاصله بگیرند و به حقیقت زندگی نزدیک شوند. نوع حضور انسان‌ها در ماه رمضان که بر پرهیز از ناهنجاری‌های اخلاقی و حتی بعضی عادات روزمره استوار است

با سپری شدن رمضان در هر سال، این فرصت فوق‌العاده برای معنایابی در زندگی به اتمام می‌رسد اما نیاز انسان به یادآوری حقیقت و هدف زندگی همواره با پرجاست و مناسک روزانه و هفتگی که در آموزه‌های دینی به آنها توصیه شده، پاسخگوی این نیاز خواهند بود.

شرط اساسی در این میان آن است که این اعمال و مناسک هماهنگ با روح کلی آموزه‌های دین درباره هدف زندگی انجام پذیرد. هر یک از اذکار و اعمالی که در تقویم زندگی دینی گنجانده شده است، در حقیقت، یادآور هدف متعالی زندگی از نگاه دین است و به‌طور طبیعی، هنگامی مفید خواهد بود که انسان‌ها متوجه ریشه‌ها و آرمان‌های دینی خود باشند. در غیر این صورت، انجام اعمال و مناسک دینی کارکرد خود را از دست می‌دهند و آنچه از نماز، روزه و حج نصیب عاملان آنها می‌شود، صرفا مجموعه‌ای از فعالیت‌های ظاهری است.

اینکه ما از نماز خواندن آنچنان که باید لذت نمی‌بریم و یا آنکه ماه رمضان به مهمان ناخوانده‌ای می‌ماند که ناگهان به سراغ زندگی ما می‌آید و یا این مساله که گاهی به‌حج‌رفتن، بیش از آنکه به حذف تعلقات دنیایی ما منجر شود، باعث خودنمایی می‌شود؛ ریشه در این دارد که ما نسبت به پیام دینی درباره ماهیت و هدف زندگی بی‌توجه هستیم. این بی‌توجهی سبب می‌شود که درک درستی از اعمال دینی و مناسک مذهبی در درون ما شکل نگیرد و در نتیجه دین‌داری برای ما لذت‌بخش نباشد.

ماه رمضان، می‌تواند فرصتی باشد برای تفکر درباره زندگی و هدفی که ما برای خود انتخاب کرده‌ایم. می‌توان به ارزیابی نشست و میان آنچه ما برای آن زندگی می‌کنیم و آنچه کلام خدا برای زندگی ما درنظر گرفته، مقایسه کرد. هدایای پنهان مهمانی خدا برای کسانی خواهد بود که به انتظار این فرصت بوده‌اند و درصدد یافتن راهی به رشد و رستگاری هستند. ای کسانی که ایمان آوردید، هنگامی که خداوند و رسول، شما را می‌خوانند استجابت کنید که شما را به زندگی خواهند رساند (انفال، ۲۴).

نکته

اعمالی برای یادآوری هدف

در قرآن برای نماز از کلمه ذکر که در لغت به معنای یادآوری است، استفاده شده و دستور قرآنی نماز اشاره به این دارد که انسان باید نماز را برای یادآوری خداوند- به عنوان هدف و معنای حقیقی زندگی خود- برپا دارد. نمونه‌های مشابه دیگری از اعمال و مناسک دینی وجود دارند که در فواصل زمانی بیشتری در نظر گرفته شده‌اند و همچنین فرد دین‌دار را به یادآوری هدف زندگی خود در کنار دیگر دین‌داران و مؤمنان فرا می‌خوانند. نماز جمعه که در اجتماع مسلمانان در هر هفته تکرار می‌شود، عبادتی است که متضمن یادآوری وظیفه انسانی در زندگی و سلوک دینی او، مبتنی بر رعایت تقوای الهی بوده و در گردهمایی مسلمانان در زمان و مکانی خاص صورت می‌گیرد. همچنین در کلی‌ترین شکل ممکن این انتظار از فرد مسلمان وجود دارد که برای یک بار در طول عمر خود- البته با رعایت شرایط و زمینه‌های لازم- در عبادت عمومی حج شرکت کرده و هماهنگ با عموم مسلمانان از طریق اجرای مناسک و انجام اعمال مربوط به زیارت خانه خداوند، در تجربه‌ای عمیق و شیرین مبتنی بر یادآوری هدف کلی زندگی شریک شود.

شب‌های قدر فرصتی برای یک شروع جدید است

چند روایت تا تولدی دوباره

محسن قزلی

۱ دلدادگی

توی سفر قدر باید دلداده باشـــی تا بتوانی دلدادگی را تفسیر کنی. مسیر دلدادگی یعنی شـــکافتن خود؛ یعنی خرد کردن «من» و یعنی دل را به او سپردن. توی کل سال، سه شب اســـت که می‌توانی دلدادگی را تجربه کنی، دلت را بگیری کف دست و دراز کنی سمت آسمان.

باید نبض وجودت را بســپاری به شـــب تا صدای تپیدن قلبت برســـد به مرز آســـمان، تا «خود» و «من» و «دل» و «قلب» آرام شود، آرام که شد خانه‌تکانی دلت را شـــروع کنی، دلی که در طول سال گرد و خاکی شده شاید.

باید زمان را فراموش کنی و روی پلک‌هایت مهر بیداری بزنی، باید در دل سیاه شب، از روشنی ســـتاره‌های آسمان نور را بگیری و بپاشی توی دلت که تاریک شده شاید.

به آغاز دلدادگی‌ات فکر کن، به شروع رمضان که اول مسیر میقات است، نه توی حج مادی بلکه توی حج دلت. قرار اســـت حاجی شـــوی توی این ماه و دور کعبه خدا در شـــب‌های قدر طواف کنی.کتاب عظیم را واسطه کنی بین دلت و خدا. همیشه گفته‌اند که واسطه،خودش فاصله است ولی این واسطه، پل است و اعتبار. اعتباری که اعتبارش از زبان خداست. این اعتبار خودش خداست. چه آغازی دارد این دلدادگی. ۱۹ شب گذشته و یکباره در شـــب نوزدهم می‌بینی که در محشر قدر هستی و کتاب عظیم در دســـتانت و به آســـمان نگاه می‌کنی؛ به منبع تلألو نـــور. دیگر دلتنگ نیستی امشب.امشب تو فقط برای خدایی و بس.

«اللهم انی بک و منک»، خدایا! من برای تو و از توام.

۲ به آسمان نگاه کن

از دلدادگی که بگذری باید به فکر پریدن باشی. باید قفس تنگ سینه‌ات را باز کنی و خودت را مثل یک قطره که به دریا می‌پیوندد، توی آســـمان قدر معلق کنی. امشب انگار تازه بال درآوردی. حس پرواز وجودت را تسخیر کرده. احساس می‌کنی که باید بال‌هایت را باز کنی و در عمق آســـمان بی‌انتها شناور شوی و از دل ذره تا بی‌انتهای این آسمان را برای درک حق بکاوی. امشب قرار است که قرآن بال‌هایت باشد و تو را پر بدهد به جایی در آسمان که تو مرغ باغ ملکوتی و برای فناشدن در «او» قدم توی راه قدر گذاشته‌ای. به آســـمان نگاه کن، امشب شب به اصل وصل شدن است و تو به او برمی‌گردی. بال‌هایی که خدا برای تو قرار داده، قرار است تو را از هست و نیســـتت دور کند. وقت پرواز بغض می‌کنی، نگاهی به دلت می‌کنی و نگاهی به آسمان، بغضت می‌ترکد. می‌گویی دوستت دارم و دلت را می‌زنی به آســـمان. امشـــب این بال‌ها تو را فراری می‌دهند. یعنی می‌شـــود که از خودت فرار کنی و در آغوشش قرار بگیری. امشـــب آغوشش برای همه باز اســـت. پس پرواز کن. بگو«هربت الیک و وقفت بین یدیک»، به ســـوی تو فرار می‌کنم و در آغوشت قرار می‌گیرم. حالا روی زمین، در آســـمانی. از مبدا خود حرکت می‌کنی و به مقصد «خدا» می‌رسی. مقصد تو، توی دلت است. دلی که دادی‌اش به آنکه باید، دلی که طیرانش دادی. امشب به آسمان نگاه کن، خودت را در عمق آسمان دریاب.

«و الیک نصبت وجهی»، و رو به سوی تو کرده‌ام.

۳ هجران

حکایت عجیبی اســـت. شب‌های قدر زمان نزول قرآن اســـت و همزمان با به عرش رفتن قرآن ناطق، علی[ع]. ماجرای غدیر خم یادت می‌آید که پیامبر[ص] دســـت او را بالا برد و به مردم گفت:«مـــن کنت مولاه فهذا علی مولاه» ولی چند وقتی نگذشـــته که پیامبر[ص] می‌رود و این قوم امام[ع] را خانه‌نشـــین می‌کنند و کتمان می‌کنند غدیر را. چشـــمانت را می‌بندی، دوباره بازشان می‌کنی، مردمی را می‌بینی که بعد از چند ســـال جلوی خانه‌اش نشســـته‌اند و با زاری می‌خواهند با او پیمان ببندند. پیمان می‌بندند ولی عدل حضرت علی[ع] امان‌شان را می‌برد و عهدشکنی‌ها شروع می‌شود و علی[ع] باز هم مظلوم است. دستی روی چشمانت می‌کشی و اشک‌هایت را پاک می‌کنی. می‌بینی غازهایی جلوی امام[ع] را گرفته‌اند و نمی‌گذارند که برود سمت مسجد. بالاخره می‌رود و می‌ایستد رو به قبله و نماز را شروع می‌کند. صدایش که به «فزتُ و رب الکعبه» بلند می‌شود، می‌فهمی چرا شب‌های قدر، شب‌های هجرانند.

امروز بیســـت و یکم اســـت و علی[ع] رســـیده به خدای کعبه. تو هم مثل یتیمان کوفه احســـاس یتیمی می‌کنی. و شب‌های قدر، شب‌های هجران شدند. قرآن به سر ، رو به قبله ایستاده‌ای. دلت بین مرز زمین و آسمان است؛ شکسته. ذکر او دلت را آرام می‌کند: یا علی یا علی یا علی....

۴ قلبی که می‌شکند

جوشن کبیر خواندن، آن هم شـــب قدر، برای خودش عالمی دارد. یک دوره خداشناســـی می‌آموزی. خدا را با ذره ذره وجودت احســـاس می‌کنی. می‌فهمی کلمه توحید را. همیشه توی دلت می‌گویی که خدا یکتاست، حتی بـــر زبانت هم جاری می‌کنـــی ولی وقت عمل، ۱۰۰۱ خدا را می‌پرســـتی: خدای پول، خدای قدرت، خدای شـــهوت و بنده انســـان و مال می‌شـــوی. بنده خودت می‌شـــوی. تازه می‌فهمی که ای دادِ بیداد، بندگی همه کس و همه چیز رااَ کـــرده‌ای جز خدا. حالا ولی فقـــط او را می‌خوانی. هر نامش را کـــه بـــه زبـــان مـــی‌آوری یک‌بار تـــوی خـــودت می‌شـــکنی، دلـــت هم می‌شـــکند. در ســـیر و سلوک قدرداری به مقصد نزدیک می‌شوی. مقصد همین جاســـت. تـــوی دلت. همین جایی که وقتی شکسته‌است جـــای خداســـت کـــه الله‌العالمیـــن می‌فرماید:«انا فی قلوب المنکسره» من در قلب‌های شکسته هستم.

۵ تولد

خورشید دارد طلوع می‌کند کم‌کم. چینی شکسته قلبت، دوباره کنار هم چیده شده و نو. مرغ دلت به آشیانه‌اش رســـیده. دلدادگی را دوباره تمرین کردی بعد از یک‌سال خواب و خودزدگی. حضرت علـــی[ع] را برای خودت مرور کردی تـــا درجه درک مولا. پریدن و طیران را یاد گرفتی. به آسمان نگاه کردی و این بار بنده خودِ خودِ خدا بودی. چشمانت را می‌بندی. فقط سکوت است، سکوت. چشمانت را که باز می‌کنی فقط نور می‌بینی و خورشید. تولدت مبارک!



تجربه ماه رمضان و اصلاح شیوه زندگی

آغازی برای یک زندگی دیگر

یاسر آیین

به رمضـان کـه نزدیک می‌شـویم، اگـر نگوییم ترس و دلهره، حسی شـبیه به اینها به سراغ‌مان می‌آید؛ حسـی که به ما می‌گوید باید روال عادی زندگی را تغییـر داد، برنامه‌ریزی‌ها را عوض کرد، سـاعت رفت و آمد و کار و خـواب را جابه‌جا کرد و خلاصه باید جور دیگـری زندگی کرد. این برای آنهـا که معمـولا از رجب و شـعبان اسـتفاده‌ای نمی‌برند، بیشـتر احساس می‌شـود و رویارویی با شـروع مـاه رمضـان برای آنهـا به یـک اتفاق غیرمنتظره می‌مانـد؛ اینکه تا امـروز به گونه‌ای زندگی می‌کردی و شـب بخوابی و فردا صبح طور دیگری باشـی و کارهایی که تا دیـروز می‌کردی را انجام ندهـی یا چیزهای جدیـدی را در برنامه روزانه‌ات قـرار بدهی که تا دیروز خبـری از آنها نبود، همـان اتفاق غیرمنتظره اسـت. اما آنهایی که دورترهـا را دیده‌انـد، از مدت‌ها پیـش هر از گاهی تمرین کرده‌اند و بعضی از روزها را متفاوت گذرانده‌اند و حالا دیگر به‌قول معروف غریبی نمی‌کنند.



ایـن حـال و روز اوایل رمضان اسـت اما هرچه کـه جلوتر می‌رویم، گویـی که به وضعیت جدید عادت کرده باشـیم، دوباره روال زندگی عادی می‌شـود و دیگر همه با شـرایط جدید انـس می‌گیرنـد و برنامه‌ریزی‌هایی کـه یک زمان، غیرطبیعـی به نظر می‌رسـید را موبه‌مو اجـرا می‌کنند؛ از بیدارشـدن در نیمه‌های شـب بـرای خوردن غـذا گرفته تا لمیدن پای تلویزیون از بعد افطار تا نیمه‌شـب شـرعی و مسلسل‌وار سریال‌های این کانال و آن کانال را دیدن و گویی هیچ کار دیگری نداشتن!

دیگر اینکه نباید در طول روز چیزی بخوریم یا اینکه مواظب حرف‌زدن‌هـا و راه‌رفتن‌هـا و نگاه‌کردن‌هایمان باشـیم تا مبادا «نظم رمضانی زندگی» برهم بخورد، عادی می‌شـود و ما به جور دیگری زندگی کردن عـادت می‌کنیم. انگار نه انگار که روزگاری بر ما گذشـته اسـت که از صبح تا شـب، هشـت کیلو غذا می‌خوردیم و پنج لیتر آب فرو می‌بردیم و حواس‌مان نبود که دست و زبان و چشم و حواس‌مان چه‌ها که نمی‌کنند.

در اواسـط رمضـان حتی دیگر برایمان سـخت اسـت که وضعیتی غیراز روزه‌داری را عادی فرض کنیم. تنها تصوری از زندگـی در غیرماه رمضان برای ما باقی مانده اسـت. این مساله زمانی ملموس‌تر می‌شـود که در روز عید فطر با یک حس خاص با سـفره صبحانه یا ناهار روبه‌رو می‌شـویم و با چشمان گشـاد و لبخندی معنادار دست به غذا می‌بریم. در واقع نوعی از مقاومت برای ماندن به همان شـیوه‌ای که در ماه رمضان زندگی می‌کردیم در درون ما وجود دارد.

حتی در اواخر رمضان از این‌ور و آن‌ور می‌شـنویم که «چه خوب می‌شـد اگر همیشـه همین طور بود و ملت از صبح دیرتر تا عصـر کار می‌کردند و بعد به خانـه می‌رفتند و غذا می‌خوردند و زود می‌خوابیدند» و خدا نکند یک نفر در این میان پیدا شـود و بگوید که «آقا اصـلا زندگی یعنی همین و به نظر مـن ما باید در تمـام طول سـال این‌گونه زندگی کنیم و اساسـا به نظر می‌رسـد زندگی اصیل باید این‌گونه باشد» و باقی ماجرا! اینها همه به خاطر آن است که ما آدم‌ها عادت می‌کنیـم درون دنیایی از عادت‌های ریز و درشـت زندگی کنیم.

ما با رویه‌هـا و سـاختارهای ثابتی که زندگی ما را شـکل می‌دهند، انس می‌گیریم و رفته‌رفته به وضعیتی می‌رسیم که گمان می‌کنیم زندگی یعنی همین «طور» بودن و شاید تصور زیسـتن به صورتی دیگر برایمان غریب و حتی محال می‌شود. مهم نیست که این عادت‌ها از کجا آمده‌اند؛ اینکه ما خود به وضع یک سری قواعد و ساختارها پرداخته‌ایم و مثلا خود را ملزم کرده‌ایم که هر روز به گلدان لب پنجره اتاق‌مان آب دهیم و هر شب یک ساعت مطالعه کنیم یا اینکه شرایط اجتماعی و فرهنگی منجر به شکل‌گیری عادتی در ما شده مثل زمانی که ما در مواجهه با آدم‌های ثروتمند طوری رفتار می‌کنیم که گویی آنها بیشتر از دیگران می‌فهمند و ما مدام به تایید افاضات ایشان مشغول می‌شویم!

در هر دو صورت ما به یک سـری چیزها عـادت کرده‌ایم و عادت می‌کنیم. عادت‌های ما قطعه‌های کوچکی هستند که پازل زندگی ما را شکل می‌دهند و رفته‌رفته این احساس در ما به وجود می‌آید که زندگی چیزی نیست جز همین که ما انجام می‌دهیم.

اینکه عادت‌کردن چیز خوب یا بدی اسـت، دعوای مفصلی را شکل داده اسـت؛ بعضی انسـان‌ها به عادت‌ها اطمینان می‌کننـد و از آنجا که موجودیت خـود را در گرو حفظ این عادت‌ها می‌دانند، مدام به دفاع و حراسـت از آنها مشـغول هستند و با هر چیزی که این عادت‌ها را برهم بزند مخالفت می‌کنند.

به‌طور طبیعی در مقابل اینها کسـانی قـرار گرفته‌اند که با هر شـکل و گونه ثابتی مخالفند و از آنجـا که آزادی خود را در تقابل با عادت‌ها می‌دانند، پیوسـته بر طبل نفی و فرار از عادات می‌کوبند. واقعیت آن است که ما خواسته یا ناخواسته در بستری از عادت‌ها قرار گرفته‌ایم.

حرکت تکراری خورشید که شب و روز ما را می‌سازد یا الگوی فصل‌ها که سال‌های زندگی ما را رقم می‌زند یا همین چرخه مداوم خواب و بیداری یا گرسـنگی و سـیری که در زندگی ما وجـود دارد، ما را به این سـمت پیش می‌برد که اساسـا عادت‌هایی داشته باشیم. با این حال، اینکه به همه چیزهایی که از بیرون و درون، به عنوان عادت از زندگی سربرآورده‌اند اطمینان کنیم و نسـبت به تغییر آنچه از آنها که می‌توانند و باید متفاوت شوند اقدام نکنیم، غیرمنطقی است.

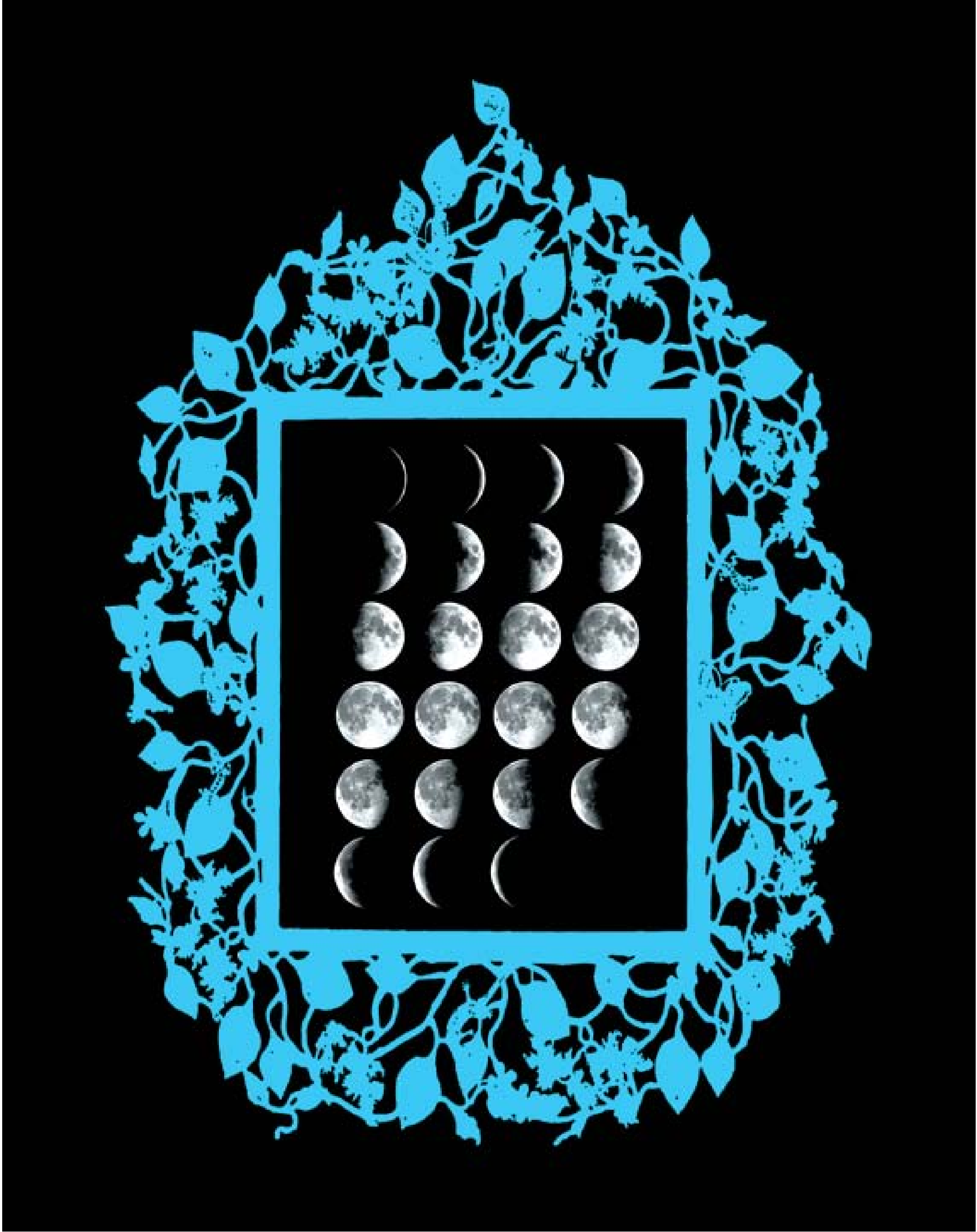
به نظر می‌رسـد که گریزی از عادت‌ها نیسـت و تا آدم آدم است، با عادت‌هایش زندگی می‌کند و حتی هر چیز جدیدی که در ابتـدا به عنوان خـرق عادت مطرح می‌شـود، در اثر تکرار، خود به عادتی دیگر تبدیل خواهد شـد. با این حال، این ما هستیم که می‌توانیم و باید در عادت‌های خود دقیق شویم و آنها را بررسـی کنیم و از خوبی یا بدی آنها مطمئن شویم. در واقع این‌طور نیسـت که همه آنچه ما به آن عادت کرده‌ایم «خوب» باشد.

ایـن وظیفه اخلاقی مـا ـ هـم در برابر خود و هـم در برابر خداسـت ـ که همواره روش‌ها و عادت‌هـای زندگی خود را اصلاح کنیم و هر آنچه از آنها که با معیارها و مطلوبیت‌های عقلی و دینی موافق نیست را از زندگی خود حذف کنیم. در این میان ممکن است اشتباهی رخ دهد و آن این است که ما نتوانیم میان اصل یک فعالیت در زندگی با شیوه‌ای که آن را انجام می‌دهیم تفاوت قائل شویم.

ما عادت کرده‌ایم کـه از اموری خاص، تصور ثابتی داشـته باشـیم و به‌طور طبیعی شـیوه‌هایی که در جامعه و محیط پیرامون ما درباره فعالیت‌های زندگی به کار گرفته می‌شود را جزو همـان فعالیت‌ها بدانیم. این یعنـی اینکه ما معمولا نمی‌توانیم تصور کنیم که می‌شـود آن فعالیت را به‌گونه‌ای دیگر انجام داد.

به طور مثال ممکن اسـت ما تا چشـم باز کرده‌ایم جریان ازدواج را در زندگی اطرافیان خود به‌گونه‌ای دیده باشیم که هزینه‌های گزافی برای افـراد دربرمی‌گیرد و البته در مقابل لذت و آرامش چندانی نصیب آنهـا نمی‌کند. از آنجا که این روش انجام کار، در نگاه ما همیشـگی و ثابت بوده و از سوی دیگر ما این رویه را نمی‌پسندیم، به طور طبیعی از انجام آن کار صرف‌نظـر می‌کنیم و قید ازدواج کـردن را می‌زنیم. در واقع ما به خاطر آنکه روش انجـام یک فعالیت یا یک رابطه را نمی‌پسندیم، اصل آن کار یا رابطه را نادیده می‌گیریم و از اساس منکر آن می‌شویم.

باید توجه داشت که روش یک کار می‌تواند متفاوت باشد و یک فعالیت با روش‌های گوناگونـی می‌تواند صورت پذیرد و چه‌بسـا در روش دیگر نتایج مطلوبی به دسـت بیاید و در



نتیجه دیگر لازم نباشد به‌کلی از خیر انجام آن کار گذشت. این مسـاله درباره کلیت زندگی ما هم مطرح اسـت. به این ترتیب که ما چون از روش‌های درستی در حوزه‌های مختلف زندگی و زیسـت فردی و اجتماعی خود بهـره نمی‌گیریم، نمی‌توانیـم از زندگی کـردن لذت ببریم و بـه یک معنا در زندانی از عادت‌ها ـ که بیشتر به میله‌ها شبیه هستند ـ خود را گرفتار می‌بینیم. باید تلاش کـرد تا این ذهنیت غلط که «زندگی همین است و چیزی جز این نیست» و اینکه «تنها همین‌گونه باید زندگی کرد و نه جز آن» از بین برود.

تجربه ماه رمضان این تمرین را بـرای ما به ارمغان می‌آورد که بدانیم و ببینیم می‌توان شکل دیگری از زندگی را تجربه کرد؛ شـکلی که با آنچه ما با آن خو گرفته‌ایم متفاوت است و چه‌بسـا نمونه‌ای از آن چشـم‌انداز ایده‌آلی باشد که ما در زندگی به دنبال آن هستیم. در واقع رمضان به ما می‌آموزد که می‌توان و باید با روش درست و متفاوت با آنچه به صورت عرفی ما به آن عادت کرده‌ایم، زندگی کرد.

> تـا آدم آدم اسـت، بـا عادت‌هایـش زندگـی می‌کنـد و حتـی هـر چیز جدیدی در اثر تکرار، خود بـه عادتـی دیگـر تبدیل خواهدشد. با این حال، این ما هستیم که می‌توانیم و بایـد در عادت‌هـای خود دقیـق شـویم و آنهـا را بررسی کنیم و از خوبی یا بدی آنها مطمئن شویم

در ماه رمضان، زندگی تعطیل نمی‌شود و از ما نمی‌خواهند که سر به بیابان بگذاریم و در غار زندگی کنیم و به عبادت‌ها و ریاضت‌های آنچنانـی روی بیاوریم بلکه این دعوت وجود دارد که انسـان‌ها روش‌های زندگی خـود را اصلاح کنند، مواظب آنچـه انجـام می‌دهند باشـند و به عواقـب آنچه می‌کنند، بیشتر فکر کنند.

آنهایی که با رمضان بیشتر انس می‌گیرند، در نیمه‌شب‌های آن دعایی می‌خوانند کـه می‌توان نـام آن را «آغازی برای یک زندگی دیگر» گذاشـت. در دعای افتتاح ما از وضعیتی که در آن قـرار گرفته‌ایم ابراز ناراحتی می‌کنیم و اساسـا از این وضعیت به خداوند شـکایت می‌کنیـم و در مقابل از او می‌خواهیم که شـکل دیگری از زندگی ـ که از قضا بهترین نوع زندگـی اسـت ـ را برایمان رقـم بزند. سـحرهای ماه رمضان فرصت مناسـبی اسـت برای اینکه دربـاره زندگی خود فکر کنیم و تقاضای خود بـرای اصلاح آن را با خداوند درمیان بگذاریم.



خاطراتی از ماه رمضان در اسارت

روزه‌یواشکی

خاطراتی از: علی رضا محمودی مظفر - بجنورد

◆ قوت لایموت سحری

مـا را از اردوگاه رمادیه ۱۰ به اردوگاه رمادیه ۹ منتقل کردند. مجموعا ۶۰ تا ۷۰ نفر بودیم که در دو آسایشگاه یک و دو قاطع یک تقسیم کردند.

همه ما که در آسایشـگاه یک ۳۵ نفر بودیم معلول، مجروح و مصدوم سخت بودیم که تمامی کارها را با همیاری همدیگر باید انجام می‌دادیم.

ده روز آخـر ماه مبـارک رمضـان در آخریـن روزهای ماه اردیبهشـت و اوایل خردادماه بود. از جمع تمامی بچه‌ها پنج نفر بودیم که می‌بایست روزه می‌گرفتیم.

آب جیره‌بنـدی، نان خشـک به همـراه یک خوشـه انگور (حداکثر ۱۰۰ گرم)، یا چند دانه آلوزرد و... سهمیه میوه روزانه خود را به‌عنوان خوراک سـحر نگه می‌داشـتیم تا در سـحر بخوریم. معمولا قوت لایموت سـحر را به شکل درازکش زیر پتو می‌خوردیم. زیرا از سـاعت ۱۰:۳۰ شب به بعد حق بیدار ماندن نداشتم.

آب جیره‌بندی را درون سطل می‌ریختیم و زیر پنکه سقفی می‌گذاشتیم تا سرد شود. البته بعضی شب‌ها دوستان قبل از ما آب را نوش جان می‌کردند.

◆ غذا را گرم نگه دار!

صبحانه هر روز ما در طول اسارت از عدس و آب بود.

ناهار همه روزه هم برنج (۴۵ کیلوگرم برای ۱۱۳۵نفر) بود و شام یک شـب مرغ (دو عدد برای ۵۰ نفر)، یک شب تعدادی لوبیا به‌عنوان خوراک لوبیا و....

هر روز صبح نفری نصف لیوان چای سـهمیه داشتیم و برای ۱۱۳۵نفر تقریبا ۳۰ کیلوگرم شکر به چای می‌افزودند.

در سال‌های اول اسارت صبحانه و برنج و شام را درون ظروف متفاوت تا افطار و سحر نگهداری می‌کردیم.

سـطل‌های پلاسـتیکی چای و برنـج را به منظور سـرد نشدنشـان دو پتـو می‌پیچیدیـم تـا از آنهـا در افطـار استفاده کنیم.

◆ پذیرایی

معمولا چند نفر از بچه‌ها به‌عنوان خادم‌الحسین(ع) یا هر عنوان دیگر در افطار و سحر مسؤول تقسیم و توزیع غذا بودند.

در سـحر، خادمین هر آسایشـگاه دو سـاعت زودتر از دیگر دوستان بیدار شـده و کارها را در سـکوت انجام می‌دادند و ۴۵دقیقه قبل از اذان عزیزانی کـه هنوز خواب بودند را بیدار و شروع به پذیرایی می‌کردند.

در سـحر چای وجود نداشـت، آب را جوش می‌آوردیم و به هر نفر، نصف لیوان آبجـوش می‌دادیم، البته در سـال‌های بعد چون چراغ خوراک‌پذیـری داده بودند بعضی کارهای ما آسان‌تر شده بود.

◆ قرآن و دعا

عمده مشکل در آسایشگاه‌های ما نبود قرآن بود. ما فقط یک قرآن داشتیم که بیشتر دوستان به دلیل کمبود وقت، موفق به تلاوت آن نمی‌شدند.

مفهوم عینی حدیث شریف «یعرف الاشیا بالاضداد» را بیشتر دوستان در اسارت احساس کردند. در سال‌های نخست تنها دعای موجود در آسایشگاه یک برگه دست‌نوشته دعای سحر بود. دوستان چه زیبا و با حرص و ولع آن را می‌خواندند. البته بعدا به همت دوستان وضع خیلی خوب شد و تقریبا احساس کمبودنمی‌شد.

در یکـی از سـال‌ها عراقی‌ها یک جلد مفاتیـح در اختیار ما گذاشتند، به پیشـنهاد بزرگ‌ترهای عقلی آسایشگاه، بچه‌ها تعدادی از ادعیه را در دفترچه‌های خود نوشـتند. بعد از یک

هفته که مفاتیح را از آسایشـگاه بردند ما دیگر نگران نبودیم چون که بسیاری از دعاها را داشتیم.



در یکی از سال‌ها عراقی‌ها یک جلد مفاتیح در اختیار ما گذاشتند، به پیشنهاد بزرگ‌ترهای عقلی آسایشگاه، بچه‌ها تعدادی ادعیه را در دفترچه‌های خود نوشتند. بعد از یک هفته که مفاتیح را از آسایشگاه بردند ما دیگر نگران نبودیم چون که بسیاری از دعاها را داشتیم



◆ عدو سبب خیر شود

در سـال‌های اول اسـارت، شـب‌ها می‌بایسـت سـاعت ۱۰:۳۰ می‌خوابیدیـم و کسـی حـق نشسـتن و حرکت در آسایشگاه را نداشـت. همه بچه‌ها ملزم به خوابیدن و رعایت سکوت بودند.

مـاه مبارک رمضان که سـایه پـر برکت خود را بـر اردوگاه می‌انداخت، نیازی به خوابیدن رأس ساعت ۱۰:۳۰ شب نبود و می‌توانستیم تا صبح بیدار بمانیم.

البته عراقی‌ها بیشـتر نظرشـان بر این بود تا ما در این ماه از برنامه‌های شبانه‌روزی تلویزیون عراق استفاده کنیم. بیشتر دوستان بیدار و مشغول ذکر، دعا و مناجات بودند.

باید یادآور شوم که تمام این شب‌زنده‌داری‌ها به‌طور فردی و در نقاط کور آسایشـگاه که دور از چشم عراقی‌ها بود، صورت می‌گرفت.

◆ کم شدن کتک

ماه مبارک رمضان علاوه بر هدایای معنوی که برای دوستان در اسارت داشت، هر یک از بچه‌ها به‌فراخور حال وهوای خود به بازسازی و بهسازی معنوی می‌پرداختند، عراقی‌ها هم در تنبیه تا حدودی ملاحظه ما را می‌کردند و از تنبیه‌های شدید و خشـن دوری می‌کردند که این از هدایای مادی ماه مبارک رمضان برای اسرا بود.

◆ دروغ مصلحتی

بچه‌ها پشت در روی دیوار با شـیئی تیز تمامی اتفاقات مهم را هرروز به‌طور ظریـف و مختصر یادداشـت می‌کردند. در آسایشگاه که باز می‌شـد، تقویم روزشمار حوادث آسایشگاه ما قابل رویت نبود.

به‌طور مثال اول اردیبهشت به دلیل خاموش کردن لامپ‌های آسایشـگاه هنگام خواب، صبح تمامـی بچه‌ها مفصل کتک خوردند و متاسـفانه این تقویم روزنگار لـو رفت که موجب دردسر فراوان شد، عراقی‌ها بیشتر دنبال این بودند مدادی را که مطالب با آن روی دیوار نوشته شده بود پیداکنند. دوستان با تمام معلولیت‌ها و مجروحیت‌ها و مصدوم بودنشان هر روز بسیار کتک خوردند.

عراقی‌ها به ما فرصت یـک روزه دادند تا نگارنـده روزنگار را معرفی کنیم. پس از شور و مشورت بنا شد هفت نفر از دوستان قبول مسـؤولیت کنند تا بچه‌هـای دیگـر از کتک‌خوردن رهایی‌یابند.

صبح روز بعد هنگامی که آمار تمام شـد، عراقی تا خواست سـوال کند، محمدرضا طاهری که سـربازی شریف و پاک و شجاع بود بلند شـد و گفت من می‌دانم آنها را چه کسی نوشـته اسـت! عراقی خنده کرد، طاهری ادامه داد یکی از همان بچه‌هایی که شـما چند روز پیش بردید بیمارستان می‌نوشت! (پنج یا شـش روز قبل حدود ۲۰ نفر از اسرایی را که وضعیتشـان به دلیل جراحت‌های فراوان خوب نبود به بیمارسـتان منتقل کرده بودند.) عراقی پرسـید پس تو می‌شناسی؟ محمدرضا پاسـخ داد خیر، عراقی خندید و با غیظ گفت تو دروغ می‌گویـی محمد رضا طاهری به آرامی گفت من در ماه مبـارک رمضان با دهـان روزه هیچ وقت دروغ نمی‌گویم.

ضمن اینکه عراقی‌ها با اکراه گفته‌های این سـرباز فداکار را پذیرفتند، آقای طاهری را از کتک بی‌نصیب نگذاشتند.

روایتی از فرایند تغییر مساله فلسطین از عربی به اسلامی به محوریت ایران از جنبش نواب صفوی تا امام خمینی(ره)

خونی تازه

محمدمسیح یاراحمدی





هرچند سال‌های ابتدایی دهه ۸۰ میلادی و پیروزی انقلاب اسلامی، نقطه عطفی در قیام آزادسازی فلسطین است اما شروع آن را باید در چند دهه قبل و اولین قیام‌های اسلام‌گرایانه ایران سده اخیر جست‌وجو کرد. در واقع وقایع دهه ۸۰ فلسطین را باید به ثمر نشستن امیدهای قهرمان ملی ایران، نواب صفوی و رهبر انقلاب روح‌الله خمینی(ره) دانست.

بیت‌المقدس؛ مسافری از ایران

با اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی در سال ۱۳۲۷، در ایران نیز همگام با دیگر کشورهای اسلامی تظاهرات و اعتراضات شروع شد. تنها شش روز پس از این اعلام موجودیت، درحالی که حکومت پهلوی عکس‌العملی نشان نداده بود، جمعیت کثیری در مسجد سلطانی تهران به دعوت جمعیت فداییان اسلام و آیت‌الله کاشانی جمع شدند. پس از بیانیه آیت‌الله کاشانی و شهید نواب‌صفوی، مردم تا ساعت نه شب تظاهراتی ضد صهیونیستی در خیابان‌های تهران برگزار کردند و سوار بر اتوبوس در خیابان‌های تهران شعار می‌دادند.

فردای تظاهرات، مراکزی برای ثبت‌نام داوطلبین جهاد علیه رژیم صهیونیستی دایر می‌شود که قریب به ۵هزار نفر در آنها ثبت‌نام می‌کنند. جمعیت فداییان اسلام در ادامه حرکت، بیانیه‌ای خطاب به دولت نوشته و خواستار همکاری دولت وقت برای اعزام نیروها می‌شود. در این بیانیه می‌خوانیم: «خون‌های پاک فداییان اسلام در حمایت از برادران فلسطین می‌جوشد. ۵هزار نفر از فداییان رشید اسلام عازم کمک به برادران فلسطینی هستند و با کمال شتاب از دولت ایران اجازه حرکت به سوی فلسطین را می‌خواهند و منتظر پاسخ سریع دولت می‌باشند.»

هر چند نواب تمام تلاش خود را برای تحت فشار قرار دادن دولت، حتی از طریق گفت‌وگو با ابراهیم حکیمی - نخست‌وزیر وقت - به کار می‌بندد، اما در نهایت دولت با این طرح همکاری نمی‌کند و با توجه به حجم فعالیت، امکان انجام آن بدون همکاری دولت منتفی می‌شود.

اما هنگامی که در آذرماه سال ۱۳۳۲ قرار بر برگزاری اجلاس مؤتمرالاسلامی در بیت‌المقدس شرقی می‌شود، «جمعیت انقاذ فلسطین» و «مکتب الاسرار المعراج» از نواب برای شرکت در اجلاس دعوت می‌کنند. مشورت نواب با علما منجر به گذاشتن تکلیف شرعی از جانب علما و خصوصا آیت‌الله صدرالدین صدر بر عهده نواب می‌شود که در این اجلاس شرکت کند.

هزینه سفر از طریق فروش فیش‌هایی از طرف جمعیت تامین می‌شود و عبدالحسین واحدی - مرد شماره دو جمعیت - در شورایی که در مسجد محمدیه سرچشمه برگزار می‌شود، اهمیت و ابعاد سفر را برای اعضا شرح می‌دهد. حدود ۸هزار تومان از طریق فروش فیش‌ها جمع‌آوری می‌شود. نواب ۱۱ آذر به سوی عراق راهی می‌شود و فردایش به بیروت رفته و خود را به شرق بیت‌المقدس می‌رساند. هرچند اجلاس مؤتمر که با حضور سران ممالک اسلامی همچون همسایگان فلسطین و اندیشمندان و علمای اسلامی برگزار می‌شد، فضای ناسیونالیسم عربی همچنان بر آن حکمفرما بود. این چنین است که نواب هنگامی که پشت تریبون می‌رود تا به عربی سخنرانی کند، می‌گوید: «اگر افتخار به عربیت باشد، من فرزند بهترین مرد عرب هستم. اگر پیغمبر(ص) را از عرب بگیرند، عرب هیچ ندارد. شخصیت عرب به پیامبر اسلام(ص) است و من فرزند اویم. همانا خداوند که فرمود: إنا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائلاً لتعارفوا إن اکرمکم عندالله اتقیکم (حجرات،۱۳). حمله به سرزمین اسلامی فلسطین چه سرزمین عرب و چه غیر عرب، حمله به سرزمین اسلام است.»

بزرگان جهان اسلام همچون مرحوم سیدقطب - رهبر جنبش اخوان المسلمین مصر - روایات جالبی از این سفر نواب دارند. در همین اجلاس است که نواب برای مبارزه با رژیم صهیونیستی پیشنهاد تشکیل «سازمان انقلاب اسلامی بین‌المللی» را می‌دهد تا جنبش‌ها و دولت‌های اسلامی به طور واحد علیه رژیم صهیونیستی عمل کنند اما با شهادت نواب و سرکوب فداییان اسلام، هم این طرح و هم تلاش برای ایفای نقش ایران در مساله فلسطین تا مدت‌ها به حاشیه می‌رود.

بر بام سفارت رژیم صهیونیستی

در حالی که هنوز ده سال از شهادت نواب صفوی نگذشته است، تبلیغات فداییان اسلام و علما علیه رژیم صهیونیستی تاثیر عمیق خود را بر مردم گذاشته است، آن‌چنان که ژنرال مایرامیت - رئیس اداره اطلاعات ارتش رژیم صهیونیستی - که اردیبهشت ۱۳۴۱ برای دیدار با مقامات ارتش، نخست‌وزیر، کفیل وزارت خارجه و وزیر کشاورزی به ایران می‌آید، در بازگشت به رژیم صهیونیستی طی گزارشی به بن گورین و گلدمایر توصیه می‌کند با توجه به منفور بودن رژیم صهیونیستی در میان مردم ایران و با توجه به آینده، ارتباطات فراتر از هیأت حاکمه برقرار شود.

یک سال بعد امام خمینی(ره) در خطابه معروف سال ۴۲ به ارتباط شاه و رژیم صهیونیستی اعتراض می‌کند. همزمان با اوج گیری نهضت مردمی، محکوم کردن روابط شاه و رژیم صهیونیستی از محورهای اعتراضات مردمی است، آن‌چنان که روزنامه معاریو در سال ۵۲، به نقل از خبرنگار فیگارو که نمایندگی ایران در تل‌آویو در گزارش خود برای وزارت خارجه آن را نقل می‌کند، می‌نویسد: «خبرنگار مزبور از تظاهرات و ابراز مخالفت‌هایی که به نزدیکی بین ایران و اسرائیل می‌شود و نیز شعارهای «شاه یهودی است» یا جعل نام خانوادگی پهلوی به «پاپالوی» گزارش‌هایی می‌دهد.» این گزارش، روایتی از وضعیتی است که در تظاهرات‌ها، شعارهای «قم، تبریز، فلسطین» و «امروز ایران، فردا فلسطین» شنیده می‌شود.

در عین حال همزمان با اوج‌گیری انقلاب، خطبای انقلاب همچون آیت‌الله مطهری، آیت‌الله سعیدی و سایرین به موضوع فلسطین توجه بیشتری می‌کنند که مشهورترین آنها سخنرانی مرحوم مطهری درباره شبهه ضد شیعه بودن فلسطینیان است. در همین ایام است که حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی نیز به دلیل ترجمه کتابی درباره فلسطین به زندان می‌افتد. شدت یافتن نهضت و گسترش عملکرد گروه‌های مسلح به دفاتر نمایندگی رژیم صهیونیستی و منافع رژیم صهیونیستی نیز می‌رسد. دفتر هواپیمایی «العال» رژیم صهیونیستی با آنکه دوبار مورد حمله قرار می‌گیرد، تا آخرین روزها به تخلیه ۱۵۰۰ خانواده صهیونیست و مهاجرت یهودیان ادامه می‌دهد.

سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف)، پیش از پیروزی، ارتباط خود با انقلابیون را تقویت می‌کند. این ارتباط که از زمان تماس چریک‌های ایرانی چون چمران با سازمان و حمایت امام موسی صدر از فلسطینیان ساکن لبنان شروع می‌شود، با ارتباطات تشکیلاتی و آموزشی با ساف ادامه پیدا می‌کند. درحالی که عمده ارتباط ساف با گروه‌های سوسیالیستی -از گروه‌های مسلح تا نهضت - است، یاسر عرفات - دبیر کل ساف - که به ارتباط با رهبری انقلاب اهمیت می‌دهد، در پی شهادت حاج آقا مصطفی خمینی پیام تسلیتی برای امام(ره) می‌فرستد که ایشان نیز طی تلگرافی به این پیام پاسخ می‌دهند.

همین روابط پیوسته و نزدیک است که موجب می‌شود تنها یک هفته پس از پیروزی انقلاب، یاسر عرفات در ایران حاضر شود. ایران که با پیروزی انقلاب از صهیونیست‌های دارای مقام رسمی خواسته کشور را ترک کنند، دفاتر تجاری و سیاسی رژیم صهیونیستی، چون دفتر آژانس یهود و سفارتخانه را می‌بندد. در ۳۰ بهمن ۵۷ با ورود عرفات و با حضور فرزند امام(ره)، سفارت فلسطین را در محل قبلی سفارت رژیم صهیونیستی افتتاح می‌کند.

عرفات در این سفر به نواب صفوی - قهرمان ملی و فعال در عرصه فلسطین - اشاره می‌کند و می‌گوید: «هنگامی که دانشجو بودم و در مصر درس می‌خواندم، یک روز شهید نواب صفوی به دانشگاه آمد و سخنرانی کرد. پس از پایان سخنرانی نزد او رفتم و خودم را معرفی کردم. او به من گفت: «تو پسر علی هستی اما ملتت در اسارت به سر می‌برد. تو باید دین جدت را یاری دهی. تو باید ملت فلسطین را از چنگال رژیم صهیونیستی نجات دهی. آن وقت اینجا نشسته‌ای درس می‌خوانی که چه؟» این سخنان نواب صفوی مرا تکان داد و روحیه انقلابی در من پدید آورد و از آن پس درس و مشق را رها کردم و به کار نهضت پرداختم.»

خونی تازه در رگ‌ها

هرچند طولی نکشید که اختلاف منش و اختلافات سیاسی بین انقلاب تازه پیروز و ساف فاصله انداخت، ولی روزها در انتظار وقایع نویدبخش بزرگ‌تری بودند. عدم استقبال ایران از میانجی‌گری ساف در قضایای گروگانگیری (که می‌توانست موجب رسمیت‌یابی ساف شود ولی رهبری انقلاب از هرگونه مصالحه‌ای سرباز می‌زد) و همچنین در جنگ با عراق، موجب دلگیری عرفات شده بود. با حمله عراق به رژیم صهیونیستی و همچنین حمایت مالی خاص از ساف توسط صدام‌حسین، ساف به این رژیم نزدیک شد که موجب منزوی شدن در بین جوامع اسلامی و خصوصا دوری از ایران شد؛ موقعیتی که با سقوط صدام، تیرخلاص را به ساف زد. اما همچنان تا پس از پایان هزاره، سفارت فلسطین در اختیار ساف بود و عرفات به عنوان یک نیرو ملی از افزایش اختلافات بین گروه‌های فلسطینی جلوگیری می‌کرد.

یک سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که با حمله موشکی رژیم صهیونیستی در ۱۶ مرداد ۱۳۵۸ به جنوب لبنان (محل استقرار فلسطینی‌های مبارز و همچنین بی‌خانمانان)، امام‌خمینی(ره) در اقدامی همچون احیای مراسم برائت از مشرکین، آخرین جمعه ماه رمضان را به عنوان روز قدس نام‌گذاری کرد.

اخوان‌المسلمین و فرزندان انشعابی آن در اکثر موقعیت‌ها مؤتلف و حامی انقلابیون ایرانی بوده‌است. در حالی که همزمان با امام خمینی(ره)، سید قطب در مصر و مودودی در پاکستان نظریاتی درباره تشکیل حکومت اسلامی مطرح می‌کنند، امام‌خمینی(ره) موفق‌ترین فرد از این جمع در اجرای نظریات خود است و از این جهت است که مورد توجه قرار می‌گیرد.

در حالی که اخوان‌المسلمین اولین جریان اسلامی است که به انقلاب اسلامی واکنش نشان داده و از آن حمایت می‌کند، اولین گروه جهادی معارض با رژیم صهیونیستی که متاثر از انقلاب اسلامی است نیز از بطن همین جریان برمی‌خیزد. اخوانیون که از زمان شهید نواب صفوی در اتحاد استراتژیک با انقلابیون ایران قرار می‌گیرند، در مراحل مختلف تاریخی انشعابات متعددی پیدا می‌کنند که عوامل آن عموما تاکتیکی است. مهم‌ترین این گروه‌ها الجهاد یا جهاد اسلامی مصر است که بر اثر کم‌شدن پویایی و تحرک اخوان تشکیل می‌شود و برخلاف اخوان به فعالیت خود در عرصه جهادی شدت می‌بخشد. نقطه اوج فعالیت الجهاد، ۶اکتبر ۸۱ یا ۱۴ مهر ۱۳۶۰ و ترور انور سادات توسط شهید خالد اسلامبولی، در اعتراض به صلح کمپ دیوید است.

بخشی از نیروهای الجهاد، خصوصا پس از پیروزی انقلاب اسلامی به شدت به اندیشه‌های انقلابیون ایرانی روی می‌آورند، آن‌چنان که پس از دستگیری توسط نیروهای امنیتی مصری یادداشت‌هایی از کتاب «حکومت اسلامی» امام خمینی(ره)، خلاصه دست‌نویسی درباره انقلاب ایران و همچنین کتب دیگری از این دست از آنها ضبط می‌شود.

در همین موقعیت ایدئولوژیک است که در ۱۹۸۰ اولین گروه جهادی معارض با رژیم صهیونیستی که متاثر از انقلاب اسلامی است، تشکیل می‌شود: جهاد اسلامی فلسطین. این گروه، انشعابی از الجهاد و اخوان المسلمین مصر است که توسط فتحی عبدالعزیز شقاقی، بشیر موسی و شیخ عبدالعزیز عوده (استاد علوم سیاسی دانشگاه اسلامی غزه) پایه‌گذاری می‌شود. فتحی شقاقی اولین دبیرکل جهاد اسلامی می‌شود اما وی در اکتبر ۱۹۹۵ توسط موساد به شهادت می‌رسد.

پس از وی، ریاست سازمان به رمضان عبدالله شلح - دانشجوی دکترای اقتصاد دانشگاه دوراهام - رسید که در دانشگاه زقازیق مصر با شقاقی آشنا شده و در فرایند تشکیل جهاد شرکت داشته است. اما با خروج نیروهای متمایل به ایران، الجهاد مصر مسیر دیگری را می‌پیماید، آن‌چنان که ایمن الظواهری - سخنگوی زندانیان الجهاد - در پی بازداشت‌های پس از ترور انور سادات، رهبری سازمان را از سال ۱۹۹۱ به دست می‌گیرد. او پس از آزادی از زندان، از مصر به افغانستان می‌رود و در سال ۲۰۰۱ ادغام رسمی سازمان با القاعده را اعلام می‌کند و پس از بن لادن، نفر دوم تشکیلات القاعده می‌شود.

نواب در اجلاس سران کشورهای اسلامی: «اگر افتخار به عربیت باشد، من فرزند بهترین مرد عرب هستم. اگر پیغمبر(ص) را از عرب بگیرند، عرب هیچ ندارد. شخصیت عرب به پیامبر اسلام(ص) است و من فرزند اویم. حمله به سرزمین اسلامی فلسطین چه سرزمین عرب و چه غیرعرب، حمله به سرزمین اسلام است»

نکته

قدرت مردم

مفتی اعظم سوریه پس از انقلاب اسلامی در سفری به ایران درباره نواب می‌گوید: «بعد از قرن اول هجری، شهیدی به عظمت نواب صفوی وجود ندارد». از آن اجلاس روایت می‌کند که «پس از اجلاس، نواب با ۷۰ نفر برای بازدید بخش اشغالی قدس رفته بود. یکباره عبایش را کناری انداخت و به حاضران گفت که باید برویم و در آن مسجدی که در منطقه اشغالی واقع است نماز بخوانیم و هر کس آماده شهادت است با ما بیاید. در حالی که همه ترسیده بودند، او حرکت کرد و دیگران نیز با وجود آنکه سربازان رژیم صهیونیستی دست‌ها را روی ماشه گذاشته بودند، به دنبال وی به راه افتادند و نماز را به امامت وی خواندند». نواب در جواب احمد سوکارنو - رئیس جمهور وقت اندونزی - که پس از بازدید، از نواب پرسیده بود که چرا چنین کاری کردی و نزدیک بود ما را به کشتن دهی، گفته بود: «بردم تا شهیدتان کنم، تا ملت‌های مسلمان با کشته شدن نمایندگانشان بیدار شوند.»

خارج از متن

صهیونیست‌ها یهودی نیستند

خروج ناگهانی ایران از ائتلاف با رژیم صهیونیستی و آمریکا، در عین ضربه سنگین به رژیم صهیونیستی، معادلات منطقه‌ای را به شدت تغییر می‌دهد. قطع صادرات نفت و مبادلات اقتصادی بیشترین ضربه را به رژیم صهیونیستی وارد می‌کند که اصلی‌ترین منبع تامین نفت آن ایران است. به همین دلیل است که سخنگوی رژیم صهیونیستی با پیروزی انقلاب، اعتراف می‌کند که «قطع روابط سیاسی و اقتصادی میان ایران و رژیم صهیونیستی زیان‌های فراوانی به اقتصاد این دولت وارد کرده است». از سوی دیگر با خروج ایران از ائتلاف، آمریکا فشار بیشتری برای پیمان صلح میان رژیم صهیونیستی و مصر (که تا پیش از مرگ ناصر از اصلی‌ترین تهدیدات رژیم صهیونیستی است) وارد می‌کند و حتی از مصر می‌خواهد به رژیم صهیونیستی اجازه استخراج نفت سینا را بدهد. اما همین اتفاق و صلح کمپ دیوید به پیچیدگی اوضاع و تحریک گروه‌های اسلامی چون اخوان المسلمین و جهاد اسلامی مصر می‌انجامد که اوج آن به هلاکت رسیدن انورسادات به دست خالد اسلامبولی است که مورد تکریم انقلاب ایران قرار می‌گیرد و به تیرگی بیشتر روابط مصر و ایران انقلابی می‌انجامد.

این سازمان که برخلاف هم‌پیمان اسلام‌گرای خود، حماس، تمایلی به همکاری و شرکت در ساختار دولت موقت و خودگردان ندارد، تشکیل یک حکومت اسلامی در فلسطین را دنبال می‌کند که بر اساس نظریات امام خمینی(ره) و سازمان الجهاد مصر طراحی شده است. جهاد اسلامی را مبلغ اولین عملیات‌های استشهادی اسلام‌گرایان می‌دانند؛ عملیات‌هایی که به سبکی دیگر توسط حزب‌الله ادامه داده شد.

این سازمان ساختار تشکیلاتی مشابه حزب‌الله به صورت هسته‌های کوچک و مستقل مقاومت دارد. شاخه نظامی جهاد که تحت عنوان «گردان‌های الاقصی» فعالیت می‌کند، اولین عملیات خود «حائط المبکاء» را در سال ۱۳۶۵ در بیت‌المقدس انجام داد که منجر به کشته و زخمی شدن ۸۰ نفر از نیروهای صهیونیستی شد. سه تن از نیروهای جهاد که در این عملیات دستیگر شدند در دادگاه فریاد می‌زدند: «زنده باد مقاومت، زنده باد خمینی(ره)!» مهم‌ترین عملیات شهادت‌طلبانه مسلحانه جهاد نیز توسط گروه طارق و ناصر حسن در ۱۹۸۶ به نام عملیات باب المغاربه در کرانه باختری انجام شد که نشان از نفوذ جهاد، فراتر از غزه و در کرانه باختری داشت و یک سال بعد تظاهرات عظیم بیت‌المقدس را در اعتراض به کشتار حجاج ایرانی برگزار کرد. سال ۱۹۸۷ برای فلسطین و جهاد دوره سرنوشت‌سازی است؛ دوره‌ای که جهاد موجب فوران قیام فلسطین و تولد گروه جدید «حماس» از اخوان‌المسلمین می‌شود.

برادر در مقابل برادر

در همین ایام، گروه‌های لبنانی خصوصا با حذف امام موسی صدر از صحنه سیاسی لبنان، دچار اختلاف و درگیری به‌ویژه درباره حضور فلسطینیان در لبنان شدند. همین موقعیت مقدمه شروع جنگ داخلی می‌شود که با حمله فرصت‌طلبانه رژیم صهیونیستی در ۱۹۸۲ به اوج خود می‌رسد.

با اشغال لبنان، دولت دست نشانده جُمیّل مستقر می‌شود. نسل کشی اردوگاه «صبرا» و «شتیلا» توسط «مسیحیان فالانژ» لبنان و با پوشش ارتش رژیم صهیونیستی در همین ایام اتفاق می‌افتد. عدم حضور امام صدر نیز موجب اختلاف بین معارضین شیعه می‌شود که در نهایت مدیریت وقت جنبش امل و محرومان، نبیه‌برّی به پیمان‌نامه با جُمیّل و معامله بر سر حضور فلسطینیان مبارز تَن می‌دهد. همین اقدام موجب انشعاب گروه‌های متعددی چون امل اسلامی از امل می‌شود. از سوی دیگر سپاه ایران که به تازگی از آزادسازی خرمشهر فارغ شده است، با تعهدی که از سوریه برای حمله به رژیم صهیونیستی می‌گیرد، بخشی از نیروهای خود را به سمت سوریه برای اخراج رژیم صهیونیستی از لبنان گسیل می‌کند که در همان ابتدا با بدقولی دولت وقت سوریه مواجه می‌شود. اما رهبری انقلاب در اقدامی هوشمندانه سپاه را از درگیری مستقیم برحذر می‌دارد و آنها را به تربیت نیروهای لبنانی موظف می‌کند؛ نیروهایی که بسیاری از آنها برای تجربه یک نبرد واقعی، پس از آموزش توسط نیروهای سپاه پاسداران در اردوگاه‌های نظامی سوری، برای حضور در دفاع مقدس علیه عراق در میادین نبرد جنوب غرب ایران حاضر می‌شدند.

در همین موقعیت و با محوریت جمهوری اسلامی، شورای مرکزی اولیه حزب‌الله از نمایندگان گروه‌های الدعوه، انشعابیون امل، نیروهای لبنانی سازمان فتح، مقاومت مؤمنه و باقی نیروهای هماهنگ با انقلاب اسلامی تشکیل می‌شود. شیخ صبحی طفیلی، شیخ راغب حرب، شیخ عبدالکریم عبید، سیدحسین موسوی، سیدحسن نصرالله، سیدابراهیم امین السید، شیخ حسین الکورانی، شیخ نعیم قاسم، شیخ محمد یزبک، حسین خلیل، محمد رعد، و محمد فنیش از امل و الدعوه وارد هسته مرکزی حزب می‌شوند. نیروهایی چون شهدا عماد مغنیه و ابوحسن سلامه - مسؤولان امنیتی - نظامی حزب در خلاء گروه‌های جهادی عضو فتح شده بودند - و عبدالهادی حماده نیز از حزب کمونیست وارد حزب می‌شوند.





> حزب‌الله تا سال‌ها ذیل عنوان پنهانی جبهه مقاومت لبنان علیه رژیم صهیونیستی فعالیت می‌کند تا مورد شناسایی قرار نگیرد. از مهم‌ترین عملیات‌های این دوره حزب الله دو حمله شهادت طلبانه به مراکز نظامی نیروهای آمریکایی و فرانسوی است که موجب کشته‌شدن حدود ۳۷۰ نفر در هرکدام از عملیات‌ها می‌شود

حزب‌الله تا سال‌ها ذیل عنوان پنهانی جبهه مقاومت لبنان علیه رژیم صهیونیستی فعالیت می‌کند تا مورد شناسایی قرار نگیرد. از مهم‌ترین عملیات‌هایی که در این دوره به حزب‌الله نسبت داده می‌شود، دو حمله شهادت‌طلبانه به مراکز نظامی نیروهای آمریکایی و فرانسوی است که موجب کشته شدن حدود ۳۷۰ نفر در هر کدام از عملیات‌ها می‌شود. این نیروها که برای تغییر توازن قوا در جنگ داخلی به نفع هم‌پیمانان رژیم صهیونیستی وارد خاک لبنان شده بودند، با این عملیات‌ها مجبور به خروج از لبنان شدند. حزب‌الله در سال‌های اولیه تشکیل خود دچار تلاطم‌های متعددی می‌شود؛ از درگیری نظامی با نیروهای مانده در جنبش امل خصوصا بر سر حمایت از فلسطینیان، تا اختلاف درباره دبیر کلی صبحی طفیلی - اولین دبیر کل حزب - که بعدها تبدیل به مخالفان حزب‌الله در عرصه سیاسی می‌شود. صبحی طفیلی، اولویت حزب را تشکیل حکومت اسلامی تبیین می‌کند که با توجه به موقعیت حضور رژیم صهیونیستی و تنوع قومی و عقیدتی در لبنان، مورد انتقاد باقی اعضای مرکزیت حزب قرار می‌گیرد.

خروج طفیلی پس از مدتی موجب قرارگرفتن وی در مقابل مقاومت می‌شود، به‌طوری که در فتنه‌های پس از آزادسازی جنوب، در فضای سیاسی، جریان طفیلی به اتحاد همگام با غرب می‌پیوندد و با سابقه خاستگاه خود در ایران، به مخالفت با جمهوری اسلامی می‌پردازد.

پس از صبحی طفیلی، عباس موسوی رهبری حزب را در دست می‌گیرد که در سال ۱۹۹۲ با حمله موشکی هلی کوپتر رژیم صهیونیستی به خودروی حامل وی، به همراه همسر و فرزند خردسالش به شهادت می‌رسد و سیدحسن نصرالله به رهبری حزب می‌رسد. هشت سال پس از شهادت موسوی، با مقاومت حزب‌الله و خصوصا روش‌های جنگ‌روانی حزب که با تاسیس شبکه تلویزیونی المنار و پخش درگیری‌ها و صحنه‌های شکست نیروهای رژیم صهیونیستی به اوج خود می‌رسد، رژیم صهیونیستی مجبور به عقب‌نشینی از لبنان می‌شود. همین عقب‌نشینی یک‌طرفه و شکسته‌شدن هیمنه رژیم صهیونیستی است که بعدها موجب جنگ ۳۳ روزه و طولانی‌ترین نبرد تاریخ رژیم صهیونیستی می‌شود.

> هشت سال پس از شهادت موسوی، با مقاومت حزب‌الله و خصوصا روش‌های جنگ‌روانی حزب که با تاسیس شبکه تلویزیونی المنار و پخش درگیری‌ها و صحنه‌های شکست نیروهای رژیم صهیونیستی به اوج خود می‌رسد، رژیم صهیونیستی مجبور به عقب‌نشینی از لبنان می‌شود

پس از عقب‌نشینی رژیم صهیونیستی بود که همزمان با نهادسازی در جنوب، حزب‌الله به این نتیجه رسید که در فضای سیاسی نیز نقش مستقیم ایفا کند. حضور کاندیداهای حزب در انتخابات مجلس و وارد کردن وزیر در هیات دولت، اقداماتی است که خصوصا با موقعیت پس از شکست رژیم صهیونیستی و تلاش امپریالیسم جهت محدود کردن مقاومت از طریق هم‌پیمانان داخلی لازم به نظر می‌رسید.

انتفاضه اسلامی

سال ۱۹۸۷ - خصوصا متاثر از کشتار ۴۰۰ نفر از حجاج ایرانی - سالی ملتهب برای جهان اسلام بود. پس از تظاهرات در بیت‌المقدس در حمایت از ایران، در دهم اوت ۱۹۸۷، هسته‌ای از جهاد اسلامی به یک گشتی صهیونیست در غزه حمله می‌کند و طی آن فرمانده پلیس نظامی رژیم صهیونیستی «ویکنو آرگون» را به هلاکت می‌رساند. در این عملیات که به «نبرد شجاعیه» مشهور می‌شود، چهار تن از رزمندگان به نام‌های جمل، خلیل، حلس و قریقع به شهادت می‌رسند.

پس از این حادثه تظاهرات وسیعی با مشارکت نیروهای مردمی و سازمان‌های اسلامی برگزار می‌شود که مقدمه انتفاضه اول می‌شود. در ۸ دسامبر، برای انتقام از کشته شدن فرمانده نظامی، یک کامیون رژیم صهیونیستی به صف کارگران فلسطینی حمله کرده و چهار نفر را به شهادت رسانده و نه نفر را مجروح می‌کند. این واقعه که جامعه فلسطینی را به شدت ملتهب می‌کند، فلسطینیان را به خیابان ریخته و هسته اول انتفاضه شکل می‌گیرد. متاثر از همین قیام است که اعضای فلسطینی اخوان المسلمین، همچون شیخ احمد یاسین، عبدالعزیز رنتیسی و محمد طه، شاخه فلسطینی آن را با عنوان حماس پایه‌گذاری می‌کنند که گردان شعید عزالدین قسام نیز شاخه نظامی آن را تشکیل می‌دهند. حماس خصوصا با تاکید بر ناسیونالیسم در کنار اسلام‌گرایی و زیرساخت‌های اولیه، رشد بهتری در بین جامعه فلسطینی پیدا می‌کند و علاوه بر عملیات‌های استشهادی، با تشکیل گروه‌های مسلح، موشک‌های سه‌گانه اختصاصی قسام و خصوصا موقعیت استثنایی استفاده از شهید یحیی عیاش که به تنهایی مسؤول کشته و مجروح شدن ۵۰۰ صهیونیست است، موقعیت برتری در عرصه مقاومت پیدا می‌کند.

حماس و مؤتلفش جهاد اسلامی تجربه لبنان ۲۰۰۰ را تکرار می‌کنند و با افزایش هزینه حضور، در سال ۲۰۰۵ موجب خروج یک طرفه رژیم صهیونیستی از غزه می‌شوند. همین پیروزی خاص پس از سال‌ها در مقاومت فلسطین است که برتری راهبرد مقاومت بر مذاکره را نمایان می‌کند و به عنوان موقعیتی طلایی موجب پیروزی حماس در اولین حضور سیاسی خود در سال ۲۰۰۶ پیروز انتخابات می‌شود؛ پیروزی‌ای که به دلیل فشار ساف و محدودکردن جناح پیروز، موجب درگیری بین دو گروه و تقسیم فلسطین آزاد به غزه تحت سیطره حماس و کرانه تحت اختیار ساف و رژیم صهیونیستی می‌شود.

مقاومت و انقلاب خمینی(ره)

در موقعیتی که با خروج امام صدر، مقاومت لبنان به سمت مصالحه و عقب‌نشینی از مواضع می‌رود، سوریه منزوی می‌شود، مصر پساناصر به عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی می‌رود و جنبش فلسطینی با اخراج از لبنان در محدودیت قرار گرفته‌است، اهمیت ظهور امام خمینی(ره) و انقلاب وی را نمایان می‌سازد. از سویی نفوذ اندیشه‌ها و شوری که وی در جوامع اسلامی برمی‌انگیزد، همزمان با بیشتر کشورهای اسلامی چون افغانستان، پاکستان عراق، یمن و ... فلسطین و لبنان را نیز احیا می‌کند؛ احیایی که مقدمات تشکیل گروه‌های اسلام‌گرای نوید می‌دهد. از سویی دیگر با خروج ایران از بلوک هم‌پیمان آمریکا و رژیم‌صهیونیستی، سخت‌ترین ضربه را به موقعیت سیاسی و اقتصادی رژیم صهیونیستی وارد می‌کند.

فتحی شقاقی - دبیر کل شهید جهاد اسلامی - در این باره می‌گوید: «هیچ چیز به اندازه انقلاب امام خمینی(ره) نتوانست ملت فلسطین را به هیجان آورد و احساسات آنها را برانگیزد و امید را در دل‌هایشان زنده کند. با پیروزی انقلاب اسلامی ما به خود آمدیم و در یافتیم که آمریکا و اسرائیل نیز قابل شکست هستند. ما فهمیدیم که با الهام از دین اسلام، می‌توانیم معجزه کنیم. از این رو ملت مجاهد ما در فلسطین، به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی به دیده تقدیر می‌نگرند و امام خمینی(ره) را از رهبران جاوید تاریخ اسلام می‌دانند.»

نکته

قدرت مردم

تاثیر پذیری از انقلاب اسلامی در جهاد اسلامی فلسطین فراتر از مطالعه موازی اندیشه در الجهاد اتفاق می‌افتد. شقاقی در حالی به تشکیل جهاد اسلامی مبادرت می‌ورزد که در مارس ۱۹۷۹ و سال پیروزی انقلاب، کتاب «خمینی(ره)؛ راه‌حل و جایگزین اسلامی» را در مصر منتشر می‌کند. این کتاب توسط مقامات مصری توقیف و نویسنده برای سه ماه بازداشت می‌شود. در حالی که عوده دیگر موسس جهاد در جایی می‌گوید: «انقلاب خمینی(ره) مهم ترین و جدیدترین تلاش در بیدارسازی اسلامی برای اتحاد ملت‌های مسلمان بود.... ایران تنها کشوری بود که واقعا روی مساله فلسطین متمرکز شد.» این سازمان به‌رغم اهل سنت‌بودن، الگوی مبارزه خود را انقلاب اسلامی قرار داده است و اصل ولایت فقیه را نیز می‌پذیرد؛ گرایشی که موجب می‌شود توسط مخالفان به شیعی‌بودن متهم شود.

نظرات سه فعال ضدصهیونیست اروپایی درباره فلسطین در بند

آرمان فلسطین و دیگران

ترجمه و تنظیم: محمد فاطمی

سه دهه از زمانی که حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران، آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را برای همبستگی با مردم مظلوم فلسطین و مبارزه با رژیم جعلی رژیم صهیونیستی، روز قدس نام نهادند، می‌گذرد. آن زمان کمتر کسی فکر می‌کرد روز قدس و آرمان فلسطین از مرزهای جمهوری اسلامی فراتر برود، امری جهانی بشود و نه‌تنها در سرزمین‌های اسلامی بلکه در کشورهای غیراسلامی هم برپا شود. امروز دیگر حامیان آرمان آزادی فلسطین و نابودی تفکر صهیونیسم و رژیم صهیونیستی در قلب اروپا و کشورهای اروپایی حامی صهیونیسم و رژیم صهیونیستی به‌طور آزاد و آشکار روز قدس در راهپیمایی شرکت می‌کنند. این حامیان از طیف گسترده‌ای تشکیل می‌شوند. سیاه و سفید، شرقی و غربی، مسلمان، مسیحی و حتی یهودی را دربر می‌گیرد. قدرتی به اسم قدرت مردم درحال ظهور است. رهبران منفعل غربی و سران سازشگر عربی درحال غافلگیر شدن هستند. رژیم صهیونیستی هم دیگر آن هیمنه پوشالی سابق را ندارد. بیماری شده است که برای بقای خود دست به هر کاری می‌زند. اما به همت مردم آزاده عالم دیگر چاره‌ای جز فروپاشی ندارد. ویرانی‌اش نزدیک است...
الیس الصبح بقریب؟

رژیم صهیونیستی، تهدیدی مداوم برای صلح و دموکراسی

لس لویدو: عضو گروه یهودیان ضدصهیونیسم



یهودیان ضد صهیونیسم نام سازمانی متشکل از یهودیان و برخی غیریهودیان است. این تشکل مخالف جنبش و ایدئولوژی صهیونیسم است و معتقد است که موضوع فلسطین تنها با بازگشت آوارگان فلسطینی و نابودی رژیم صهیونیستی حل می‌شود. این گروه پیشنهاد تشکیل دو کشور مستقل فلسطینی و یهودی را غیرممکن می‌داند و مخالف تقسیم سرزمین فلسطین است. پروفسور لویدو به عنوان طرفدار این گروه و عضو هیأت مدیره مجله بازگشت است که با قانون بازگشت برای یهودیان به فلسطین مخالف است.

رژیم صهیونیستی از راه‌های بسیاری یهودیان را به زور وارد این منازعه (اسرائیلی - فلسطینی) می‌کند. این رژیم مدعی است که دولت یهودیان است و پناهگاه آنان بر ضد یهودستیزی.

از همان آغاز جنبش صهیونیسم، فرهنگ یهودی به‌ویژه تلاش یهودیان برای عدالت و دموکراسی بر ضد رژیم ستم‌پیشه اروپا را مورد تهاجم قرار داد.

صهیونیسم تلاش کرد که آن فرهنگ را با فرهنگ یهودی جدیدی که با استعمارگری اروپایی به عنوان مدلی برای پیروی در خاورمیانه هویت می‌یابد، جایگزین کند. رژیم صهیونیستی که دارای اساسی کاملا سکولار و فارغ از مذهب است اکنون برای توجیه کنترل خود بر یهودیان و هم فلسطینیان شکل مذهبی آن هم از نوع ارتجاعی به خود گرفته است.

بسیاری از یهودیان مثل من، صهیونیسم را به عنوان پروژه نژادپرستی رد می‌کنیم نه‌تنها به خاطر تعدی به فلسطینیان بلکه به خاطر تهاجم و ضربه‌اش به میراث سیاسی و فرهنگی ما یهودیان. همان‌طور که رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی حق حیات نداشت، رژیم صهیونیستی هم این حق را ندارد. البته وضع فلسطینیان از سیاهان آفریقای جنوبی تحت حکومت رژیم آپارتاید بدتر است. در آنجا سیاهان به شهرهای کوچک و نواحی حومه رانده می‌شدند.

اقتصاد رژیم آپارتاید بـه نیروی کار سیاهان متکی بود. اما رژیم صهیونیستی گارگران فلسطینی را با مهاجران یهودی جایگزین می‌کند. رژیم صهیونیستی به دنبال جداسازی و اخراج فلسطینیان از سرزمین‌شان است. بعد از عقب‌نشینی شهرک‌نشینان یهودی از غزه، آنجا به یک زندان روباز تبدیل شد؛ جایی که بتوان آن را به راحتی به لحاظ اقتصادی تحت فشار و مورد تهاجم نظامی قرارداد، چیزی که نویسنده کانادایی، ناومی کلاین از آن به انباری از فلسطینیان تعبیر کرده است. این هدف نهایی راهبرد عمومی صهیونیسم است.

اسرائیل در واقع برای میلیون‌ها مردمی که به عنوان انسان‌های زائد دسته‌بندی شده‌اند، قفس‌های بازی ساخته است. همه اینها بدین معنی است که فرایند به اصطلاح صلح، یک فریب است. در واقع آنجا هرگز چیزی به اسم روند صلح وجود ندارد، بلکه جنگ یکجانبه صهیونیسم برضد فلسطینی‌هاست.

از دهه ۱۹۹۰ میلادی رژیم صهیونیستی همه مبارزان در برابر اشغالگری را تروریست و حتی دشمنان اسلام‌گرای دنیای غرب توصیف می‌کند. از این طریق رژیم صهیونیستی در واقع تبدیل به آزمایشگاه سیاسی آن چیزی شد که به اصطلاح جنگ برضد تروریسم نامید شده است.

همه این بازی‌ها ابزاری برای پنهان کردن استعماری همیشگی و چپاول منابع سرزمین فلسطین است. این ستمگری ریشه اصلی پروژه صهیونیسم است.



زمانی که از پایان اشغال سخن می‌گوییم باید روشن کنیم که منظورمان تمام اشغالگری اسرائیل است، نه‌تنها کنترلش بر غزه و کرانه باختری.

موجودیت رژیم صهیونیستی به عنوان یک رژیم جعلی تهدیدی مداوم برای صلح و دموکراسی در خاورمیانه است. استعمار صهیونیستی هر بنیانی را برای یک دولت مستقل فلسطینی از بین می‌برد.

اصولا دو امکان برای آینده وجود دارد؛ یا رژیم صهیونیستی فلسطینیان را به ترک خانه خود بیشتر و بیشتر مجبور کند یا اینکه آنجا بدون صهیونیسم و بدون استعمارگری صهیونیستی شود باحقوق برابر برای همه. برای اضمحلال رژیم صهیونیستی باید اساس قدرت آن را بفهمیم؛ این رژیم توسط دولت‌های غربی بی‌دریغ حمایت می‌شود. رژیم صهیونیستی هرسال پنج میلیارد دلار از آمریکا کمک دریافت می‌کند و انگلیس تجهیزات هسته‌ای و نظامی برایش فراهم می‌کند. دولت‌های غربی اگر هم به حکومت خودگردان فلسطینی کمک می‌کنند برای آن است که بتوانند فلسطینی‌ها را بهتر کنترل کنند و مبارزان ضد اشغال را بازداشت کنند.

برای نابودی رژیم نژادپرست صهیونیستی چندین راه داریم: اول اینکه حمایت دولت‌هایمان از تروریسم و اشغالگری آن را متوقف کنیم. همچنین می‌توانیم کالاهای رژیم صهیونیستی را تحریم و موسسات دانشگاهی‌اش را بایکوت آکادمیک کنیم.

بسیاری از یهودیان مثل من، صهیونیسم را به عنوان پروژه نژادپرستی رد می‌کنیم نه‌تنها به خاطر تعدی به فلسطینیان، که به خاطر تهاجم و ضربه‌اش به میراث سیاسی و فرهنگی ما یهودیان. همان‌طور که رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی حق حیات نداشت، رژیم صهیونیستی هم این حق را ندارد

همه ما می‌توانیم از ارتباط جامعه مدنی با مناطق فلسطینی حمایت کنیم. از این راه‌هاست که می‌توانیم به چشم‌اندازهای مختلفی از آینده مبتنی بر حقوق برابر برای همه آنهایی که آنجا زندگی می‌کنند اعم از فلسطینی و یهودی کمک کنیم. تلاش فلسطینی‌ها برای حق تعیین سرنوشت ملی می‌تواند الهام‌بخش ائتلافی از مبارزان بر ضد چپاول امپریالیستی باشد؛ ائتلافی از تمام کسانی که توسط به اصطلاح جنگ بر ضد تروریسم هدف قرار می‌گیرند.

شاهد ویرانی داخلی و زوال رژیم صهیونیستی هستیم

خانم ایوان ریدلی: عضو حزب احترام انگلیس



خانم ریدلی، روزنامه‌نگار متولد انگلیس به خاطر دیدگاه‌های صریح و دفاع از اسلامش در دنیای مسلمان (اروپا) به خوبی شناخته شده است. وی همچنین به‌خاطر دستگیریش توسط طالبان افغانستان در سال ۲۰۰۱ میلادی در میان روزنامه‌نگاران معروف است. او پس از آزادی از دست طالبان به دین اسلام گروید. ریدلی همچنین از سیاستمداران حزب احترام انگلیس است؛ حزبی که جورج کالوی، عضو مجلس عوام انگلیس، ریاست آن را به عهده دارد. وی ازجمله فعالان دفاع از حقوق فلسطینیان و آزادی غزه و مخالفان صهیونیسم است.

مبارزه برای فلسطینی آزاد در حال ورود به مرحله تازه‌ای است؛ مرحله‌ای که بسیارخطرناک‌تر، خشونت‌بارتر و خونبارتر از قبل است. اما هرچه شمار خواهران و برادران شهید فلسطینیمان بیشتر می‌شود، چیزی که ما شاهد آنیم ویرانی داخلی و زوال رژیم صهیونیستی است.

برخوردهای خشن از سوی شهرک‌نشینان (افراطی) صهیونیست نه‌تنها بر ضد فلسطینی‌ها که حتی بر ضد دیگر یهودی‌ها و نیروهای انتظامی رژیم صهیونیستی به‌طور گسترده‌ای افزایش یافته است.

این شهرک‌نشینان به روستاهای فلسطینی حمله و آنها را غارت می‌کنند.

این اوباش مسلح سرشار از تنفر، چهره واقعی صهیونیسم را نمایان می‌کنند. این چهره را در جریان جنبش آزادی غزه برای شکست محاصره وحشیانه غزه از راه دریا دیدیم.

چیزی که امروز بسیار روشن است این است که اگرچه اسرائیل به ما اجازه ورود به غزه را نداد اما آنها نتوانستند ما را متوقف کنند.

نکته

قدرت مردم

**ما به رقص شکم سران عرب هم نمی‌توانیم تکیه کنیم. به زودی زمان آن خواهد رسید که آنها روانه زباله‌دان تاریخ شوند.
در دهه آینده قدرت مردم تعیین کننده خواهد بود. آن زمان، مردم رهبران ما را اگر می‌خواهند در قدرت باقی بمانند، به تبعیت وادار می‌کنند.
آنها نمی‌توانند همه ما را مجازات کنند، همان‌طوری که سعی کرده‌اند مردم خوب غزه را مجازات کنند. مجازات دسته‌جمعی دیگر کارایی ندارد.
(ایوان ریدلی)**

خارج از متن

صهیونیست‌ها یهودی نیستند

امروز بسیاری از مردم دنیا، یهودیان را مردمی بی‌رحم تصور می کنند. چه کسی می‌تواند آنها را سرزنش کند وقتی می‌بینند صهیونیسم مدعی است که نماینده یهودیان است. وقتی مردم ظلم و وحشتناکی که صهیونیست‌ها در حق فلسطینیان مرتکب می‌شوند را می‌بینند، بنابراین می گویند اینها همان مردم یهود هستند؛ مردمی خشن و بیرحم. اما من و همفکرانم یک پیام بسیار مهم داریم: یهودیت و صهیونیسم دو امر کاملا متفاوتند.

(خاخام آرون کوهن)

واقعیت این است که گروهی از فعالان صلح، دولت صهیونیست را که به هر ترتیبی می‌خواست قایق‌های ما را توقیف کند، محاصره کردند. آنها خواهند توانست ما را از آب خارج کنند اما چون رژیم صهیونیستی یک رژیم نژادپرست است و نمی‌خواست سفیدپوست غربی دیگری را به قتل برساند، نتوانست ما را متوقف کند. خاطره راشیل کوری و توماس‌هارندال هنوز در ذهنشان است.

از وقتی که روز قدس برای اولین بار توسط امام خمینی(ره) اعلام شد من عملا امروز درباره فسطینی آزاد بسیار خوشبینم. من بسیار دلگرم هستم که فلسطین آزاد به واقعیت بپیوندد، نه به خاطر اقدامات گروه‌های مذاکره یا رهبران سیاسی دنیا، بلکه به‌خاطر مردم عادی. جنبش غزه آزاد نشان داد که وقتی مردم ابتکار عمل را به‌دست بگیرند ما به دستاوردهای بزرگی می‌رسیم. این سیاستمداران نبودند که دیوار برلین را فرو ریختند، سیاستمداران چند ماه قبل گذرگاه رفح را باز نکردند و آنها محاصره دریایی غزه را نشکستند. روزهایی مانند روز قدس نشان می‌دهد که قدرت واقعی مردم چه می‌تواند بکند.

روز قدس باید به عنوان یک فراخوان تجدید قوا که آغاز نابودی رژیم صهیونیستی را نشان می‌دهد، نگریسته شود. فلسطینی‌ها محتاج گریه و زاری ما نیستند. آنها حمایت، مقاومت و همبستگی ما را می‌خواهند.

اگرچه رژیم صهیونیستی غده‌ای در داخل جهان اسلام است اما معتقدم راه حل واقعی می‌تواند از جایی که همه ماجرا از آنجا شروع شد؛ یعنی اروپا، بیرون بیاید.

افکار عمومی سراسر اروپا مانند ما، امروز دردمند و خسته از بی‌عدالتی درباره فلسطینیان است. آنها از رهبران منفعل ما در غرب که هیچ کاری برای حل این موضوع نمی‌کنند، خسته‌اند. می‌توانم بگویم با وجود تلاش‌های غرب برای خردکردن مقاومت مردم غزه، آنها شکست‌خورده‌اند و اگر حماس مقاومت کند دوباره پیروز می‌شود.

در واقع اگر سراسر خاورمیانه مانند حماس مقاومت می کرد آنها از قدرت افتاده بودند. امروزه هر شهروند صهیونیسم درحال تقلا برای دریافت پاسپورت و تابعیت دومی هم هست. آنها قصد دارند از سرزمین‌های اشغالی خارج شوند و ما هم باید به آنها اجازه گذشتن و رفتن بدهیم!

یهودیت همان صهیونیسم نیست

خاخام آرون کوهن: عضو گروه ناتوری کاراتا

ناتوری کارتا یا ناتورای کارتا در زبان یهودی آرامی بابلی به معنی پاسداران شهر است؛ نام یک اقلیت یهودی ارتودوکس ضد صهیونیسم است که در سال ۱۹۳۵ میلادی تشکیل شد. این گروه خواستار نابودی دولت رژیم صهیونیستی است و معتقد است بر اساس تلمود یا کتاب قوانین یهودیت، تشکیل دولت یهود تا پیش از ظهور ماشیح یا منجی جهان ممنوع و نامشروع است. از دید چند هزار یهودی ارتودکسی که عضو این گروه هستند، صهیونیسم مانند سمی است که یهودیان واقعی را تهدید می کند. خاخام کوهن در حال حاضر مسن ترین عضو و سخنگوی این گروه است. وی حمایت از آرمان فلسطین را وظیفه همه می‌داند و اعتقاد دارد رژیم صهیونیستی مسؤول اصلی تمامی کشتارها و خونریزی‌ها در منطقه خاورمیانه است.

یهودیت را با صهیونیسم اشتباه نگیرید. تفکر صهیونیسم ملی‌گرایانه، با نسبتا ۱۰۰ سال قدمت، توسط یهودیان سکولاری که دینشان را رها کرده بودند، مطرح شد. آنها



تفکر ملی‌گرایانه و خشن برپایی دولت یهودی در فلسطین را شروع کردند. صهیونیسم فکری زاده انسان‌ها و ایده‌ای بشری است که برخلاف قوانین بین‌الملل به اشغالگری می‌پردازد. تفکر صهیونیسم برپایه اشغالگری، نظامی گری و کشتار و خونریزی بنا نهاده شده است.

دیدگاه ارتدوکس یهودی این است که تمام دولت جعلی رژیم صهیونیستی مفهومی مخدوش و فاسد است؛ مفهمومی تبهکارانه و نامشروع. این دولت جعلی علت اصلی نزاع در خاورمیانه است و تا زمانی که دولت کاملا منحل و نابود نشود، هرگز صلحی در خاورمیانه نخواهد بود. تحریم جهانی رژیم صهیونیستی می‌تواند یکی از راهکارهای مقابله با تجاوزگری‌های این رژیم باشد. قبل از ایجاد تفکر صهیونیسم، یک جمعیت اندک از یهودیان به‌طور مسالمت‌آمیز صدها سال در کنار دیگر فلسطینیان زندگی می کردند.

در واقع در تمام سرزمین‌های عربی و اسلامی جوامع یهودیان مهاجر، مسالمت‌آمیز در کنار دوستان و برادران مسلمانشان زندگی می کردند.

اگر به تاریخ رجوع کنیم زمانی که در اروپا آزاری شدید برضد یهودیان در جریان بود، سرزمین‌های عربی و مسلمان پناهگاه یهودیان بود.

به‌هرحال دعای ما باید برای ویرانی و نابودی قریب‌الوقوع، کامل و مسالمت‌آمیز رژیم صهیونیست باشد.

اگر کسی بگویید این امر چگونه ممکن است، چراکه رژیم صهیونیستی موجودیتی بسیار قدرتمند به نظر می‌رسد، باید یادآور شویم که ما پروردگار قادر مطلقی داریم که می‌تواند از راهی شگفت‌آور موجب پدیدآمدن امور شود، همانگونه که درباره نابودی رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی این‌گونه شد. درپایان سؤالی از این دژ دموکراسی و عدالت!- یعنی اروپا- دارم و آن اینکه چرا شما از رژیمی حمایت می کنید که آشکارا غیردموکراتیک و کاملا غیرعادلانه است؟

> از وقتی که روز قدس برای اولین بار توسط امام خمینی اعلام شد من عملا امروز درباره فسطینی آزاد بسیار خوشبینم. من بسیار دلگرم هستم که فلسطین آزاد به واقعیت بپیوندد، نه به خاطر اقدامات گروه‌های مذاکره یا رهبران سیاسی دنیا، بلکه به‌خاطر مردم عادی